فیهن خیرات حسان

کتاب
تذکرة الخواتین در شرح حال
مشاهیر نسوان عالم از عرب و روم
و هند و عجم از صدر اسلام تا کنون مشتمل
بر اوصاف حمیده و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی و فارسی
و ترکی گفته اند و حکایات و عجائباتی
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین اعجم ذکری از آنها
نکرده اند بترتیب حروف تهجی
تصنیف و انطباع یافت

حور مقصورات فی الخیام

فہرست کتاب تذکرۃ الخواتین

صفحہ

صفحہ

صفحہ | صفحہ

صفحہ

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید — جلد را نیز بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برارندهٔ قاهر که در مشیمهٔ امهات صورت بنات را جمال معنی داد و بر شمار
بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا
آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد اقاصیص پرده نشینان را در فنون
فضایل و معارف اشیاخ معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی مخدرات
عقایل کشود مستورهٔ عصمت از و طلب کرد معصومهٔ نامی کشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی
خواست محبوبهٔ گرامی شد بترنم و ترانهٔ مغنیه طبعهای خامد را مشتعل ساخت و بشعلهٔ عشق عاشقه قلبهای
جامد را گرم و نرم نموده بگداخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشانید و مردان روزگار را محکوم حکم
او گردانید تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او و قدرتش بی پایان است و عطیتش نسبت
بزنان و مردان یکسان حق این است که باید غافل نبود که در جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه
کلید داریها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی انیق آورده لشکر شکسته اند
کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند
مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل حق طرحی برای این نامه ریزم
از حسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمه آنرا
اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاتر درست میآمد بر آن افزودم و
بنگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مردی واقف او باش ز حال زنان نیز آگاه
باش زن از فضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

حرف الالف

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله دختر وهب بن عبد مناف بن
زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر
قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود و بین سلسله نسب آمنه چون سه بطن بالا رفت بحضرت فخر
کائنات نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف
بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان
عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هرگونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از
این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال
صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در
آورد و این مرتبت را مخصوص مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و چهار سال قبل از عام
الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه
بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا
می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را
زینت خواهد داد از اینرو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و بوصل
و مواصلت او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه
خواسته و این حجله سعادت را برای او بیاراسته و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که
روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از مواقعه
نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آنشب از حرمان
خویش محزون بودند و تلخی روز نمودند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند
رقیقه یا قتیله بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که در این اوان پیغمبر آخر الزمان
عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره غرای
او هویدا و ساطع خواهد بود وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

شمار الیها آن نور را در ناصیهٔ عبد الله بدید و مفتون مواصلت او گردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر آن خجسته ظهور شود بجناب عبد الله عرض حال نمود و استدعای وصال ابواب مواعید گشاد و مال کثیری وعده داد اما انجواهش و مامول مقرون بقبول نیامد و عبد الله او را بدین مضمون جواب گفت و در نفی فواد این دو بیت

أمّا الحرام فالحمام دونه — والحل لا حل فاستبينه
فكيف بالأمر الذي تبغينه — يحمي الكريم عرضه ودينه

غیاث الدین خواندمیر در حبیب السیر میتویسد انجواهش را فاطمهٔ خثعمیه از جناب عبد الله نمود و فاطمه دختر خثعمیه از بنات کرام جمالی جمیل داشت و نسبی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه برا و معلوم شده بود که خاتم انبیا از صلب شریف عبد الله بن عبد المطلب بدنیا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبد الله گرفت و گفت چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر کوسپید از اینراه مالک آئی عبد الله در جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است اما در همان شب آمنه بان فیض نایل گشت و ان نور را حامل و شامل روز دیگر که فاطمهٔ خثعمیه عبد الله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نبود تفتیش و معلوم کرد که آمنه آنرا دارا گردیده و این موهبت با و رسیده مهموم شد و بشدت متغیر و مغموم به عبد الله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مینمودم حال که آن با دیگریست مرا با تو کار نیست برخی این حکایت را بفاطمهٔ شامیه و جماعتی بلیلی عدویه نسبت داده اند بعضی از مورخین نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبد الله منتشر شد دویست نفر زن ماهروی مشکین موی از ملالت و رشک در گذشتند و راه آخرت نوشتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطن آمنه متولد شده و بسیط زمین را بمیلاد مبارک خود عبرت بهشت برین فرمودند و مشکلات کار عالم را باسانی حل نمودند و از انجا که نوشته اند در شب اول مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن ناصیهٔ مقدسه گذشت تاریخ این زواج نیز تقریبا بدست میاید و چهره در آئینهٔ مطلوب بنماید اما دقتی در اینجاست و آن این است که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول یا هفدهم ان علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت فرو نهاد و از انجهت آنرا ماه ربیع المولود میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصهٔ کلام ایشان انکه انتقال نبوت از صلب عبد الله و نعقاد

بلکه متفق

نطفهٔ شریفهٔ حضرت رسالت پناه مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجة الحرام و چون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول بپذیریم لازم آید که زمان حمل یا پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و هیچیک موافق مذهب جعفری نیست
و در رفع این اشکال سخنان گفته اند زبدهٔ آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در انبیاب
اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم جعلی است و ذیحجهٔ وضعی که اهل جاهلیت بسبیل
نسیئی این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند و اسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
اِنَّمَا النَّسِیْٓءُ زِیَادَةٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا یُحِلُّوْنَهٗ عَامًا وَّیُحَرِّمُوْنَهٗ عَامًا
لِّیُوَاطِـُٔوْا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوْٓءُ اَعْمَالِهِمْ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ بعبارة اخری ماه
انعقاد نطفهٔ شریفه فی الواقع و نفس الامر رجب الفرد بوده است که قبایل عرب از احکام نسیئی ذیحجة
الحرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میآورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال معنی نسیئی و
کیفیت آن و رسومی که در انبیاب داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و آثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت باسعادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات را
در مرثیهٔ او رجنیان سروده و از خصایل حمیده و جواهر کی او انها نموده اند بیت

نبکی الفتاة البرة الامینه	ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله والقرینه	ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه	صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب لدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم نظر می نمود و این ابیات می سرود

بارک فیک الله من غلام	یابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملک المنعام	فودی غداة الضرب بالسهام

بمائة من ابل سوام ‌ ‌ ان صحّ ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام ‌ ‌ تبعث فی الحلّ وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام ‌ ‌ دین ابیك البرّ ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام ‌ ‌ ان لا تواليها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیر و سر بها یافتن حضرت عبد الله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که مدتی مسدود بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در اینکار خیر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه تو قربانی کنم خداوند با و ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین آنها عبد الله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبد الله قرعه زدند باز باسم عبد الله درآمد عمل او ده مرتبه تکرار نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آنروز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باین مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیدهٔ او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت ‌ کل حیّ میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از این گفته راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطورهٔ در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبد الله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم ‌ ‌ وجاور لحداً خارجاً فی الغماغم
دعته المنايا دعوة فاجابها ‌ ‌ وما تركت فی الناس مثل ابن هاشم
عشيّة راحوا يحملون سريره ‌ ‌ تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تك غالته المنون وريبها ‌ ‌ فقد كان معطاء كثير التراحم

بطحای

بطحای مکه عبارتست از اراضی ما بین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی ازین قبیله که در خارج مابین جبلین ساکن بوده انها قریش الظواهر مینامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته

لو الذی طه مقام علی … فی جنة الخلد و دار الثواب

فقطرة من فضلات له … فی الجوف تنجی من الیم العذاب

فکیف ارحام له قد غدت … حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان و عم زاد فیروز دیلمی است که از نجبای صحاب بوده در اواخر زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی با دعای نبوت برخواست این زن چون منشأ اثری گردید اسم او در تواریخ باند در بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در اینجا هم همان اسم اختیار شد عاصم در سیره حلبی آزاد را زوجه الفس باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلا از مشاهیر عجم بودند وقتی که اهالی حبشه بر یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران لشکری مامور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و انها در یمن بماندند و یمنیها آنها را ابنا مینامیدند و مقصود شان ابناء فرس متولد شده در ان مملکت بوده و در زمان حضرت ختمی مآب صـ فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین این مقال آنکه باذان پدر شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با سلاطین اطراف نوشته انها را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند خسرو ولی احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت آن شخصی را که در حجاز دعوی پیغمبری مینماید نزد من فرست باذان عریضه بحضرت رسول صـ نوشت و عرض کرد که عاجلاً بطرف خسرو عزیمت فرمائید و آن عریضه را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید دین اسلام را قبول نماید مامورین همین باز گشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود انها همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید و دران هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

حجازی نباشید باذان بیقین معجزه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نموده بشرف اسلام مستسعد و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردید و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا
بود اما فیروز دیلمی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة
والسلام بمدینه منوره رفت قبول اسلام کرد گویند وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه پیش ذکر شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت بدیدهٔ اکراه در ایشان
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بجای گذارم و سبیل خود را بتراشم

اما اسود عنسی اسمش عبهلة و پسر کعب بن عوف از قبایل یمن و از عشایر بنی مذحج و منسوب بطایفه ایست
معروف به عنس و او مردی مشعبد بود و ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فریب
عوام پرداخت و از انجا که همواره با نقاب بود او را ذوالخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست
که سر را بدان پوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند سرگین بینداز اطاعت میکرد و بدین جهت او را ذوالحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسر و صورت و لباس خود بجای عطریات میمالیدند بالجمله در
بدو امر قبیله مذحج به اسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نمود و عمرو بن صارم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعا شد و آنجا را
بتصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با پدر زن او هلاک نمود و مامورین اسلامی یمن آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرایض دین مبین اسلام میاموخت از یمن حرکت
کرده در بلدهٔ مارب با ابوموسی اشعری پیوست و هر دو باهم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه
شهر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد زوجهٔ او را قهرا در تحت ازدواج خود در آورد اما الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مباشرت

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و ازانجا که شرح حال او مفصلا در کتب سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم همینقدر گوئیم که بنی مذحج قبیله از کانه بوده اند اما آنهائی که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعد ها براه ارتداد رفتند و بفساد بر داختند یازده فرقه بوده اند و در کشاف در تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود انرا از کشاف نقل کرده اند چون خالی از مناسبتی نیست درین محل نگاشته میشود

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مذحج و بنی حنیفه و بنی اسد میباشند رئیس بنی مذحج اسود عنسی بود که تمام خطهٔ یمن را تملک نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خوشنود گردیدند و روز بعد از ان حضرت نبوی انتقال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید

رئیس بنی حنیفه مسیلمهٔ کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبران نوشت من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی و نصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین مسیلمه را عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی نام بود که حمزه را در غزوه احد شهید کرد و از اینرو وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم شرناس را بقتل رسانیدم

رئیس بنی اسد طلحة بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد ها نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و اول طایفه عیینة بن حصن فزاری بودند و طایفه قرة بن سلمة القشیرین از قبیله غطفان و طایفه فجاة ابن عبد یالیل از قبیلهٔ بنی سلیم و طایفه مالک بن نویره از قبیلهٔ بنی یربوع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شر این هفت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم از قبیله غسان بودند جبله با آن که بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده
نباشد که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلیحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بمأموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است و بتحقیق خالد از جانب خلیفه اول باینکار مأمور شد
اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین بتفصیل بیاید و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده اینکه او آخرین
ملک غسان بود و این طایفه را بنی جفنه میگفتند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه
تابع قیاصره روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص آنها است
و قصبه جبله که فیما بین لاذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوبست و بلادی که در تحت
حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره
آمد و با خلیفه ثانی عزیمت حج کرد و در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشیده جبله غضبناک
شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت
مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از ابنای ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در یک
رتبه قرار میدهید خلیفه گفت اسلام شما را در یک درجه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
بر عزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده و مهلت طلبیده گذرانیده و از
خلیفه جدا شده همان شب با دویست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد
ولی بعد پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عارا للطمة	ولم یک فیها لو صبرت لها ضرر	وادرکنی فیها لجاج حمیة
بعت بها العین الصحیحة بالعور	فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی	صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة	وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر	ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر	ادین بما دانوا به من شریعة	وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

اخذت بالجمة رأسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا جیدرا	کما اشتری المسلم اذ تنصرا

وغسانیها

درشواهد

در شواهد کشاف در تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا مسطور است
که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جبلهٔ میباشد که باین امر شنیع پرداخته است

آسیه خانم مستطابه مخدره جلیل الشان مادر خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمهٔ
طایفهٔ یوخاری باش و ببزرگی و بث خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر باعمال حسنه و عبادات و
عطیات مشغول بوده و در اواخر زندگانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات
نمود و در اواسط همان ماه موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرد فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و هفده در طهران اتفاق افتاد و نعش او را بنجف اشرف حمل نمودند پدر مشار الیها محمد خان عز الدینلو است

آسیه دختر جار الله بن صالح بن ابی المنصور مصریه محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی میباشد یعنی علامه
مشار الیه از او اخذ حدیث نموده است ولادت او در سال هشتصد و نود و هفت هجری در مکه معظمه زادها
الله شرفا و تعظیما اتفاق افتاده و مادر قاضی مکه جمال محمد بن الضیا بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات دائمی حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فتحعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری بی همال
و نظیر نداشت و از بطن طاهر گوهر تابناک وجود نواب غفران مآب عباس میرزای نایب السلطنه طیب الله
مضجعه قدم بعرصهٔ عالم نهاده فروغ بخش این مملکت گردید مشار الیها بانواع خیرات طبعا راغب و مایل
و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدرود زندگانی نمود رضوان الله علیها تولد حضرت
نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

آغا کوچک صبیهٔ مرحوم شاهزاده سیف الله میرزا مخدره ایست با ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم فنون
شعر مهارتی دارد و مادر مشار الیها مسماة به آغا صبیه مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسلهٔ جلیلهٔ وهویه بوده پس نسب این شاهزاده خانم از طرفی بخاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر بمرحوم معتمد الدوله نشاط و خانوادهٔ صفویه میرسد این رباعی از او است

گویند بهشت و حور و کوثر باقی است ... در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آلش ... جنت بمحبت پیمبر باقی است

آغا باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور و دختر مرحوم

ابراهیم خان جوانشیر شوشی بود و همه خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باینزن مرعی
و منظور میداشتند چه اینزن باکمال تجمل و شکوه بحرم حضرت خاقان داخل شد و زیاده از دویست نفر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رشید و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قراباغ
سمت وزارت انمخدره داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی جزئی از کسی نسبت باو سر نزند
و بنابرین قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و غالبا در انجا اقامت مینمود و العجب که اینزن باکمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمصاحبت حضرت خاقان نایل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط بچند کلمه سوال و جواب گذشت صبح اغاباجی این شعر ترکی غیر موزون را بطور کنایه بخاقان نوشت

یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گیتدی — (صبح بیلمدیم) عمرم نیجه گلدی نیجه قالدی نیجه گیتدی

خلاصه مبلغی از عایدات قم و توابع بطور سیورغال به اغاباجی و بستگان او مرحمت شد و در قم بماند و از انجا
که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرصع خانم را باسم پسری و دختری باو دادند
یعنی خواهرزاده اغاباجی را در حبالهٔ مناکحت کیکاوس میرزا در آوردند و مرصع خانم را به عباسقلیخان معتمد
الدوله جوانشیر نوادهٔ ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس اغاباجی شدند معروفست
که حضرت خاقان مکرر میفرمودند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوفم و نتیجهٔ این گفته بعدها بظهور رسید
و اقوام اغاباجی خدمات عمده ببعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسلهٔ جوانشیر و
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز ان رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه اغاباجی
صاحب طبع و کمالات بود در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار اوست

خرم آن کو بسر کوی تو جائی دارد — که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد
بسفر رفت و دلم شد جرس ناقهٔ او — رسم این است که هر ناقه درائی دارد

ولها

سوختم از آتش غم ناصحا تا کی زمنع — میزنی بر آتشم دامن برو خاموش باش

ولها

تا حشر نویسند اگر می نشود طی — نه دفتر حسن تو نه طومار فراقم

آفاقی عاشق چلبی در تذکرهٔ خود می نویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری از ان در میان نیست **آمنه** زوجهٔ ابن دمینه است و ابن دمینه از شعرای
صدر اسلام و نام او عبدالله بن عبیدالله بوده و دمینه اسم مادر اوست گویند دمینه را ابتدا زنی بود که

بوده مسمّاة بجماء پس ازبخش ازاو آمنه را خواست و درحبالهٔ نکاح خود درآورد و آخرالامر جماء این دمینه را مقتول ساخت امّا آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصحا بوده و زیاده از حد متعارف با ابن دمینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این ابیات را خطاب با ابن دمینه وانشا کرده است

وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی　　واشمتّ بی من کان فیک یلوم

وابرزتنی للنّاس ثمّ ترکتنی　　لهم غرضًا اُرمی وانت سلیم

فلوکان قول یکلم الجسم قد بدا　　بجسمی من قول الوشاة کلوم

وبعضی ابیات رائقهٔ دیگر ازین زن در کتاب اغانی و تزیین الاسواق نگاشته شده و این شعر عاشقانه از جمله آنهاست

تجاهلت وصلی حین لاحت عمایتی　　فهلّا صرمت الحبل اذ انا ابصر

ولی من قوی الحبل الذی قد قطعته　　نصیب و لی رای وعقل موفّر

ولکنّما اذنت بالصرم بغتة　　ولست علی مثل الّذی جئت اقدر

اغا بیگی دختر میرزا میرانشاه گورکانی و زوجهٔ سعد وقاص از امرای گورکانیه بود در سال هشتصد و بیست و هجده که قره یوسف ترکمان نامهٔ سلطانیه بگرفت امیر بسطام جاگیر که از طرف شاهرخ کوتوال قلعه بود فرار اختیار نمود و خود را بسعد وقاص رسانید سعد او را حبس کرد و میرزا شاهرخ متغیر شد حکم باستخلاص او داد سعد اطاعت ننمود و از خوف میرزا شاهرخ بسطام را با خود بتبریز برد قره یوسف چون متهم عراق عجم بود بسطام را از بند نجات داد و پسرش را که اخی فرخ نام داشت با فوجی از ترکمه بقم فرستاد که اغا بیگی را به تبریز آرد اغا بیگی چون زنی عاقله بود و میدانست قره یوسف دشمن خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترکمه را بگرفت و سرهای ایشانرا بریده نزد میرزا شاهرخ فرستاد میرزا شاهرخ کاغذی به اغا بیگی نوشته و در عنوان این شعر را مسطور داشت

ولو کان النّساء بمثل هذی　　لفضلت النّساء علی الرّجال

اقا بیگم از نساء عالی درجات هرات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست

آه ازان دامی که دارد رشتهٔ جان تاب ازو　　وای ازان لعلی که هردم میخورد خوناب ازو

آمنه بنت الدهموجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهموجی المحلی است پدر او از اعیان علماء و خود آمنه محدثه و از اشیاخ علامهٔ سیوطی است و علامهٔ مشار الیه از وا خذ حدیث

کرده و محله که مشار الیها بدان منسوبست از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه رملیه زنی عارفه و تقریبا در سال دو و بیست هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و کرامات
میدانند گاه گاه بزیارت بشر بن حارث که از معاریف اولیا میباشد میرفته و در یکی از تذکرها می
نویسند احمد بن حنبل وقتی بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در انجا ملاقات کرده است و تمنای
دعای خیر ازو نموده است رمله که آمنه مشار الیها بدان منسوبست یکی از بلاد شام میباشد علاوه بر
این چند زن که مسماة بآمنه بوده اند چند زن صحابیه نیز بهمین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیه و آمنه بنت قریش و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز مسماة بآمنه بوده اند آمنه بنت علی از نساء محدثه و دختر
علی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد اسامی مذکوره در کتاب ابناء الغمر و ابناء العمر از تصنیفات ابن حجر
معدود و مذکور است محدثه مشار الیها در مجلس اسماء بنت صصران و عبد الله بن ابی التائب و بعض دیگر
از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود بتعلیم علم حدیث پرداخته در اوایل سال هفتصد و نود و
هشت هجری درگذشته است آنی فاطمه خانم از نسوان دار السعاده اسلامبول و دارای علوم ادبیه
و طبع شعر بوده از آل حسن جان یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسنجانی صاحب تاج التواریخ است امیر آغا نام
او را در سلک ازدواج در آورده و پسری ازو بوجود آمد و امیر آغا زاده که دارای مقامات علمیه
گردید ابتدا بخدمت دولت مشغول و بتدریس اشتغال داشته و بعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
ینگی شهر مامور شده و مادرش آنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در انجا وفات کرد خلاصه
مشار الیها بزبان ترکی عثمانی صاحب دیوان مرتب است در تذکره ها منتخب اشعار او درج و ثبت
شده این دو بیت ازوست که نوشته میشود

آچیلمش شهر جه لر سینده نخل ارغوان مدر — خیال عارضکله دیده صحن گلستان مدر
خیال تیر غمزک اینا خاطر نشان مدر — امید وصلتک ای قاشلری یای سینه دن چیقمز

آنی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود

و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرجی مشهور است این زن محدثه و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با ابن حجر
ملاقات و محادثه نموده و در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری بوده است آینه تحمیل

دختر

دختر عقیل بن ابیطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم بفصاحت شهرتی داشته مع ذالک اسم او بدرستی معلوم نیست روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام بمدینه منوره معاودت نمودند ابنهٔ عقیل با جمعی باستقبال اینها آمده و در وقت ملاقات که بنوحه و زاری پرداختند ابیات ذیل را که منهی از کمال فصاحت او ست انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لکم ... ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی ... منهم اساری و صرعی ضرّجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم ... ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

نیز از قرار مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مختصر و تتمة المختصر و بعضی از کتب معتبرهٔ دیگر شعر مشهور و مسطور در اینجا از ابنهٔ عقیل است شعر

اترجوا امّة قتلت حسینا ... شفاعة جدّه یوم الحساب

اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و در طبقات شعرانی بحضرت زینب خواهر آنحضرت منسوب داشته و بعضی هم از جناب سکینه دانسته اند ابنهٔ غیلان دختر غیلان بن سلمه و مسماة به بادیه و از قبیلهٔ بنی ثقیف است این زن صحابیه بوده و بواسطهٔ سمن و میل بزینت شهرت یافته و در آنزمان در میان زنان احدی نبود که از ابنهٔ غیلان و از فارعه دختر عقیل ثقفیه مزین تر باشد و همه نسوان بر آرایش و زینت اینها و زنان غبطه و حسد میبردند و بجهة فربهی که ابنهٔ غیلان داشت در حق او میگفتند اذا جلست تبنّت یعنی هر وقت انزان می نشیند مثل اینست که خیمه و چادری برپا کرده باشد وقتی که عبد الله بن امیه برادر ام سلمه در خدمت حضرت رسول صلعم عزیمت فتح طایف نمود هیت نام مخنثی او را بگرفتن ابنهٔ غیلان تشویق و تحریص کرد و گفت اذا فتحتم الطائف فعلیک بابنهٔ غیلان فانها اذا اقبلت اقبلت باربع و اذا ادبرت ادبرت بثمان یعنی وقتی که طائف را فتح کردید توالبته دختر غیلان را بخواه چه او هر وقت رو بطرف شخص آید چهار شکن از شکم خود بنماید و چون پشت کند هشت چین از خاصره اشکار سازد گویند زنان قبل از آنکه هیت این کلمات را بر زبان آرد او را از غیر اولی الاربه میدانستند یعنی در او شایبهٔ شهوت و میل بزنان فرض نمیکردند لهذا از او اجتناب نمینمودند پس از آن در حالت او ریب و تردیدی حاصل کرده و هیت از حرمها مطرود شد کامل ابن اثیر بجای کلمات مسطورهٔ در فوق

عبارت ذیل را از هیت خطاب بعبد الله بن امیه نقل نمایدان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان
ینفلک بادیه بنت غیلان فانها هیفا شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت
ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین جلیها کالقعب المکفاء) یعنی
اگر خدا وند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله درخواست کن که از غنایم
بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهد چه او باریک میانی است شگفته طبع وخوش چشم چون تکلم کند
آوازی مطبوع از و مسموع شود چون برخیزد سرورا ماند که متمایل گردد و وقت خرامیدن بزیبق جراج
شبیه است درگاه نشستن مانند خیمهٔ قبه دار و بنیانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکم نماید
واگر پشت کند هشت چین در خاصرتین او پدیدار آید و دندانش بگل اقحوان شباهت دارد و میان
دو رانش کاهی واژگون است باید دانست که هیت مخنثی ضرب المثل است و در مجمع الامثال میدانی
درمیان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) اخت المزنی مزن بضم میم و فتح زا
میباشد واخت المزنی همشیرهٔ ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات
سبکی چند نفر زن شافعیه را نام میبرد که در علم فقه دارای مرتبتی بوده اند از جمله اخت المزنی است
که در مسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی شرطی افزوده وتصرفی کرده است بروایتی این زن
در مجلس شافعی حاضر میشده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک
سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهارصد و چهل و هشت و بسلک ازدواج القائم بامر الله
ابن القادر بالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده وانشاء الله در حرف خا شرح حال
او بیاید ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل ومسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابو الفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن
بهادر شاه پادشاه هندوستانی صاحب حسن وطالب عیش و نوش بوده بعد از فوت شوهر خود
محمد شاه باغ باصفائی در بیرون شهر دهلی بنا نموده واورا قدسیه نامیده واکنون در خارج شهر دهلی در نزدیکی
دروازه معروف بکشمیری دروازه آن باغ برقرار و باقی است و در این باغ مسجد خوبی هم ساخته شده
قدسیه بیگم طبعی موزون داشته و رعنائی تخلص میکرده این شعر بزبان هندی از او ست

کمبخت کیسی انکهه لگی اور دکهه هو	هم جانتی تهی نکهه لگی و لکو سکهه هو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین منکوحهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نور الدین

جهانگیر شاه پادشاه هندوستان بود و از فرط جمال و آگاهی و هوشمندی که داشت بهره و تعلق خاطر پادشاه با وی بیافزود و از این زن چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و میرزا مراد و اورنگ زیب نام داشتند و چهار دختر به انجمن آرا و دهرآرا و گیتی آرا و جهان آرا مسماة بودند چون ارجمند بانو بیگم درگذشت شوهرش بقعهٔ عالی بیادگار او در شهر آگره یا اکبرآباد بنا نمود و آن را روضهٔ تاج محل نامید و اکنون به قبهٔ تاج بی بی معروف است شهاب الدین محمد شاه جهان از سال هزار و سی و هفت هجری تا هزار و پنجاه و هفت سلطنت کرده اروی بنت الحارث اروی بروزن دعوی دختر حارث بن عبد المطلب و مادر مطلب بن ابی وراعة السهمی از صحابیات و از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر غزیه دختر قیس بن طریف از نژاد حارث بن فهر بن مالک میباشد در تاریخ ابو الفدا در بیان حلم معاویه حکایتی از این زن مسطور است که روزی اروی بحضور معاویه آمد و مشارالیها در آنوقت زیاد پیر شده بود معاویه اظهار ملاطفت کرده با وی گفت مرحبا بک یا خاله حال تو چگونه است اروی در جواب گفت ای خواهرزاده حالم خوبست اما از آنجا که تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود بدرفتاری نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق تو نبود خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق رو داشتی ما که از این خاندانیم بیشتر از همه کس ببلیات مبتلا هستیم از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمود ناتیم و عدی و امیه بغصب حق ما پرداختند و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما رانده شد و ما در میان شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام مانند هرون شد پس از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقالهٔ اروی متغیر شده گفت ای عجوزه کوتاه کن عقل تو تمام شده است اروی گفت یا ابن النابغه تو بچه رو سخن میگوئی و حال آنکه مادرت در مکه فاجره بوده مشهوره که با اجرت قلیلی مردان از او متمتع میساخت در وقتی که تو متولد شدی پنج نفر مدعی پدری تو شدند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند گفت این پنج نفر همه با من مقاربت کرده اند این مولود بهرکدام شبیه تر است از وست و از آنجا که تو بعاص بیشتر شباهت داشتی ترا با او الحاق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای اروی حاجتی که داری بگو اروی گفت دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دشت همواری آبی جاری ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای تهیهٔ مزاوجت جوانان فقیر از بنی حارث و دو هزار دینار هم برای رفع بعضی شداید و سختیها معاویه ششهزار دینار با و تقدیم و تسلیم نمود اینست آنچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شده اما السید افندی در کتاب موسوم بجواهر الملتقطه این داستان را مشروح تر بیان کرده گویند وقتی که اروی در مجلس معاویه بود و

بکلمات مسطوره در فوق تکلم نمود مروان بن حکم نیز در آن مجلس حضور داشت و از مقاله که اروی بعمرو بن
العاص خطاب کرد مروان متغیر شده گفت ای پیره زن ساکت باش و فقط کلام خود را مقصور بمقصودی
دار که ترا بمجلس کشانیده است آروی رو بمروان کرده گفت یا ابن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن
میگوئی همانا در کبودی چشم و سرخی موی و کوتاهی قد و اندام نامتناسب بغلام حارث بن کلده مانی
و اصلا شباهتی بپدر خود حکم که ادعای فرزندی آن مینمائی نداری چه من حکم را میشناسم او مردی مبسوط الشعر
و بلند قامت بود و ظاهرا و بر بزرگی او دلالت مینمود پس از مادر خود بپرس تا تو را گوید که پدرت
کیست آنگاه اروی رو بمعاویه کرده گفت و الله تو اسباب جرات این اشخاص شدی که من با
مواجهه سخن گویند ای معاویه روزی که عمم حمزه شهید شد هند مادر تو این ابیات را برخواند بیت

نحن جزيناكم بيوم بدر — والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما كان عن عتبة لي من صبر — ولا اخي وعمه وبكر
شفيت نفسي وقضيت نذري — شفيت وحشي غليل صدري
فشكر وحشي علي دهري — حتي ترم اعظمي في قبري

و عمه من اروی دختر عبد المطلب نیز در جواب او این ابیات هند بنت اثاثه را قرائت کرد

خزيت في بدر وغير بدر — يا ابنة وقاع عظيم الكفر
صبحك الله قبيل الفجر — بالهاشميين الطوال الزهر
حمزة ليثي وعلي صقري — اذ رام شيب وابوك غدري
فخضبا منه ضواحي النحر — بكل قطاع حسام يفري

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بگو اروی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر
خاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما با دشنام سبب شدید که من این
حرفها را بشنوم پس از آن فرستاده اروی را بمجلس برگردانیدند و از و درخواست نمود که حاجت خود را
اظهار دارد اروی بوجهی که در فوق مسطور شد ششهزار دینار از معاویه خواست معاویه آن مبلغ را مبذول
داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمینمود اروی از استماع
این سخن بشدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات ابوالاسود

الدئلی را که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاد کرده است اروی برخواند

الا یا عین ویحک اسعدینا … الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه … بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا … فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا … بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا … فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها … ومن قرء المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه … وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا … بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین … رایت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر … نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه … ویعدل فی العدا والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه … ولم یخلق من المتجبرینا
کان الناس اذ فقدوا علیا … نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب … فان بقیة الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت والله صلی الله ازانچه تو سرودی او را بدان ستودی فضیلت
بالجمله اروی آنچه خواست معاویه بدان نرسید و نباشد که ابیاتی که در فوق به هند بنت اثاثه نسبت
دادیم پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از اروی
بنت عبد المطلب دانسته اند اروی بنت عبد المطلب دختر جناب عبد المطلب جد حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت
بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود گفته

بکت عینی وحق لها البکاء … علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی … کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی

ابوه الخیر لیس له کفاء
اعزّ کان غرّته ضیاء
له المجد المقدّم والثناء
قدیم المجد لیس له خفاء
وفاضلها اذا التمس القضاء
ویأسا حین تنسکب الدّماء
کانّ قلوب اکثرهم هواء
علیه حین تبصره البهاء

طویل الباع املس شیظمیّ
اقبّ الکشح اروع ذی فضول
ابیّ الضّیم ابلج هبرزی
ومعقل مالک وربیع فهر
وکان هو الفتی کرما وجودا
اذا هاب الکماة الموت حتّی
مضی قدما بذی رأی حسیب

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محی الدین حسنین مسطور است که مراثی مزبور در فوق را اروی قبل از فوت پدر خود گفته یعنی که جناب عبد المطّلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیّه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه هائی که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و هر یک از اینها برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار مزبوره را اروی در انوقت نظم کرده و مراثی خواهران او نیز در محل خود مذکور خواهد شد. ابن اثیر گوید چهار نفر زن صحابیه باسم اروی مشهوره بوده دو نفر از اینها اروی بنت حارث و اروی بنت عبد المطّلب میباشند که شرح حال اینها نگاشته شد و دو نفر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفّان و ولید بن عقبه است و بهمین لاحظه عفّان و ولید را ابن اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبد المطّلب است و دیگر اروی بنت الانیس که بجهتی سعید بن زید که یکی از عشرهٔ مبشّره است او را نفرین نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچاهی افتاده درگذشت علاوه برین چهار زن یکنفر زن دیگر مسمّاة باروی بوده چون معروف بامّ موسی میباشد در حرف الف و میم ذکر او بیاید. اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهر عائشه است مادرش قیله یا قتیله دختر عبد العزّا بوده اسماء را زبیر بن عوام که یکی از عشرهٔ مبشّره است در سلک ازدواج درآورد و عبد الله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلّها الله تعالی بظلم حجّاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبد الله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکّه معظّمه خلافت کرد و حجّاج بامر عبد الملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدّسه را

محاصره نموده از بالای کوه ابوقبیس سنگ منجنیقها بخانه خدا انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بدرجه شهادت
رسید و قبل از شهادت مشارالیها با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (ابتدا آنکه عبدالله
بن زبیر با دوازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته از بلده مقدسه خارج شدند
حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشته رفتند و با او نماندند مگر پسرش زبیر نام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آن وقت ابن زبیر نزد ذات النطاقین آمده گفت ای مادر
همراهان دست از یاری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند اینک قلیلی
که مانده‌اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یاران او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود تکلیف خویش را
بهتر میدانی اگر در حقیقت خود تردیدی نداری و یقین که بر حق دعوت مینمائی مقاومت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجه رفیعه شهادت فایز شده‌اند خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و مطیع اینها مشو اما اگر مقصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را
بهوای نفس بهلاکت داده اگر گوئی من محقم ولی بسبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از آزادگان نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عنقریب مرا اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزه زندگانی دنیا نهراسی عبدالله
گفت ایمادر میترسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست از او برکنند متألم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبدالله سر مادر خود بوسید و گفت ایمادر من هم بهمین عقیده هستم و از اول عمر بحیات عاریت و هستی
ناپایدار دل نبسته‌ام و در اینکار که در آن میباشم داخل نشده‌ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خداوند بدارند تو تسلیه بباید برای من نمودی من امروز کشته خواهم شد
مبادا از مرگ من متاسف شوی کار خود را بخدا بگذار پسر تو تا کنون ارتکاب منکری نموده و برای
فسق و فجور نرفته در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته و هر وقت بکسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عمداً بمسلمانی و معاهدی جور و ظلم روا نداشته بستمکاری عمال خود رضا

نزاده و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتم برای تزکیهٔ نفس خود نیست محض تسلیت
مادر گفته‌ام که در اینحال متأسف نباشد اسماء گفت ای فرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من درگذشتی بهلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی مسرور میشوم
قدم پیش نه تا مآل کار معلوم گردد ابن زبیر گفت ای مادر خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فروگذار مکن اسماء
گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بباطل قتال نموده تو حقاً جهاد مینمائی آنگاه اسما
بدعا پرداخت گفت خدایا بقیام لیل و صوم نهار عبدالله و باطاعتی که بمن و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بتو سپردم و هرچه برای او مقدر گردد بدان راضی شده‌ام و در اینحال مرا
باجر و صواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر دستهای مادر خود را گرفته ببوسید مادرش گفت وداع میکنی
عبدالله گفت بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز بدرود زندگانی نمایم اسماء گفت برو و از روی
بصیرت برو و تا بیا تا نیز من با تو وداع کنم این بگفت و فرزند را در آغوش کشید و هنگام معانقه دست
ذات النطاقین بزرهی که عبدالله پوشیده بود خورد گفت پسرا که آرزوی شهادت دارد جوشن را برکنار
میگذارد ابن زبیر گفت من این زره را محض اطمینان قلب تو پوشیده‌ام اسماء گفت درع مرا مطمئن نخواهد ساخت این
برکن پس عبدالله زره خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را برگرفت و بمعرکه قتال داد و در

حالتی که این رجز را می‌خواند بیت	انی اذا اعرف یومی اصبر
وانما یعرف یومه الحر	اذ بعضهم یعرف ثم ینکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابوبکر و زبیر بودند و جدهٔ
تو صفیه است بالجمله ابن زبیر مثل شیر حمله بر لشکر حجاج نمود و پس از قدری مقاتله برگشته دو رکعت نماز در مقام
ابراهیم کرده باز متوجه قتال شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه هفدهم بود از ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سیم هجرت و عبدالله نیز در اینسال در سن هفتاد و سه سالگی بود و هنگامیکه عبدالله بقتل رسید
شامیان از فرط مسرت تکبیر گفتند عبدالله بن عمر گفت چون عبدالله ابن زبیر متولد شد مؤمنین تکبیر گفتند
و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ناظر است بمطلبی و آن اینست که یهود میگفتند
ما مسلمین را مسحور ساخته‌ایم و دیگر طفلی از ایشان بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب ایشان را ظاهر نموده در نخستین
سال هجرت عبدالله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبدالله را بشام

نزد

نزد عبدالملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکه معظمه در نخلی که در طرف راست کوه ابوقبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء نخواست از حجاج درخواست
نماید لهذا امر راجع بعبدالملک گردیده و بحجاج امر کرد جسد عبدالله را بمادرش تسلیم کند و پس از تسلیم بغسل
و تکفین او پرداخته جسد را در حجون مدفون ساخت بنا براین جسد عبدالله بقدری بر سر دار بود که از مکه خبر بشام
رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
درگذشت (دمیری مرحوم در خوابنامهٔ خود گوید جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی این خبر ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبدالله بن زبیر را بمقبره یهود انداختند و مادرش هم نزد وی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید پس از قتل عبدالله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود و قبول نکرد
ثانیاً با تهدید امر باحضار او داد و مشارالیها باز تمکین ننمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود بحضور حجاج با و گفت در این بلیه
که عبدالله را بآن مبتلا کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیای پسرم را خراب کردی و
آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی ثقیف کذاباً و مبیراً یعنی در طایفه
ثقیف یکنفر کذاب و یکنفر هلاک کننده است و آن هلاک کننده تویی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است در اسدالغابه در ترجمهٔ حال ابن زبیر چنین مسطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
رفت و از احوال شکایت گفت باید مرد و رهائی یافت مادرش در جواب گفت گویا مرگ مشتاق شده
اما من تا ترا در یکی از دو حال نبینم راضی بمردن نیستم یا باید تو بسعادت شهادت فایز شوی و من فقیره مرا
عندالله ذخیره باشد یا بغلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبدالله از استماع این سخن تبسم نمود و روزیکه عبدالله
مقتول شد نزد مادر رفت اسماء با و گفت الفرار مبادا از بیم هلاک بقبول امری راضی شوی که عاری برای
تو در آن باشد والله العظیم ضربت شمشیر با وجود عزت بهتر از تازیانه خوردن با ذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبدالله از نسوان قبیله بنی عذره است
مثل معروف لاعطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهورهٔ عرب گردیده است ابوالفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عمزادهٔ خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت شیخ و قبیله دیگر اسماء را در حبالهٔ نکاح
خود درآورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش رایحهٔ کریهه استشمام میشد وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

بقبیلهٔ خود سپرد و اسماء گفت اذن بده بر سر قبر عمزادهٔ خود عروس قدری گریه کنم آن شخص با و اجازه داد و اسماء بر سر قبر عروس رفته این عبارات را انشا نمود

یا ثعلبًا فی اهله واسدًا عند الباس | ابکیک یا عروس الاعراس مع اشیا لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم برای تو ای عروس عروسها ای کسیکه در میان کسان خود در حلم و بردباری مانند روباه بودی و در روز جنگ و ستیز بشیر شباهت داشتی و در تو صفات حمیدهٔ دیگر بود که مردم از آن بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت آن صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود گفت

ویعمل السیف صبیحات باس | کان عن الهمة غیر نعاس

یعنی در وقت اقدام برای تغافل و تسامح نمیرفت به هنگام فرار از شر باستعمال شمشیر میپرداخت بعد از آن باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الاغر الازهر الطیب الخیم الکریم المحضر مع اشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو جبههٔ درخشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که بزبان نمیاید باز شوهر اسماء پرسید که آن صفاتیکه عروس داشت و بزبان نیاوردی چه بود گفت

طیب لنکهة غیر ابخر | کان عیوفا للخنا والمنکر البر غیر اعسر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحهٔ کریهه استشمام نمیشد شوهر اسماء دانست که فقرهٔ آخری کنایه باوست آخر الامر چون خواستند حرکت کنند اسماء عطردان خود را برداشت و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را برنمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد یعنی بجای مثل مزبور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفت و شرح آنرا از انفراد دانسته که شخصی در شب زفاف از زوجهٔ خود رایحهٔ کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و پنهان کرده‌ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در موقعی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف و استعمال آن بشود و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس از زنان صحابیه و دختر عمیس بن معد و زوجهٔ جناب جعفر طیار بود و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنها را اخوات مؤمنات خوانده و این تصدیق حضرت به ایمان آنها فی الحقیقه شان عمده برای آنها ثابت مینماید و این ده نفر زن خواهرند از یک مادر و مادر آنها

اسمنو

هند بنت عوفست که دهمین اینهاست و شرح حال آن در حرف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات مؤمنات نه
نفر اند هشت خواهر و یک مادر که همان هند بنت عوف باشد با بجای اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود
جناب جعفر طیار بحبشه رفت و در انجا عبد الله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس ازان بمدینه منوره آمد
بعد از شهادت جعفر طیار ابابکر شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در حباله نکاح علی امیر المؤمنین
علیه الصلوة و السلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این
بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام
الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبد المطلب بود و خواهر صلبی و بطنی او سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا
تشرف جست و بملاحظات مزبوره است که در وصف اسما بنت عمیس گفته اند وهی اکرم الناس اصهارا
یعنی اسماء از حیثیت داماد های که بهم رسانیده اشرف ناس است دعمیس بتصغیر عین بوزن زبیر است
اسماء بنت محمد محدثه ایست جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
اسماء که از معاربیت از بطن او بوجود آمده محدث مزبوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث
قراءت کرده و بعد ازان آنها را بکرات تدریس نموده است و در زمان خود منفرد بوده فیوض و فضایل
و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بارها بزیارت خانهٔ خدا مشرف شده ولادت
او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در از زمان الی مینا
روایت حدیث احدی از او معمر تر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او
یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشت ابن وردی در تتمة المختصر در مدح اسما بنت محمد گوید

کذلک فلتکن اخت ابن صصری	تفوق على النساء صبى و شیبا
طراز القوم انثى مثل هذا	وما التأنیث لاسم الشمس عیبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر
یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابیه بوده بفصاحت بیان موصوف و معروف
روزی از طرف سایر زنان صحابیه مامور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عز و جل بعثک الی الرجال و النساء کافة
فامنا بک و بالهک و انا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم و مقضی شهواتکم و

بعضی این کلام را در حق هند بنت عوف دانسته اند

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وحضور الجنائز والحج بعد الحج
وافضل ذلک الجهاد فی سبیل الله عزوجل وان الرجل اذا خرج حاجاً او معتمراً او مجاهداً حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربینا لکم اولادکم فنشارککم فی هذا الاجر والخیر (یعنی پدر و مادرم بفدای تو باد ای پیغمبر خدا من
از جانب جمعی نسوان بحضور مبارک تو آمده ام ترا خدای عزوجل مبعوث بر کافهٔ زنان و مردان فرموده و ما بتو و
خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه های شوهرها خانه نشین هستیم و محل شهوات
شما میباشیم و فرزندان شما از ما بوجود می آیند و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همه این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله میباشد و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان بریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت مینمائیم درینصورت آیا ما باجر
و عمل خیر شما شرکتی داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند در امثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده اید اصحاب
عرض کردند گمان نمیکنیم هیچ زنی باین حسن محاضره و مفاوضه رسیده باشد بعد از آن سید انام علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب آنها
نزد من آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش رفتاری کنند و آنها را از خود خوشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل میباشد اسماء بنت یزید بنا بر مسطورات
ابن اثیر اسماء بنت یزید زنی صحابیه و خاله زادهٔ معاذ بن جبل که از کبار صحابه میباشد بوده و شجاعت و قوت
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون چادر خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر شیخ التقی الدین بوده و پنجسال قبل از تو
ابن حجر عسقلانی متولد گردیده و در کتاب ابناء الغمر ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل هفت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا شخص علی نام شوهر کرده بعدها در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک
گشته است و در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و متنسک بوده و آمنة الرحیم که شرح حال او
بیاید خواهر این زن میباشد اسماء العامریه ادیبه بوده است از آل بنی عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیدهٔ برای صیانت خانه و اموال خود با میر

الموحدین عبدالمؤمن علی نگاشته که دو بیت اول اینست

لسیدنا امیر المؤمنینا — عرفنا النصر والفتح المبینا
رایت حدیثکم فیها شجونا — اذا کان الحدیث عن المعالی

درا و اخر این قصیده اسماء عامریه بوضعی خوب
و مناسب حسب و نسب خود را بر امیر الموحدین معلوم ساخته و اینکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سرخاصه کیان خاصه و زوجه محمود جلال الدین
خطاط مشهور است و در حسن خط بدرجه شوهر خود اشتهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال
الدین بمیل و رغبتی تمام نکات خط را باو آموخته بطوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسما با خطوط اواخر
عمر جلال الدین یکدرجه و پایه بوده است و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم
کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و
دویست و بیست و دو میباشد علاوه بر زنانی که اسم آنها اسما بوده و در این کتاب شرح حال آنها
درج شد ابن اثیر یازده نفر زن اسما نام ذکر نماید و میگوید که همه صحابیه بوده اند و از آنها ست
اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت
عوف عمزادهٔ اوست و ماجرای این عاشق و معشوق در تزیین الاسواق مسطور است و چون ترقیش در
لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد بنابر جودت طبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن و انواع
تزیین مزین میساخته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و
مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادرزادهٔ او هم چون با وی شباهت داشته ملقب بمرقش
اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما — رقش فی ظهر الادیم قلم

معروف بمرقش شده و این تعبیر بعید نیست چه
در شعرای عرب اشخاصی هستند که بتعبیری از تعبیرات خود ملقب گردیده اند و سیوطی در اخر کتاب
مزهر فصل مخصوصی در احوال آنها نگاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردها بوده موسوم باسماء
ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجه الفزاری که جوانمردی مشهور
و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد از جواری معتمد
بن عباد سلطان بدبخت اشبیلیه بوده است و بثینه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

مثل اسماء ۳

بشنیده بعدها بیاید و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته اشتهاری حاصل نموده است اعرابیه
در مسامرات شیخ محی الدین بن عربی اعرابیه را از زنان بادیهٔ نجد نوشته و خدیجه بنت عبدالوهاب بن هبة الله گوید
یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در حبالهٔ نکاح خود در آورد اما هوای دار الخلافه او را مناسب
نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و هزال او زیاد شد و با آنکه نعمتی فراوان داشت دلتنگ و مکدر بود روزی
خلیفه از وی سؤال کرد که چرا بشاش نیستی و لبت بخنده آشنا نمیشود و خود را مشغول میداری و روز بروز زرد و ضعیف
میشوی اعرابیه گفت مرا الصحرا با خیمه های صحرانشینان و شیری که شبانان میدوشند و صدای انهار جاریه
میل بسفر طبیعی است خلیفه در آخر نقطهٔ شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان گوسفندان
خود را در حوالی قصر چرا دهند و القصر را معشوق نامید و اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه چون صحنی
شبیه بوطن اصلی خود دید زیاده متأثر گردیده و یاد نجد او را بیشتر افسرده و محزون ساخت روزی خلیفه
پنهانی بقصر معشوق رفته دید اعرابیه بگریه و زاری مشغول است و این ابیات می خواند بیت

وماذنب اعرابیة قذفت بها	صروف النوی من حیث لم تک ظنت
تمنت احالیب الرعاة وخیمة	بنجد فلا یقضی لها ما تمنت
اذا ذکرت ماء العذیب وطیبه	وبرد حصاه آخر اللیل حنت
لها انة عند العشاء وانة	سحیرا ولولا انتاه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرده با اعرابیه گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در نکاح من باش
و نزد قوم و قبیلهٔ خود برو و او را با جملهٔ اسباب و اثاث البیتی که در قصر معشوق بود بوطن خود فرستاد و بعد
هر وقت بشکار میرفت با اعرابیه ملاقات میکرد اما ابیاتی که از اعرابیه نقل شده سه بیت آن با تغییر جزئی
در دیوان منسوب بقیس عامری مسطور است و فقط بیت چهارمی را مشارالیها بر آن افزوده است و نظیر
داستان اعرابیه بعدها بیاید امامه بنت خزرج از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانمردان عرب است برشتهٔ نظم کشیده بیت

اذا شئت ان تلقی فتی لو وزنته	بکل معدی وکل یمان
وفی بها فضلا وجودا وسوددا	وزنیا فذاک الاسود بن قنان
فتی لا یری فی ساحة الارض مثله	لیوم ضراب ولیوم طعان

محیی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرضائی حکایت کرده که گوید من در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و خلیفه جداً در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنا برین من شنوائم
در رسا فه و سایر اماکن نزدیک بوطن. خود بمانم ناچار سر بصحرا گذاشتم و در برابری میکشتم که جوانمردی کریم
الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چندگاهی بایمنی بسر برم در اثنای گردش خیمهٔ چند دیدم بطرف آن
شتافتم در جلو جا دری منزلی دیدم بر زمین نصب کرده و افسار یا دیانی بران بسته اند داخل جا در شده سلام
کردم خاتونی از ورای پرده جواب سلام داد و گفت اطمئن یا حضری فنعم مناخ الضیفان ثواک القدر
ومهدک التفر پس ازین گفته حرفهای سماحت آمیز بمیان آورد و ترحیب قدوم من پرداخت و باستراحت
واطمینان امر کرد من گفتم والی لطمئن المطلوب ویأمن المرغوب من دون ان یأوی الی حبل العصمة و یأمن و
مفزع یمنعه فلما ینجو من السلطان طالبه والخوف غالبه آن خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تشویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجم لسانک عن ذنب کبیر
وقلب صغیر یعنی همانا زبان تو از گناهی بزرگ و دلی خورد ترجمانی کرد و البته مرتکب خطائی شده و از اثر
ولت راهراسی است پس از آن گفت وایم الله لقد حللت بفناء رجل لا یضام بفنائه احد ولا یجوع بساحته
کبد هذا الاسود بن قنان اخواله کعب واعمامه شیبان صعلوک الحی فی ماله وسیدهم فی فعاله صدوق الجوار
وقود النار خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خرج
او را بابیات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد بالجمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خالهٔ امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا برین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده بعد از شهادت آنحضرت مشار الیها بمغیرة بن نوفل شوهر نمود بروایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامة المریدیة امامه یا اسامه از نساء صحابیه است

فی حالہ وسندہم

و مدینه اسم قبیلهٔ او میباشد در نظم اشعار دستی داشته از جمله دو شعر مسطور در ذیل را در کشته شدن ابو عفک
یهودی گفته و ابو عفک مردی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود داری نکرد و سالم بن عمیر از صحابه او را بقتل رسانید و امامه مریدیه گفت

تکذب دین الله والمرء احمدا	لعمر الذی امناك اذ بئس ما یمنی
حباك حنیف آخر الدهر طعنة	اباعفك خذها علی کبر السن

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید شش نفر زن صحابیه دیگر باسم امامه مسما بوده اند که یکی از آنها امامه
دختر حضرت حمزه است امة الله زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و
در الهیات سخن میگفته دیوان مرتب دارد و معروف بصدقی امة الله میباشد چه در اشعار خود صدقی
تخلص کرده در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر قاضی زاده بوده و در سال هزار و صد و پانزده

در گذشته بیتین مسطور در ذیل از نتایج افکار او ست	هفته گیجر گوبله مهمان ایدن سن سین بنی
بلکه هر شب صبحه دک نالان ایدن سن سین بنی	دست تدبیر ایله چاک ایلسونمی دامان فراق
آفتاب جسمکه حیران ایدن سن سین بنی	امة الجلیل از صلحای زنان عرب و دارای

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر او
وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند آخر الامر دفع خلاف را قرار دادند
که از امة الجلیل این معنی را سؤال کنند مشار الیها در جواب آنها گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول
باشد و از یاد خلق منصرف و مطلقا تعلقی بدنیا و زخارف آن نداشته باشد و آنی از خدا بغیر خبر دارد
امة الجلیل پس از این تقریر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی از آنها رو کرد و گفت هر کس یکی از شما گوید
شخصی از اولیا بوده است که وقتی از حق بچیز دیگر اشتغال داشته باور ننمائید و بدانید که دروغ گفته است
امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض المنادی العقبی است که از محدثه های معروفه
بشمار میاید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی پدر الف بنت
الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را براو قرائت کرده نیز
از سیرهٔ ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین باو اجازه داده اند الفیهٔ ابن مالک و منهاج العابدین
را از بر داشته و بنوشته است عمری طولانی کرده و از اساتید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

درسال نهصد و بیست هجری در بیهم ماه ذی القعده درگذشته است از برترجهای امة الخالق انکه از
اشیاخ سیوطی میباشد و مشار الیه درکتاب معجم ذکری از وی نموده و ابیات سابقه را از او ثبت کرده است
امة العزیز شریفیه زنی بوده است اندلسی که در شعر و ابیات مهارتی داشته است دو بیت مسطور
در ذیل که از ابیات رائقه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در نفح الطیب باین زن نسبت داده شده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی درکتاب سرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولاده
دختر المستکفی معشوقهٔ ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بیتین مزبورتین گفته است

اوجرحی یاسیدی	جرح بجد لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته مدع	فاین ما قلت واین الشهود

ام ابان بنت عتیبه پسرش مزاحم بن عمرو شاعری بوده است قادر و ام ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بیان
دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفهٔ او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته بتبیین انکه وقتی این
دو بیته شاعر مزاحم بن عمرو را نزد زوجهٔ خود دیده سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

باهلی و مالی بل بجل عشیرتی	قتیل بنی تیم بغیر سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	فتظهر فیه للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیة	وما دام حیا مصعب و جناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا	تدور وان الطالبین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن دوبیته قاتل پسرش از اولاد عامر بن تیم الله بن اسد بن شبر بوده
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قافیهٔ بیت
اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این عیب را علمای علم
قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقعی باین معایب نگذاشته و میگذرند اما هرجا که نظم
این قوافی دیده شود شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند دعبل شاعر آشنائی صاحب طبع و سلیم داشت
و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده بدعبل عرضه داشت

اذا اراد الله امرا بامرئ وکان ذا عقل و سمع و بصر
اصم اذنیه و اعمی قلبه وسله من عقله سل الشعر
حتی اذا انفذ فیه حکمه رد الیه عقله لیعتبر

انّ ذا الحبّ شدید لیس ینجیه الفرار	ویحامن کان لایعشق من ذل المخازی

دعبل گفت برادر این شعر قافیه ندارد زیراکه در مصرع اوّل روی راء است و در ثانی زاء شاعر گفت روی
مصرع ثانی را نقطه نگذار درست میشود دعبل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اوّل مرفوع و ثانی
مجرور است و این نیز عیب خواهد بود شاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی
تا رفع و جرّ آن معلوم شود و این لطیفه در اوقیانوس مسطور است ام ایمن مادر اسامة بن زید
و دایهٔ حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات
بشمار میاید و جلالت قدر او معلوم است و محتاج ببیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل
از جواری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر حضرت رسول صلی الله علیه وآله و زوجهٔ عبید الحبشی
بوده چون اوّل پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم بایمن شده او را ام ایمن گفته اند بعضی ام او را
ام الظباء نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را
بخدیجه بخشیده بودند بعد از عبید ام ایمن را بزنی بزید بن حارثه دادند و اسامة بن زید از او وجود یافت
برخی گویند ام ایمن را جناب عبد الله آزاد کرده و جماعتی بر اینند که او آزاد کردهٔ حضرت رسول صلعم
است وقتی آمنه وحسب بعزم ملاقات ابن خال خود عزیمت مدینهٔ منوره نمود و در معاودت
در محل موسوم به ابواء بدار بقا ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم صلعم تا مکهٔ مکرمه در آغوش ام ایمن بود بنا
برین آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشارالیها را کمال حرمت و رعایت میفرمودند
و مخصوصاً بدیدن او تشریف میبردند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء صلعم در قید حیات بود و زیاده
الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهت بیقراری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر صلعم
بیخبر نبودم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقا عازم است گریهٔ من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه
بخانهٔ ما نازل میشد ام ایوب انصاری زوجهٔ ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر
صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان را مومنین
اهل مدینه گفته اند ابو ایوب در زمان معاویه باسلامبول بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال در
گذشت و بقعهٔ ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار
مسطور است که از دیرگاهی عیسویان این سرزمین هنگام استسقا بدان بقعه میرفته و دعا مینمودند در

جلالت شان ابوایوب همین بس که چون حضرت نبوی صلعم بمدینهٔ منوره هجرت فرمودند در خانهٔ ابوایوب
منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانهٔ حضرت بنا شد ابوایوب گفته است خانهٔ ما دو طبقه بود تحتانی
و فوقانی چون حضرت رسول صلعم بان خانه شرف ورود عنایت فرمودند در طبقهٔ تحتانی منزل نمودند شب که شد
ملتفت شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است بنابرین از ادب دور است که حضرت در طبقهٔ
تحتانی باشند و ما در فوقانی و همین مطلب را بهمسر خود ام ایوب گفتم و او تصدیق من کرد و تا صبح ازین اندیشه
خواب نرفتیم و بسیار مشوش و پریشان خاطر بودیم صبح بحضور پرنور حضرت پیغمبر تشرف جسته شرح خیال و بی
خوابی شب را عرضه داشتم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقهٔ زیرین به بالا تشریف فرما
گردیدند ام البنین بنت عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجهٔ ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح
و سداد معروف و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بث مبرات
جاهد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده آزاد میکرد و هر روز خاطر افسرده
شاد مینمود و علاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان مشهور است روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب
نزد او آمده بود از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قضی کل ذی دین فوفی غریمه
وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم میشود تو چیزی با او وعده کرده و در ادای
آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکوه میکند گفت بلی بوسه با او وعده کرده ام و از وفای این عده
ابا دارم ام البنین گفت او را از انتظار بیرون آر گناه آن بگردن من پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد
و بکفاره آن حرف چهل غلام آزاد کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و این کلمه را بر زبان نمیآوردم و عجب
اینست که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمهٔ حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر
مشهور به وضاح الیمن چیزی با ام البنین نسبت داده اند و آن اینست که در سالی مشار الیها بزیارت بیت الله
الحرام رفت و ولید بن عبد الملک شعرای عصر اعلام و قدغن نمود که در این سفر از ام البنین و کنیزانی که با او
همراه اند مدحی نگویند و در اشعار نامی از ایشان نبرند و در اینباب تاکید اکید نمود چون ام البنین بمکهٔ معظمه رسید
بنمایش اندام خود پرداخت و پیکر خود را مطمح نظرها ساخت تا ادبا و شعرا بوصف او بپردازند و قصاید و
قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا بوضاح الیمن مفتون گردید و با او و کثیر پیغام داد که در تغزلات
خود از او ذکری نمایند ولی آسید کثیر از ولید بترسید و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

بنام غاضره جاریهٔ ام البنین نظم کرد امّا وضّاح الیمن حزم را برکنار نهاده صراحةً گفت شعر

وقولت ام البنین بلیتی		صدع البین والتفرق قلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضّاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضّاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار شده وضّاح الیمن مقتول گردید امّا وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضّاح الیمن گفته اند اینست که پیوسته چهره خوبی بوده و جمالی بکمال داشته گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابهٔ چشم اندیشه نموده و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب میانداختند باری در کفتهٔ ابو الفرج و ابن خلکان مشاجرتیست امّا کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریه منظر بوده و اگر گفتهٔ مشار الیهما صحیح است و امّ البنین بکثیر و وضّاح الیمن عشقی نموده و پیغامی داده باید بگوئیم از آن خواهان کمال شده و اینان مفتون جمال و الله اعلم علی کل حال

ام البنین بنت حزام الکلابیّه زوجهٔ حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بوده و آنحضرت پس از صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها اوّل زنی را که بمزاوجت و همسری اختیار فرمودند او بوده و چهار پسر امیر المومنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در رکاب مستطاب حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیة و الثناء بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این امّ البنین اروی یا سمانه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم او را بوالدهٔ معظمهٔ خود حمیده بخشیده بودند و ذکر حمیده در حرف حاء بیاید ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بیرقی را گویند که دسته جات عساکر دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوچک خود که موسوم بعماد البلاغه میباشد این معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام البنین در این معنی بیرق دارد منتسب است

وما ولدت وما حملت جنینا		بام بنین مرجعهم الیها

ام جعفر از زنان انصار و از قبیله بنی خطمه بوده و بعفّت و صلاح و درایت و عقل اشتهار داشت و احوص ابن محمّد الانصاری از شعرای اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است

وانی الی معروفها لفقیر		لقد منعت معروفها ام جعفر

گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمد و گفت قیمت گوسفندان مرا بده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته‌ام و ترا هیچ نشناسم مشار الیها اصرار و احوص انکار کرد و قسم خورد که معرفتی بجمال تو ندارم ام جعفر گفت ای
دشمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با ام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر اینطور
بمن جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر در محضر عامه احوص را شرمسار و خود را بری
الذمه کرد ام جمیل بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفا در عرب مشهور و مثل است
که اوفی من ام جمیل سبب شهرت او اینکه شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از
دشمنان حفظ کرد و گمان نمود که او برادر خلیفه ثانی است چه اینواقعه در همان زمان بود وقتی در مدینه منوره
نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بمقداری که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت و مهربانی
که باو کرده ممنون میباشم و از انجا که ام جمیل از ابنای سبیل بود خلیفه از بیت المال چیزی باو عطا نموده او را
معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام جمیل کنیه هشت نفر زن صحابیست که یکی از انها فاطمه بنت الخطاب
خواهر عمر میباشد و زوجه ابی لهب که در حق او حمالة الحطب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام جمیل از
نساء مشهوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم شد و از
منصب خود معزول گردید و برین بینه مولی ثقیف ابو بکرة الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن ابیه
و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره نبود مغیره
از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبه بنت ابی سفیان از ازواج
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بعبید الله بن
جحش او را بزنی گرفته و این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بحبشه که پناهگاه
اولیه مسلمین بود مهاجرت نمودند و در انجا حبیبه دختر عبید الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند
و اسم او رمله بود عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام مورد توجه
رسول اکرم گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
و شانی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ما جری آگاه بود در سال هفتم
هجرت که بملوک اطراف سفرا مامور و انها را از بعثت خود مستحضر میفرمود عمرو بن امیه الضمری را با نامه
اصحمة بن بحر سلطان حبشه فرستادند و ضمنا سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حباله

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درآورد و چون نامهٔ حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهار صد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد و از خود ام حبیبه منقولست که گفته است
در حبشه بودم و از جائی خبر نداشتم روزی جاریهٔ نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر
مأمور و وکیلست که تو را بزوجیت آنحضرت سربلند سازد من بغایت مسرور شده دو دست بند نقره که
در دست داشتم با حلقه های نقرهٔ انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده گویند
قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلهٔ بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض
عهد آنها بمدینهٔ منوره آمده بود بخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات
نماید و در آنجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت
تو مشرک هستی و درخور فراش طیب نبوی قدم گذاشت ام حسان در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام
ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی باثاث البیت ام حسان سیری کرده جز کهنه
حصیری نیافت باو گفت اگر بپسر عم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان این حرف
قدر ترا نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم نمایم تا چه رسد از مخلوقی ضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان مشتهر است ام حکیم
البیضاء دختر عبد المطلب و عمهٔ حضرت رسالت پناهی صلعم بوده بواسطهٔ نکوئی بدن
او را بیضا و قبة الدیباج میگفته اند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیهٔ پدرش انشا کرده

الا یا عین جودی و استهلی	وبکی ذا الندی و المکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی	بدمع من دموع هاطلات
وبکی خیر من رکب المطایا	اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی	کریم الخیم محمود الهبات
وصولا للقرابة هبرزیا	وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی	تروق له عیون الناظرات

عقيل بني كنانة والمرجى	اذا ما الدهر اقبل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هيج	بداهية وخصم المعضلات
فبكيه ولا تسمي بحزن	وابكي ما بقيت الباكيات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب بشان این صحابیه میباشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در حبالهٔ زوجیت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود و در یوم فتح مکه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول (ص) امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوت سختی با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی (ص) مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد منکوحهٔ خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض راه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از پراکنده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنگ مقتول شوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدین جهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید بالجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبدالعزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصلة بنت الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبدالعزیز در حیات و حضور جد او عبدالملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع بر حسب دعوت حضور

بهم رسانیدند و شعرها در تهنیت و تبریک آن ازدواج نظم آوردند و ده هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب
اغانی گوید امّ حکیم الواصله بشرب خمر معتاد بوده و قدح گرانبهائی داشت که با آن شراب میآشامید
و کاس امّ حکیم نزد ادبا مشهور و از هشتاد مثقال طلا ترتیب یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند
که در جلد پانزدهم اغانی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید میباشد بیت

علّلانی بعاتقات الکروم	واسقیانی بکاس امّ حکیم
انها تشرب المدام صرفا	فی اناء من الزجاج عظیم

و پنج نفر زن صحابیه دیگر باین اسم نامیده شده اند امّ خارجه دو نفر زن صحابیه باین اسم
معروف بوده اند و امّ خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نگارش
حال او از ما نحن فیه خارج است همینقدر برای رفع التباس گوئیم این امّ خارجه چون بزودی و آسانی
قبول نکاح هر مردی مینموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیر میگردیده
میگفته اند اسرع من نکاح امّ خارجه پس مشتبه نماند که امّ خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیر امّ
الخیار این زن زوجه ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید انا ابو النجم و شعری شعری
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

قد اصبحت امّ الخیار تدّعی
علیّ ذنبا کلّه لم اصنع

و این شعر در شواهد تلخیص ایراد شده همینقدر لازم
بود از امّ الخیار ذکر شود امّ الخیر البغدادیه از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی مینموده از معاریف علمای زمان خود که هجری کامل داشته اند
و بافاضت و تدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغذی و شجاع الحربی را دیده و بطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعدها بانتشار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و حافظ
تقی الدین سلیمان و ابن سعده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین از مشار الیها
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده
در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است امّ الخیر بنت الحریش زنی است تابعیه از
اهل کوفه معروف بذکاوت و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله ننموده
ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

میکردد در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از زن ام الخیر نقل مینمایند و آن اینست که معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت باین مضمون که ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا از وضع رفتار و سلوک تو در کوفه از او سؤال کنم و اگر از تو خیر گوید تو را اجر دهم و اگر شر بگوید کیفر رسانم چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه خارج نشده ام و راه خلافی نرفته بهانه نمیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاده میل داشتم که برای عرض بعضی معاویه را ملاقات کنم بالجمله ام الخیر عزیمت نموده والی او را مشایعت کرده گفت ای ام الخیر معاویه همانطور که نوشته رفتار مرا از تو جویا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد تو چه در حق من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد نخواهم کرد چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده تا بدار خلافت رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که ندما و اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور بهم رسانیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی با ینساحت عزت رسیدم معاویه گفت ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود بر تو دست یافته ام حالا باید حرفهائی که در وقعه صفین بوقت قتل عمار بن یاسر میگفتی باز گوئی ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن گفته ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته است و امروز هم بعلت صدمه و ضجرتی که بدان دچار بوده ام اکثر آنها بر زبان آوردم اکنون گفتن آنها لازم است اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام حرفهای امروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت و میگفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل واگذاشته و عقل را بر شما دیده بان گماشته خدا شما را رحمت کند کجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدای تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

المجاهدین منکم والصّابرین بعد ازان سر بمیان بلند کرده گفت اللّهم قد قلّ الصبر وضعف الیقین وبیدک
یا ربّ ازمّة القلوب فاجمع اللّهم بها الکلمة علی التقوی والّف بین قلوب علی الهدی
پس از اینجا ام الخیر بکلمات چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تحریض میکرد معاویه بعد از استماع
این کلمات گفت یا ام الخیر ازین حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواسته مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل
رسانم برین ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من
بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق عثمان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس ازان با و میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت شهد الله که من باینحرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان
سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول
او را بهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول چه توانم
گفت او را هم بآنحضرت بجنت مژده داده اند انگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای متعال قسم
میدهم که مرا ازین سوالها معاف دار قریش از علم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم
بعد ازان با وجوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق
و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه و ابوبکر بسیار شاد بوده گویند چون ابوبکر متولد
شد ام الخیر او را در آغوش گرفته به بیت عتیق که خانه کعبه باشد برده دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا
من الموت وطول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست رکنی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن در آمد
این ارجوزه را خواند یا امة الرحمن بالتحقیق فزت بحمل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصدیق اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این ارجوزه را
شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی
بوده است صحابیه مسماة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از زهاد اصحاب بشمار میآید ام الدرداء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر او را از زنان عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر
میباشد و حضرت رسول فرموده اند عویمر حکیم امت منست چون شام فتح شد ابتدا قضاوت آنجا را

با و داوند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو هجری درگذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته اند ابو الدرداء بمدینه طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابو الدرداء میگویند منسوب به
ابو الدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابو الدرداء نام نیست و غیر ازین قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن جز مرقد ابو ایوب باقی بثبوت نپیوسته ابو الدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز کنیه
بام الدرداء بوده و لی این زن را بعد از رحلت حضرت رسول صلعم در حبالهٔ نکاح در آورده و درک شرف
حضور حضرت رسول صلعم نموده است ام الدرداء خیره را ام الدرداء کبری میگفتند و دختر ابی حدرد الاسلمی
بوده و ام الدرداء که بعد با مناکحت ابو الدرداء رسیده معروف بصغری است با و هجیمه نام
داشته است ام رعلة القشيرية زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلعم
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازر البعول مربيات الاولاد وممهدات المهاد ولاحظ لنا فى الجيش فعلمنا شيئا
يقربنا الى الله عزوجل این عبارت رعلهٔ شلبیه میبان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول صلعم معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء انگاشته ایم و معنی آن اینست که ما زنان پرده نشین میباشیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود مستقیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت ایشان مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی بما بیاموزید که وسیلهٔ تقرب با حضرت پروردگار گردد سید انبیاء فرموده اند
شما زنان از ذکر خدا غافل مشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را
بشنود ماجور و مثاب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعلة
القشيريه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه های مدینه میگشت و اشک میریخت چون بدر خانهٔ حضرت
فاطمه رسید با اسف تمام این بیت انشا نمود

هيجت لى حزنا حييت من دار | باد ادفاطم المعمود ساحتها

ام رومان زوجهٔ خلیفهٔ اول ابو بکر میباشد
و عایشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این زن
شرف و بزرگی دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده و چون اسمش سعدونه بوده در حرف سین

ترجمهٔ حال او بیاید و امّ سعد کنیهٔ هفت نفر از صحابیات است که یکی از آنها مادر سعد ابن معاذ میباشد و او
برای پسر خود نوحه کرده و گفته است   ویل امّ سعد سعدا   صرامة وجدا
سؤددا ومجدا   وحضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اند کل نائحة تکذب الا امّ سعد ومناوی
در تیسیر گوید ومن خصایص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء   امّ سلمه   از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر ابی امیة ابن المغیرة المخزومیه میباشد امّ سلمه را ابتدا ابو سلمه بن
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا امّ سلمه باین کنیه مکناة
گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بود بعد از آنکه بشرف مناکحت سید
انام علیه الصلوة والسلام مشرف شد سیصد و هفتاد و هشت حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
و روایت نمود در وقت خلافت عثمان امّ سلمه بعبارت مسطوره ذیل او را پند داده و نصیحت
کرده یا بنیّ مالی اری رعیتک عنک نافرین وعن جناحک ناقرین لا تعف
طریقا کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لحبها ولا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباه وتوخ
حیث توخی صاحباک فانهما ثکما الامر ثکما ولم یظلما هذا حق امومتی قضیته الیک وان علیک حق الطاعة

یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت
رسول صلعم همی پیمودند محو مکن و آتشی را که بنفروخته بودند روشن منما و همانطور که یاران تو ابوبکر و عمر رفتار کردند
رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از راه بگردیدند این حق مادری من بود که نسبت بتو ادا کردم
و حق تو اینست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان باین کلمات داد در ضمن مثل معروف هو کالی الزند و
صلود الزند در مجمع الامثال مسطور است چون امّ سلمه عمزادهٔ ولید صحابی پسر ولید بن مغیره بوده
در مرثیهٔ او این اشعار انشا نموده است

یاعین فابکی للولید بن الولید بن المغیرة   قد کان غیثا فی السنین ورحمة فینا و میرة
ضخم الدسیعة ماجدا یسمو الی طلب الوتیرة   مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیرة

امّ سلیم   دختر ملحان ابن خالد و از قبیلهٔ بنی خزرج
و مادر انس بن مالک است اینزن از ثقات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده
شوهر اوّل او مالک ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او مکدر شده و بشام رفته در آنجا درگذشت
و امّ سلیم مدتی بشوهر نیست بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبیلهٔ او ابو طال

انصار

انصار را ابوطلحهٔ انصاری او را خواستگار شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده میشد ام سلیم وصلت متعذر مینمود و بنابر این ام سلیم در جواب گفت من مثل تو
شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بهتر نمی‌یابم اما مانعی که در پیش است اینست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش مینمائی از زمین میروید و بعد سوخته میشود شرم نمیکنی که تخته چوبی سجده میبری آخر
در ابوطلحه اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم را تزویج نمود هنگامیکه سید انبیا ص بمدینهٔ منوره
هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گرفتند هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت
تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیهٔ آنجناب نماید ناچار پسر خود انس را
که دوازده ساله بود بحضور حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده ام قبول آنحضرت نیست آنا خادم شما و فرزند منست دعائی در حق او بفرمائید حضرت
نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا انس
یکصد و سه سال زندگانی کرد و هشتاد فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و مکنت انس نیز از اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر ببصره رفت
که مردم علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت ام سلیم خواهری داشت
مکناة بام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنمخدره تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنخانه خواب قیلوله و استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانه ام حرام از خواب بیدار شده چشم گشودند و تبسم
و اهتزازی فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رؤیا بعضی از امتان خود را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با آن جماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از آنجماعت خواهی
بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت بعثمان رسید عساکر اسلام بتحریص
و ترغیب معاویه برای فتح جزیرهٔ قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بآن جزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده راه سرای باقی گرفت و ام
سلیم بنت ملحم نیز زنی صحابیه بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور میباشد اکثر ارباب سیر ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق
الذکر دانند که نواده عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیده قریبه عمر است گویند عمر در ایام
خلافت خود شبی در کوچه های مدینه منوره میگشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت در شیر
آب داخل کن عمر در پشت گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است و عمر ما را ازینقبیل کارها
منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود گفت عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دختر در
جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت
این دختر خوشنود شده او را در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از او ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز
بوجود آمد ابو الفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصة من الرجال ام عاصم گوید ام
عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این ام عاصم در گذشت عبد العزیز اموی خواهر
او حفصه را بزنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود کسان عبد العزیز چندان از او
خوشوقت نبودند گفتند لیت حفصة من رجال ام عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از
خلفای مصر رسیده مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از آثار این زن میباشد
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده مقریزی میگوید ام عباس
زنی بود مغربیه مسماة به بلاده و ابو الفدا مینویسد بعد از ابو الفتوح شخص معتبری معروف بعادل
بن سلار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله نائل آمد بعد از آن عباس پسر مشار الیها
او را از این رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردیده

ام عقیل فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او بیاید و بیتی که در کتب نحو در باب کان
ذکر و اعراب و معنایش از مشار الیها میباشد نسبت اینست

اذا تهب شمال بلیل | انت تکون ماجد نبیل

و این بیت را ام عقیل در هنگام مشغول کردن عقیل
میخوانده است ام العلا دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالم بادبیات در
سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و بلطافت و فصاحت اشعار داشته در نفح الطیب
اشعار مسطور در ذیل را باسم ام العلا نوشته و او باین ابیات خاتمی را مدح گفته است

كلّ ما يصدر عنكم حسن — وبعلياكم تحلّى الزمن
تعطف العين على منظركم — وبذكراكم تلذّ الاذن
من يعش دونكم في عمره — فهو في نيل الاماني يغبن

ابن اثير گويد امّ العلا نام دو نفر زن صحابيه بوده است **امّ علی** زنی است عارفه که او را دارای مقام ولايت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرويه که از اتقيا بوده و از شيخ ابو حفص روايت نموده اند که گفته است تا روزی که امّ علی زوجهٔ احمد خضرويه را نديده بودم چنين زنان را حقير می‌شمردم و گفتار ايشانرا انكار و مردود می‌دانستم چون با اينزن ملاقات كردم دانستم باريتعالی نعمت معروف را بهر كس خواهد عطا ميفرمايد و ترجمهٔ حال امّ علی التقيّة الارمنازيه در حرف تا نگاشته خواهد شد **امّ عيسی** كنيهٔ سه نفر از نساء معروفه بوده يكی صحابيّه و ديگری دختر هادی خليفه عباسی كه مأمون او را تزويج نموده و سيمی دختر ابراهيم بن اسحق الحربی است كه در علم فقه او را با مهارت و صاحب فتوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و اينزن در سال سيصد و بيست و هشت هجری درگذشته است **امّ الفتی** مادر الجراحنيت كه در جنگ جمل از جانب حضرت اميرالمؤمنين علی ع قرآن كريم را بميدان جدال برد و چون اينكار كرد دست راست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نيز از بدن جدا نمودند آنوقت با سينه بحفظ قرآن كوشيد تا جان بداد و مادر او امّ الفتی اين ارجوزه بخواند

لاهمّ انّ سلمًا دعاهم — يتلو كتاب الله لا يخشاهم
وامّهم قائمة تراهم — تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم

امّ الفتح دختر احمد بن كامل بن خلف بن شجرة بن منظور الشجری البغدادی محدثهٔ مشهوره بوده است كه او را ابنة السلام ميگفته اند عمری طولانی كرده و در گاهی بتعليم احاديث ميپرداخته در سال ششصد و هشتاد هجری وفات نموده **امّ الفضل** اسمش لبابه است و پيش در ترجمهٔ حال اسماء بنت عميس ذكری از او شده و مشار اليها زوجهٔ جناب عباس عمّ حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی ميمونه بنت الحارث است كه از زوجات مطهرهٔ نبی اكرم صلی الله عليه و آله ميباشد و از صحابيات رفيع الدرجات بشمار ميآيد و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمده فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبيدالله و عبدالرحمن و چون اكبر ايشان فضل بوده لبابه بمعظمه كنيه

بام الفضل شده وجناب عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب
تفسیر معروف بتفسیر ابن عباس است و اورا ابو الخلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل بنا
برانکه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند نجیب گردید اورا النجیبه شمرده و ابیات
مسطوره را در حق ایشان بنظم در آورده اند

ما ولدت نجيبة من فحل
كستة من بطن ام الفضل
اكرم بها من كهلة و كهل
عم النبي المصطفى ذي الفضل
وخاتم الرسل وخير الرسل

جناب عباس را از بطن غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و بنا بر این عدد فرزندان عباس بده نفر رسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود و همیشه اورا
میگردانیدند این سه مصرع را میخواندند

تموه فصاروا عشرة
يارب فجعلهم كراما بررة
واجعل لهم ذكرا وانم الثمرة

ام الفضل دختر مامون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل اورا با امام محمد تقی جواد سلام الله
علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات
الله الاکبر گوید امسال را سنة العرس گویند چه در امسال مامون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد ابن
امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود درآورد و مقدمه منظوره را از کشف
الغمه نقل کرده مینویسد چون مامون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام دهد
عباسیان ازین معنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این
سلسله اتفاق نموده نزد مامون آمدند و اورا منع ازین اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار
کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم
است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند این طایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال
آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا ع را از خود دفع کردیم اینزمان باز خلیفه را داعیه
پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را بکسی
از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون انجماعت آرای خود را اظهار داشتند مامون
در جواب گفت اما انچه میانه شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

در آن ببینید دانید که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصاً از قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او بیعت
کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را جهت تزویج
دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون آن جماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند ای خلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
داعیه هست بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و آباء او در کسب
علم از رعایای ناقصه خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد ای خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
قرار میدهیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دولتخواهان عمل نمائی مامون گفت قرار چنین است
و همین پس آن جماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مناظرین آن
زمان بود و مامون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میدانست و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را برابر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق آنجناب ظاهر
نماید و مامون از داعیه ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل این کار مال بسیار بیحیی دادند
روز دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
که یحیی هم الان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مامون یکی را بطلب امام محمد تقی ع
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در آن مجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

با یکدیگر حرفها میزدند و چیزها می‌گفتند از جملهٔ حرف آنها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئلهٔ یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمامون کرد و گفت الخلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
آنجناب باید اذن خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سوال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سوال تو مجمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم مجرم مست قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا سهواً
و خطاءً و آن محرم آزاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را نوبه اول بوده یا نوبتی دیگر اینکار
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل آن مصر بوده یا پشیمان
و این قتل در شب واقع شد یا در روز و احرام او بعمره بود یا حج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر و هویدا دیدند مامون از روی نشاط
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمه راوی گوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
در آورد و بعضی از مورخین را عقیده نیست که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف
التحیه والثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس مزبور در فوق
را ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت آنرا بیان فرمایند و حضرت آن شرح را چنانکه باید و شاید تقریر کرده
و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمود ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا بن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و نظرش بروی حرام بوده
بعد از یکساعت دیدن وی براو حلال شد و چون ظهر در رسید باز آنعورت بروی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدداً براو حلال گشت و هنگام مغرب باز بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب
این مسئله نمیدانم شما خود یا بن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آنعورت علی الصباح کنیز

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آن مرد وی را خرید نظر او بران کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد ام کحه زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و ام کحه صحابیه بود چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و این زن با سه دختر از او ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم دارند چه رسم جاهلیتین این بود که بزن و فرزندان اناث میراث نمیدادند و آیهٔ شریفه
وتاکلون التراث اکلا لمّا ناظر باین مطلب است بنا برین مورد کریمهٔ و للنساء نصیب
نازل شد و سید انام علیه الصلوه والسلام به بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست
اندازی نمائید بعد از آن آیه یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و بام کحه ثمن و بدختران ثلثان و باقی به بنی اعمام اوس داده شد و المنقول بر مذهب اهل التعصیبات
که زائد از فرائض را بعصبات الی میدهند و امامیه باقی را نیز رد باصحاب فرض نصیب میرسانند ام کلثوم
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختران
وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بمزاوجت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او ام کلثوم همان
سمت یافت لهذا عثمان را ذوالنورین گفتند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجه عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از مزاوجت فرزندی حاصل ننمود و جماعتی از علمای اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند ام کلثوم دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدهٔ نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
ام کلثوم الکبری میگفتند اولا عمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از مزاوجت بوجود آمده
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جد او ذوالهلالین میگفتند ام کلثوم بموجبی
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجة السعاده فی حجة الشهاده شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و اهل
قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمه اهدا نمودند که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین گذاشتند

شد و سفیری که حامل این عقد مرصع بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را باَنجناب معرفی نمود یزید از او پرسید که مگر این زن را میشناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالش بیش از امیر اطریس بلکه ما بود با ری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و بزرگواری آن معظمه بدرجه اشتهار است و علمای شیعه در باطن منکر تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** نیز دختر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و معروف با ام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبدالله الاصغر ابن عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه پنجنفر از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری مکناة باین کنیه بوده است **ام کلثوم** دختر عبدالله بن عامر بن کریز زوجه یزید ابن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده و شرح آن از اینقرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری بسرداری سفیان بن عوف بمحاصرهٔ قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید را هم با آن سپاه همراه نماید یزید تعلل کرد و بعد از آن خبر ابتلای آن جیش ببعضی امراض و فقدان اذوقه و قوت برسید و یزید اظهار بیغمی از محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

وما ابالی بما لاقت جموعهم
بالفدقدونة من حمی و من موم
اذا اتکات علی الانماط مرتفقا
بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و بجانب قسطنطنیه رود و یزید مجبور برفتن شد بالجمله ام کلثوم که درین نظم یزید مشار بدو شده زن یزید بوده و بعقیده برخی اسم او هند بنت عبدالله است همین زن مسماة بهند و مکناة بام کلثوم است که در ورود خبر شهادت امام حسین ع با یزید پرخاش کرد و استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی و اسمش عاتکه الخزاعیه صحابیه الیست مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در خیمه خود میش لاغری داشت که شیر و روغن از آن عاید نمیشد بلکه از ضعیفی ممکن نبود او را با گله بچراگاه بفرستند بنابراین آن گوسفند در یکطرف چادر ایستاده بود نبی اکرم ص در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود سالی خشک سالی سختی شد

وحیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند مع ذالک هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
منتفع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد نهضت فرموده بعضی
بردند ابوسعید بخیمه خود آمده بر خلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت ما هذا یا ام معبد انی لک هذا و الشاء
عازب حیال و لا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیرها از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور
و بی شیرند و حیوان شیرده در اینجا نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابوسعید گفت شمائل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رایت رجلا
ظاهر الوضاءة ابلج الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة و لم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه دعج و
فی اشفاره وطف و فی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
و فی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار و اذا تکلم سما و علاه البهاء و کان منطقه خرزات
نظم یتحدرن حلو المنطق فصل لا نزر و لا هذر اجهر الناس و اجمله من بعید و احلاه و احسنه
من قریب ربعة لا تشناه من طول و لا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة و احسنهم قدرا له رفقاء یحفون به اذا قال استمعوا لقوله و اذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس و لا مفند یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده
رو بود و شمایلی نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوت گلو گرفتگان از شرم سفیدی و سیاهی چشمش کمال ابروی
او پیوسته و دنباله ان باریک موی سرش منتها درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش انبوه وقت سکوت
با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی و افکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر میشد شیرین زبان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش آینده تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاده
تر و قدر او افزون تر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
میکرد در انجام ان میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون
ابو معبد اوصاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را امید بدم همراه بیعت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و ام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد
که گفته بخالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از این دو نهال ابوبکر و آزاد کردهٔ او عامر بن فهیره است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام معبد اسم شش نفر از صحابیات است
ام النساء دختر عبدالمؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب عرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آبدار نظم و انشا کرده در مسامرات محیی الدین قصیدهٔ از او مسطور است که این دو بیت از آن میباشد

جاء البشیر بوعد کان ینتظر — فاصبح الحق ما فی صفوه کدر
من خیر ما غدا بالهدی یأمرنا — وفی اوامره التسدید والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میاید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و ظن
غالب آنکه بعد از غلبه و فتح قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را بشجاعت و دلیری ستوده گوید

لیث اذا اقتحم الابطال حومته — یفنی الکتائب لا یبقی ولا یذر

ام هرون در طبقات شعرانی در ترجمهٔ حال او چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن تنها نان قناعت مینموده بسر و سامان اعتنائی نداشته
بیست سال موی سر خود را شانه نکرده با اینحال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده گویند
در صحرا با شیری برخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده
بطرف دیگر میرفت ام هاشم یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهم رسانیده
او را خالد نام نهادند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت
او قوام گیرد و از شان خالد بکاهد بعد از چندی یکروز مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یا ابن
الرطبة الاست خالد این واقعه را با در بیش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این سخن را بکسی مگوی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینهٔ مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده وقتی که مروان خواب بود با جاری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشردند
تا بمرد ام هانی دختر ابوطالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بوده و از صحابیات مشهوره که در معراج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زهره و فاخته نوشته اند بهر حال زوجهٔ هبیرة بن عمرو المخزومی بوده و پسری از هبیره آورده که اورا هانی نام نهاده اند و بدین جهة اورا ام هانی گفته و هبیره از مشرکین و اشخاصی است که روز فتح مکهٔ معظمه فرار کرد و در اعتذار فرار خود گفت لعمرک ما ولیت ظهری محمدا

واصحابه جبنا ولا خیفة القتل — ولکننی قلبت امری فلم اجد
لسیفی غنا ان ضربت ولا نبلی — وقفت فلما خفت ضیقة موقفی
رجعت لعود کالهزبر الی شبل

با ام هانی بهانروز ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گردید گویند چهل و هشت حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

در میان ادبا چنین معروفست که اعراب در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطوره در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار از غزوهٔ بدر انشاد نموده است شعر

الله یعلم ما ترکت قتالهم — حتی علوا فرسی باشقر مزبد
ووجدت ریح الموت من تلقائهم — فی مازق والخیل لم تتبدد
وعلمت انی ان اقاتل واحدا — اقتل ولا یضرر عدوی مشهدی
فصددت عنهم والاحبة فیهم — طمعا لهم بعقاب یوم مرصد

ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه از هرچه در باب اعتذار از فرار گفته و انشاد کرده اند نظم حارث نیکوتر و بهتر است محمد ذهنی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق نگاشته شد اظهار جلادت و پر دلی نموده چه تلویحا میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال انها را انکار داشته و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون زیاد ازو جاری گشت اطبا گفتند این بواسطهٔ جراءت و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه نبایست خون او چنین جاری گردد ام هانی بنت فهد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز پنجشنبه هجدهم ماه ذیقعدة سال هشتصد و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی ازو استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میاید ام هانی مریم دختر شیخ نور الدین

ابوالحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبدالرحمن بن عبدالمؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که نیز از اساتیذ امام سیوطی بوده در ماه شعبان هشتصد و هشتاد و دو متولد شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است حفظ کرده فخرالدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بوده تفهیم او نموده از سن هشت سالگی تحصیل پرداخته و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب سه شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هشتاد و یک بدرود زندگانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت ابوالفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتیذ تالیف کرده ذکری نموده درباب ام هانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی می نماید و میگوید شعر مسطور در ذیل را اینزن بجید شعر مذیل ساخته است شعر

اذا کنت لا تدری وغیرک لا یدری	
اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر	واشعار ام هانی که ذیل بیت مزبوره قرار داده است
فکن حامدالله شاکر فضله	علی سائر الاحوال فی السر والجهر
وکن ساجدالله مادمت قادرا	لعلک تحظی بالسیادة والفخر
فیا ایها الانسان لا تک جاهلا	واعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم	ورازقهم من غیر مل ولا ضجر
وصل علی المختار اشرف خلقه	علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابومحمد عبدالحق بن عطیه اندلسی است اینزن طبعی بدیهه داشته و در ادبیات ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابومحمد بتولیت مریه مأمور گردید و چون این مأموریت اسباب دور شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهنا این حال بدید و این بیت بگفت

یا عین صار الدمع عندک عادة	تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تشنیعی هم بام الهنا نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر مزهر از امالی قالی نقل کرده گوید ام الهیثم عجوزی بوده است از بنی منقر که از فصحای نسوان شمار میآید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند گفت کنت وحمی بالدکة فشهدت مادبة فاکلت جبجبة من صفیف هلعة فاعترتنی زلخة که گفتند این چه

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعربی فصیح با شما سخن گفتم پوشیده نباشد که
جبجبه بضم هر دو جیم شکنبهٔ گوسفند است که عربهای بدوی انرا پاک کرده از گوشت قاو ورمه شده چه مینمایند
وصفیف گوشتانی است که برای بریان شدن روی اتش میگذارند و بلغه بکسر با و فتح لام مشدد
بزغاله یا ده است و زلخه بضم زاء و فتح لام مشدد وجعی است که بپشت انسان عارض میشود و در وقت
شدت مرضی که بانوجع مبتلا شده نمیتواند حرکت کند بنا برین معنی کلام ام الهیثم اینست که من درد
کراش میخوردم بعد لضیافتی حاضر شدم و شکنبه بزغاله ماده که پر از گوشت قاو ورمه بود خوردم
و مبتلا بدرد پشت شدم ام الهیثم ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم زنی صحابیه بوده و
شعر را نیکو میسروده وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمهٔ حال آن
پیش نگاشته شد درگذشت این دو بیت را ام الهیثم در نظم در آورد

امامة حین فارقت القرینا	اشاب ذوابتی واذل رکنی
ولما استیأست رفعت رنینا	نطیف به لحاجتها الیه

و این ام هیثم همان ام هیثم بنت العریان النخعیه
است و چند شعر معروف که در مرثیهٔ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی
با بو الاسود الدوئلی نسبت میدهند بعضی ازین ام هیثم دانسته اند و ان اشعار اینست اگرچه پیش هم نگاشتیم

الا یا عین ویحک اسعدینا	الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه	بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا	فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا	بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا	فذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها	ومن قرء المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه	وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا	بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی الحسین	رأیت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر	نری مولی رسول الله فینا

يقيم الحق لا يرتاب فيه — ويعدل في العدا والأقربينا
وليس بكاتم علما لديه — ولم يخلق من المتجبرينا
كأن الناس إذ فقدوا عليا — نعام حار في بلد سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب — فإن بقية الخلفاء فينا

امهات المومنین مقصود از امهات المومنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است وانها یازده نفر بوده اند خدیجه وعایشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه واز اهالی خیبر بوده خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیا صلعم از دار فنا رحلت کردند ودر حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابو الحسن بن الفضل المقدسی گفته است

توفي رسول الله عن تسع نسوة — إليهن تعزى المكرمات وتنسب
فعائشة ميمونة وصفية — وحفصة يتلوهن هند وزينب
جويرية مع رملة ثم سودة — ثلاث وست ذكرهن مهذب

مقصود از هند ام سلمه ومراد از رمله ام حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد واما ازواج مطهرات حضرت خیر البشر را امهات المومنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول صلعم نکاح انها حرام اما مسئلهٔ حجاب بحال خود باقی بوده واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند وعلامه قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است امیمه بنت عبد المطلب ابن هاشم وعمه حضرت رسول صلعم وخواهر اروی وام حکیم البیضاست که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود در رثای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است؛

ألا هلك الراعي العشيرة ذو الفقد — وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضيف الغريب بيوته — إذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
كسبت وليدا خير ما يكسب الفتى — فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
أبو الحارث الفياض خلى مكانه — ولا يبعدن فكل حي إلى بعد

ابو الحارث

فانّي لباك ما بقيت وموجع   وكان له اهلاً لما كان من وجدي
سقاك ولي الناس في القبر ممطرا   وسوف ابكيه وان كان في اللحد
فقد كان زيناً للعشيرة كلّها   وكان حميداً حيثما كان من حمد

و سیزده نفر زن صحابیه مسماة بامیمه بوده اند و از آنجمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف
راء بیاید و امینه زوجهٔ ابن الدمینه که ترجمهٔ حال او سابقاً مسطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اغانی
و در معاهد التنصیص و تزیین الاسواق نوشته شد و امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی او را
امنه می نویسند امیّة الغفاریة صحابیهٔ بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول
عزیمت غزوهٔ خیبر فرمودند امیه با بعضی از نسوان قبیلهٔ خود بحضور پر نور آنحضرت آمد و عرض کرد انّا
نرید ان نخرج معك فی وجهك هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما
استطعنا یعنی میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ
استطاعت خود باعانت مسلمین بپردازیم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت داد
اما بعد ها جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیه عالیه امین الدوله دامت شوکتها)
عقیلهٔ معظمهٔ مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت است
در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته
حظوتی تمام وارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری شمارد
اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل منیفش حمایت ضعفای بی سامان عقل و کفایت و کاردانیش
ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة الفی و اعقل منکرا عتسافت و مؤید درستی و انصاف و توان گفت
در حق این ستر عظیم القدر است که سروده اند   ولو کان النساء کمثل هذی
و مدحتی بسزا نموده اند مختصر خود و تقوی پردهٔ   لفضّلت النساء علی الرجال
عفافش بآثار خیریه مطرز و مزین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود
و معین است و از آنوقت که مرحومهٔ مغفوره ستر کبری مهد علیا طاب ثراه والدهٔ اعلیحضرت
شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس
جای گزید پذیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهده قدردانی و منزلت شناسی نواب علیه مهد علیا دام اجلالها موکول و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و ترتیبات مشهور و منقول و نشان تمثال همایون مثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابدآیت علیه است و نشان شفقت دولت فخیمه عثمانی درجه احترام و بلندی رتبه و مقام مجلله مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریه او از اینقرار است (جیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام) ضریح نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پرده مروارید تقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام نیم تاج الماس تقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین در آقامه) بنای پل در ناصرآباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ **آغا بیگم** شاعره بوده هرویه که بنا بر جلالت حسب و نسب و توانائی بشعرای موزونان بذل توجه و احسان مینموده و این شعر از وست شعر

آه از آن دامی که دارد رشته جان تاب ازو　　وای از آن لعلی که هر دم میخورم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مصطفی قلی خراسانی همسر کبیب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته این شعر از وست

زهشیاران عالم هرکه را دیدم غمی دارد　　دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر هم میگفته این شعر از وست

هر کجا آن مه باین زلف پریشان بگذرد　　هر که بیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم **ام عبد الله** دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر میباشد و معظمه مشار الیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبد الله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم اجمعین و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است بانو در حضرت باقر قبیله بنی تیم که ابوبکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروه بنت

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابیطالب
در حق این ام عبدالله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که روزی
آن مخدرهٔ عظمی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکسته میگذشت و اتفاقاً آن دیوار در همان
حین مشرف بانحدار گردید مشار الیها ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا وحق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد تا او در گذشت آنگاه فرو ریخت و ام عبدالله کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید الشهداء ع بوده. **ام فروه** بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر ع میباشد و حضرت امام جعفر صادق ع و عبدالله از بطن او بوجود
آمده اند و آنچنانی که گفته اند ام فروه جدهٔ مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و ام
عبدالله مادر آنحضرت دختر ام فروه است قولی ضعیف است جمعی اختیار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق ع را دختری کنیه با ام فروه بوده است **ام کلثوم** کنیهٔ یکی از بنات
حضرت سید سجاد ع میباشد نیز ام کلثوم کنیهٔ یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر کنیه با ام کلثوم صغری داشته اند **آرزوی**
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک رهت گر بدر و باز رسی — چنان رویم که دیگر بگرد ما نرسی
ماند داغ عشق او بر جانم از هر آرزو — آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو

آقائی نامش آقابیگه دختر مهته قرائی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت
داشتی خود را همسر شعراء نامی انگاشتی این بیت از او

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد — زهشیاران عالم هرکرا دیدم غمی دارد

آقا دوست دختر درویش قیام سبزواری در علم عروض مستثنی بود این ابیات از وی

هرکجا آمد بان زلف پریشان بگذرد — هر که کفر زلف او بیند ز ایمان بگذرد
ای محبان بو العجب دردیست درد عاشقی — هر که دامن گیر دامن دردش از درمان بگذرد
هر که عاشق شد از و دیگر سر و سامان مجو — زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد
در فراقش دوستی گر دید چو ابر نوبهار — گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد

حرف الباء

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
این زن معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضل و شاعر و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال ششصد و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و هشت
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوچین زوجه سیورغتمش با لشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دو بیت از نتایج افکار پادشاه خاتون است — درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه من است
مسافران هوا را گذر به دشواری است — همیشه باد سر زن بزیر مقنعهٔ
که تار و پود وی از عصمت نکوکاریست — بثینه بنت الحباء از قبیله عذره و معشوقهٔ

جمیل شاعر و عاشق مشهور عرب است و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنا بر معاشقه

که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از آنجمله — وانّ سلوّی عن جمیل لساعة
من الدهر ما حانت ولا حان حینها — سواء علینا یا جمیل بن معمر
اذا مت بأساء الحیاة و لینها — داود انطاکی در تزیین الاسواق بثینه را بنت

یحیی نوشته و گوید وقتی این دو بیت را مشار الیها بنظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی مبافتد بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این دختر و مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو جمالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دوچار بدبختی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دخترش بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسیر
متألم و متأثر گردیده که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
عزیز خود خبری بهم سانند در آنحال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر کرده و شخصی فروختند مالک من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن پسر

نش آدمیت و صفات حسنه دارد و من با و حریت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار موقوف برضای پدر
من و اجرای صیغه نکاح است و بنابراین مقدمه رضای پدر و دعای خیر مادر را برای انجام او جت منتظر
میباشم و صورت آن مکتوب منظوم از اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی … فهی السلوک بدت من الاجیاد
لا تنکروا انی سبیت واننی … بنت لملک من بنی عباد
ملک عظیم قد تولی عصره … وکذا الزمان یؤل للافساد
لما اراد الله فرقة شملنا … واذاقنا طعم الاسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه … فدنی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة فحازنی امرء … لم یات فی اعجاله بسداد
اذ باعنی بیع العبید فضمنی … من صاننی الا من الانکاد
واراد نی لنکاح نجل طاهر … حسن الخلائق من بنی الانجاد
ومضی الیک یسوم رایک فی الرضا … ولانت تنظر فی طریق رشاد
فعساک یا ابتی تعرفنی به … ان کان ممن یرتجی لوداد
وعسی رمیکیة الملوک بفضلها … تدعو لنا بالیمن والاسعاد

معتمد و اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت
مشعوف شده شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بثینه را نوشته
اظهار رضا در تزویج ان نمودند و معتمد برای نصیحت این شعر را به بثینه نوشت بیت

بنیتی کونی به برّة … فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را بزنی بالفنس
پادشاه قشتاله داد و جهة این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد الفنس شد با او وصلت
نمود که از معاونت او بهره مند گردد و سیده پس از دخول بحرم او ارتداد ورزیده اسم خود را ماریه گذاشت از
این گفتار مورخین مشار الیهم چنین برمیاید که اسم دختر معتمد را سیده دانسته چه سیده اسم نیست بلکه
اعراب هر زن محترم را سیده میگویند علاوه براین اصل خبر هم از حلیه صحت عاطل است و سایر
مورخین اندلس که گفته اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و مدتی در میان آنها بماند

نیز صحیح منیت بحقیم المدنیت ازنساء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این
شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند ازاو پرسیدند چه جراحتی که التیام پذیر
نیست گفت طلب و عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدرخانه سفله رود و بار نیابد و شرف آنست که
شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنا براین هرگز از
کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی ننماید بدر الدجی محیی الدین در مسامرات گوید بدر
الدجی مادر القائم بامر الله بیست و ششمین خلیفه عباسی بوده و در بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی
در روشنی شمع در حالت مواقعه بود در آنحال نظر بسایه خود کرد و آنحرکت در نظر او ناپسند آمد بعد
از آن شب دیگر اقدام بآن فعل ننمود بدویه محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای
فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و بنا بر میل او بوضع اصلی خود و بدویت بدویه مشهور
شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این زن طبعا بامکنه متنزهه و جاهای بادیه
و صحرا مایل بود در عمارات بلدیه دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری بدیع و خوش برای او در کنار
رود نیل بساخت و آنرا هودج نامید و آن قصر وقتها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر
عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن مناح نام داشت مفتون
گردیده انجمله در نظر او هیچ ننمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله با او داشت وقعی ننهاد و وقتی از
قصر هودج این ابیات را با بن مناح نوشت

مالك من بعد كم قد ملكا
نائلا ما شئت منكم مدركا
لا ارى الا حبيسا ممسكا
بنت عمي والتي غذيتها
بحب بالشكوى عند ضعفها
مالك الامر اليه يشتكى

يا ابن مناح اليك المشتكى
كنت في حي طليقا امرا
فانا الان بقصر موصد

ابن مناح در جواب او مسطور داشت

بالهوى حتى علا واحتبكا
لو غدا ينفع منا المشتكى
هالك دهو الذى قد هلكا

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و خواننده
خوش آواز و نیک آهنگ بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و الحق
مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول می‌نمود و علم موسیقی را نزد فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند دنانیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات
موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام است تا این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم اغانی مسطور است برکه الست الجلیله ام السلطان مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مختصر ذکری از او نموده ایم اینزن اصلا جاریه ام ولد بود
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلالی بکمال حاصل کرده و در سال
هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را
نگارندگان آن اعصار در اوراق خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشد صندوقها و گلدانهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته
همراه داشتند و هر روز بمصرف میرسانیدند و سایر تدارک این سفر نیز بر این قیاس بوده و در ذهاب و ایاب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نموده و در معاودت چون بپای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله اینزن
منشأ آثار خیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصاً سالهای دراز مردم از سفره
او بهره میگرفتند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبیر الجای
الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است وفات
ام السلطان در بیست و ششم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشار الیها بنا کرده و عجب است که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد
بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشا نموده

کانت جمیع موت ام الاشرف — فی ثامن العشرین من ذی قعده
ویکون فی عاشور موت الیوسفی — فالله یرحمها ویعظم اجرها

و همینطور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز
عاشورا در آب غرق شد و درگذشت گویند چون ام السلطان درگذشت پسرش سلطان شعبان

زیاده از حد مهموم و متاسف گردید بره بنت عبد المطلب بن هاشم جد حضرت رسول صلعم و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه بنات و شرح حال این سه خواهرش ذکر شده و برّه این ابیات را در مرثیه پدر خود عبد المطلب انشا نموده

اعینیّ جودا بدمع درر · علی طیّب الخیم والمعتصر

علی ماجد الجدّ واری الزناد · جمیل المحیّا عظیم الخطر

علی شیبة الحمد ذی المکرمات · وذی المجد والعزّ والمفتخر

وذی الحلم والفضل فی النائبات · کثیر المکارم جمّ الفخر

له فضل مجد علی قومه · منیر یلوح کضوء القمر

اتته المنایا فلم تشوه · بصرف اللیالی وریب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبد العزیز که عم اعلیحضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت دولته بودند مشار الیها صاحب آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حریق ازرا نابود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامع شریف و کتابخانه کوچک و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشنماز و موذنین برای انجا تعیین فرمود و نیز مقبره عالی در همانجا برای خود بساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخاری ممتازی خاص سواری بود که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و آن کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده بودند و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه در بیست و سیم جمادی الاخری از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با قایق مخصوص بان سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کرد بریره جاریه صحابیه که عایشه ازرا ازاد نموده و قبل از ازادی او را بغلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بازادی نایل شد حضرت رسول صلعم او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام مزبور باشد یا خارج شود و بنابراین در کتب فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل تعارض اخبار در مسئله خیار العاتقه ذکری از او شده است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاوجت شخصی باشد و بعد ازاد شود و بخواهد فسخ آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها برانند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

گویند خواه زوج حر باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی کاشف از اینکه بعبدالملک بن مروان مینمود توضیح آنکه عبدالملک قبل از آنکه بخلافت
و حکمرانی رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پیوسته بتلاوت قرآن مشغول میشد و در مسجد معتکف میگشت
و بصحبت صلحا رغبتی داشت چون خلیفه شد انهمه او را از یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید
خود عبدالملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم من میگفت
ای عبدالملک ترا دارای خصال حمیده می بینم خوبست خلیفه شوی و زمام امور خلایق را بدست گیری
اگر اینمقام حاصل نمودی زنهار از سفک دم بپرهیز و خون مردم مریز شنیدم رسول اکرم صلعم میفرمودند
شخص اگر به بهشت رسد و در خلد نظر نماید در صورتیکه بقدر شیشه حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
طرد فرمایند عبدالملک برخلاف نصایح بریره خونریزی مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد ظاهرا بریره
همین قصد را منظور داشته که عبدالملک را از خونریزی منع مینموده **پریجان خانم** دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم آن
پادشاه دو دسته شدند دسته هواخواه حیدر میرزا پسر شاه طهماسب گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا برادر
حیدر میرزا را که در قلعهٔ قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریجان خانم طالب پاد
شاهی این برادر بود و بسعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعهٔ قهقهه
بیرون و بقزوین آوردند زمام مهام سلطنت بدست پریجان خانم بود همینکه پادشاهی بر اسمعیل میرزا
مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر اینزن بکارهای دولت مدخله
نداشت تا اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریجان خانم در این ایام فرصت غیبت شاه محمد یاران خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود نفوذ پریجان خانم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت
بریکه از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی بیش داشت همین بریکه
و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش بزنی میزیست و در مدینه منوره مهمانخانه بنا کرده بود که وارد
و مسافرین در آنجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن ذریح که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه این بریکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

وتفصیل این قصه در جلد ششم اغانی الشرح آمده بزم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر سلطان عبدالمجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات انشاء بوده و کارهای خیر نموده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در سمت ینگی باغچه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مریض دران مداوا میشود و از موقوفه که برای آن مریضخانه قرار داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب لطافت هوای آن میباشد و در بنای آن سایر ملاحظات نیز شده که از هر جهة مناسبت و تمام [illegible] بصبص مغنیه مشهوره و از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و مهدی خلیفه او را بقیمتی گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی یافته و در وصف او سروده اند

بصبص انت الشمس مزدانة — فان تبدلت فانت الهلال
سبحانك اللهم ما هكذا — فیما مضی کان یکون الجمال
اذا دعت بالعود فی مشهد — وعاونت یمنی یدیها الشمال
غنت غناء یستفز الفتی — حذقا وزان الحذق منها الدلال

بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت و چوپانیان چهل سال مستقلا حکمرانی کردند و آنها از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خاتون بصباحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان آن زمان بشمار میآید بود و چون سلطان ابوسعید باو میل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف الاخبار گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او زن را طلاق میداد و پادشاه بزنی می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میلی که ببغداد خاتون داشت تمام مهام امور خود را باو تفویض کرده بود بنابراین زنرا [illegible] میگفتند بعد از فوت سلطان ابوسعید اربا خان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را بتهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید متهم و معدوم ساخت

بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره

[illegible]

۳/۱۴ دو

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریحه بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت بخواند تعلّمت اسباب الرّضا خوف سخطه وعلّمه حبّی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر بنان و فضل گفت هر یک بیتی منظوم آورند که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت	یصدّ و ادنو بالمودّة جاهداً
ویبعد عنّی بالوصال و اقرب	بنان بیتی ذیل سرود
وعندی له العتبی علی کلّ حالة	فما منه لی بدّ ولا عنه مذهب

ورابطه و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع ایشان و زن را برهانی باهر است
احتیاج بدلیلی دیگر نیست. **بنت الجودی** دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی وقتی از جانب قیاصره روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن جمال
مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را دید و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعدها در فتح دمشق این دختر حصّه غنیمت عبد
الرحمن شد و مدّتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را
بقوم و قبیله خود اعاده داد. **بنت خداویردی** از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چها[ر]
در اسکندریه ظاهر شده و خلقتاً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهده تحریر مقصود و مرام خود برمیآمد یکی از وزرای مصر
او را احضار کرده و هنر او معاینه نمود و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبره مشار الیها هنوز در
اسکندریه هست و موقوفه دارد. **بوران** دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه مأمون
خلیفه عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات
عروسی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری
در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود و چون مأمون آن حصیر بدید
گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کأنّ صغری و کبری من فواقعها

حصباءُ درٍّ على ارضٍ من الذهب　　و حریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیه میگوید و بلقیس بعرشها و بوران بفرشها اشاره بهمان حصیر گرده است گویند در شب زفاف بوران
عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امرُ الله فلا تستعجلوه

مامون شگفت شده این شعر انشا کرد　　فارسٌ ماضٍ بحربته عارف بالطعن في الظلم
وام ان یدمی فریسته فاتقته من دمٍ بدمٖ　　ازجمله اشعار طرب انگیز که درین سور باسمر و نظم
کرده بودند شعر محمد بن حازم باهلی است که با توریه　　بارک الله للحسن و لبوران في الختن
یا ابن هرون وقد ظفرت و لکن ببنت من　　مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که نمی

دانم ابن حازم مراد مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنهٔ دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هجده وفات کرد بعد از
زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب
آنرا البورانیه میگویند منسوب ببوران میباشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بهروزه خانم
زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فایز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را همچو شاه اسمعیل دانسته منکوحه در هر حال برعایت سود
دولتین اسلامیتین ما سرگذشت ملال انگیز اینزن را یاد آوری ننمائیم بهیه البکریه
دختر عبدالله و از قبیلهٔ بکر بن وائل و زنی صحابیه بوده است اینزن با پدر و اهل قبیله خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و رسم بیعت مصافحه
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول به بیعت میدادند خلاصه سید انام در حق
بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در انها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد و نسبت او رسید
و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر انها در جهاد شهید شدند و ابن اثیر بتفصیل آنرا
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی و اشعار از و

گر بستر شود آن روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدر جهان خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمهٔ حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را حاجیه میگفته اند و بمرحوم محمد قاسم خان امیر بزنی داده شد و خاقان مغفور مبرور علاقهٔ تامه با این دختر داشته و سفراً حضراً او را همراه و بمصاحبت قرار میداده اند و این زن بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضا همدانی که از مشایخ العصر شمار میآید بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضرت شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع دامادهای آن پادشاه مشارالیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفرهٔ پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند **بدوره** بروزن قصوره از جواریهٔ مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریهٔ بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابوجعفر مسعود بن حسین البیاضی شیفتهٔ مشارالیها گردیده و در حق او گفته

شکی القلب ظلمته فی الحیاة الی فاسکنت فیه بدورا

بکارة الهلالیة تابعیه است بقصه حجت معروف و اینده بیت از نتایج افکار اوست

یا زید دفنک فاحتفر من دارفا | سیفاً حساماً فی التراب دفینا
قد کنت دخره لیوم کریهة | فالیوم ابرزه الزمان مصونا

ولها

اتری ابن هند للخلافة مالکا | هیهات ذاک وان اراد بعید
منتک نفسک فی الخلافة ضلالة | اغراک عمرو للشقا وسعید

ولها

قد کنت اطمع ان اموت ولا اری | فوق المنابر من امیة خاطبا
فالله اخر مدتی فتطاولت | حتی رایت من الزمان عجائبا
فی کل یوم للزمان خطیبهم | بین الجمیع لآل احمد عائبا

صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه با آنکه درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او را بدان داشت که بمجلس معاویه رود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یک شعر از آن اشعار

حصباء درّ علی ارض من الذهب — وحریری صاحب مقامات که در مقامهٔ

تبریزیه میگوید وبلقیس بعرشها وبوران بفرشها اشاره بهمان حصیر کرده است گویند در شب زفاف بوران او را عادت زنان عارض شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مامون متعجب شده این شعر انشاد کرد — فار من ماحم بحیث عارف بالطرف فی الظلم
وام ان یدیه فریسته فانقته من دم بها — از جملهٔ اشعار طرب انگیز که درین سور بر سر زبانها بود
کرده بودند شعر محمد بن حازم باهلی است که با تزویج — بارک الله للحسن ولبوران فی الختن
یا ابن هرون وقد ظفرت ولکن ببنت من — مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که نمی

دانم ابن حازم مرا مدح نموده است یا قدح بوران در سال یکصد ونود ودو هجری متولد شد ودر سنه دویست وهفتاد ویک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست ودو وزفافش در ماه رمضان دویست وده وچون مامون در دویست وهجده وفات کرد ایجاد از زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بستر نبوده بورانی که غذائیست معروف واعراب آنرا البورانیه میگویند منسوب بیوران میباشد واسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بهروزه خانم زوجهٔ شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسلهٔ صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران فائز آمد ودر جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند وصاحب صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبهٔ شاه اسمعیل دانسته منکوحه در هر حال برعایت سود دولتین اسلامیتین ما سرگذشت ملال انگیز این زن را یاد آوری ننمائیم تهیه البکریه دختر عبد الله واز قبیلهٔ بکر بن وائل وزنی صحابیه بوده است این زن با پدر واهل قبیلهٔ خود بحضور حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید وبیعت نمود ورسم بیعت مصافحه با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط قول بیعت میدادند خلاصه سید انام در حق بهیه واولاد او دعای خیر فرمودند برکتی در انها پدیدار آمد چنانکه عدهٔ اولاد او بشصت رسید واز این شصت نفر چهل نفر ذکور بود دو بیست نفر انها در جهاد شهید شدند وابن اثیر این فقره را تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است شاه جهان آبادی واشعار ازو

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا | پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده و از بطن بدرجهان خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده و او را جناب حاجی میگفته اند و بمرحوم محمد قاسم خان امیر بزنی داده شد و خاقان مغفور بسیار علاقه تامه با این دختر داشته و سفراً حضراً او را همراه و بمصاحبت قرار میداده اند و این زن بجود و بخشش معروف و بطریقت اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا رضای همدانی که از مشایخ العصر شمار میآید بوده و هر سال مبلغی خطیر بحضرت شیخ خود نیاز مینموده و محمد قاسم خان امیر شوهر او را خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند و از جمیع داماد های آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله شوهر همایون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفره پادشاهی و در مجالس حاضر میشدند

بدور بر وزن قصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیین در بغداد بوده و بجاریه بنت الملک شهرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابوجعفر مسعود بن حسین

البیاضی شیفته مشار الیها گردیده و درحق او گفته | شکی القلب ظلمته فی الحشا
الی فاسکنت فیه بدورا | بکاره الهلالیه تابعیه است بقصه
معروف و این دو بیت از نتایج افکار اوست | یا زید دونک فاحتفر من دارنا
سیفا حساما فی التراب دفینا | قد کنت ذخره لیوم کریهه
فالیوم ابرزه الزمان مصونا | ولها | اتری ابن هند للخلافه مالکا
هیهات ذاک وان اراد بعید | منتک نفسک فی الخلاء ضلاله
اغراک عمرو للشقا وسعید | ولها | قد کنت اطمع ان اموت ولا اری
فوق المنابر من امیه خاطبا | فالله اخر مدتی فتطاولت
حتی رأیت من الزمان عجائبا | فی کل یوم للزمان خطیبهم
بین الجمیع لآل احمد عائبا | صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره هلالیه

با آنکه درین ابیات از معاویه بد گفته بود وقتی احتیاج او را بدان داشت که بمجلس معاویه رود و از او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعید بن العاص و مروان در آن مجلس حضور داشتند چون بکاره را بدیدند گفتند این همانست که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها یکشعر از آن شعرها

مسطور در فوق را خواندند و بیچاره بغیر خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک وجه معاش
مسترضی نشده گفت ای خاله هر حاجتی که داری بخواه بیچاره گفت پس از این چیزی نتوانم خواست و مراجعت
نمود **بلقیس** دختر محمد بن بدر الدین سراج الدین البلقینی است و جد او سراج الدین استاد ابن حجر
عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این زن اسباب افتخار و
اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بنهایت مشهور است در ماه ذیقعده سال
هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آن وقت زیاده از شصت سال داشته
ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و او را
از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر **بی بی دست** آغا آن بنت خداویردی است که در
حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود می نویسد در سال پانصد و هفتاد و شش ثانی در مصر
پیدا شد که هیچ دست نداشت و معانی چند اظهار کرده و موافق خطوط از پا ان چند خط را
خوش و لطیف نوشت و مردم باو اقبالی نمودند و مالی وافر تحصیل نمود چنانچه ابن بشری در
نجوم ظاهره خود باین مطلب تصریح کرده است **بی بی خواهر** شیخ عبد الله دیوانه بوده و
بیدلی حزین ذکری از او نموده در هرات اقامت داشته و گاهی بیتی بنظم میآورده این شعر از وست

روم بباغ و ز نرگس دو دیده وام کنم | که تا نظاره آن سرو خوش خرام کنم

حرف التاء

تحفه عربیه عارفه بوده است و او را
دارای مقام و ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بنا بر مسطورات
همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازنده عود و مملوکه شخصی بوده عشق حقیقت او را بخود مینماید
و از خوردن و آشامیدن باز میداشت و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردید
اهل خانه بستوه آمده او را به مریضخانه مجانین سپردند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میآورد
و پولی بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد تحفه ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله
اشعار مسطوره را در مریضخانه گفته است | معشر الناس ما جننت ولیکن

انا سکرانه و قلبی صاحی | اغللتم یدی و لم آت ذنبا
غیر جهدی فی حبه و افتضاحی | انا مفتونه بحب حبیبا

لست ابغی عن بابه من براح	فصلك الذی زعمتم فسادی
وفؤادی الذی زعمتم صلاحی	ما علی من احب مولی الموالی
وارتضاه لنفسه من جناح	تذکار پای خاتون چنانکه پیش در

عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه
مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکار پای خاتون
رباط البغدادیه را در سال ششصد و هشتاد و چهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این زن با جمعی
دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان
بوده همیشه زنی از اهل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرده
و علم و ادب میاموخته مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم
فقه با مهارت و تفقه و بقلیلی از لوازم معاش قناعت نمود از نصایح سودمند مردم را منتفع
و متذکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسا زنان مصری و دمشقی که از او استفاده
واستفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بمجالست او
مایل بودند و در هر حال رعایت شأن و احترام او مینمودند و فی الحقیقه مباهی از او همگان را مشهود
میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهار و هجری درگذشت و بعد از او زنهائی
که بجای او همت برتری و تقدم بر نسوان معتکفات رباط بغدادیه داشتند بغدادیه مشهور شدند گویند
چون رباط بغدادیه خانقاه منظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق
میگرفتند و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری
و تبری مینمودند تا زمانی که باز بحسن میل و مسالمت آیند در آنخانقاه اقامت داشتند و زنی که خدمت
آن خانقاه میکرد هر گز حرکتی خارج از آداب معینه نمیکرد و این اصول در آنمحل تا مدتی
منضبط بود از سال ششصد و شش بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام آنخانقاه
از هم گسست ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان
عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشار الیها صاحب یکی جامع اسلامبول
بوده و موقوفه این مسجد را او وقف و برقرار کرده بنای یکی جامع را ابتدا با همگر سلطان معروف

به کوسم والده در سلطان ابراهیمخان نهاد و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن پرداخت
و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات وغیره دارد و مقبره عالی
برای خود ساخته است خیرات و مبرات این زن در اسلامبول و افواه مذکور و او را ثانی رابعه دانسته
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز یا پیکر سلطان مادر
سلطان ابراهیم زنده بود خدیجه سلطانرا والده کوچک گفتند و والدهٔ کوچک در سال
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود تقیهٔ الارمنازیه دختر ابو الفرج غیث بن علی
بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است که مکناة به ام علی بوده
و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنا بر این گوئیم ام علی تقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت مهارت
و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر
از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از تقیه ذکری نموده گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجرهٔ که ساکن بود دم پایم پیچی گرفته زخم شد دختر کوچک مقنعهٔ
خود را پاره کرده بپای من بست تقیه آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدنا لسبيل جدت بخدي	عوضاً عن هاذه تلك الوليدة
كيف لي ان اقبل اليوم جداً	سلكت دهرها الطريق الحميدة

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

كيف نال العثار من لم يزل	منه مقيما في كل خطب جسيم
او وقى الاذى لمن قد لسم	تخط الا الى مقام كريم

تقیه قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری
گوید تقیه قصیدهٔ خمریه باسم ملک مظفر تقی الدین عمر برادرزادهٔ سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نموده و در
آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتیاح مبالغت کرد تقی الدین گفت تقیه
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است تقیه اینحرف بشنید قصیدهٔ در رزم بنظم آورد که
دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت قول خود اقامهٔ دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیهٔ فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید و قادر است تقیه در ماه محرم سال پانصد و پنج

هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هفتاد و نه درگذشته فوت پدرش ابو الفرج در اواخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه نهم ربیع الآخر سنه چهار صد و هفتاد و هشت و انتقال پسرش ابو الحسن علی در اسکندریه در پانزدهم صفر ششصد و سه بوده و ابو الحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قراءت یدی طولی داشت و آنچه را میخواست همت بر ضبط آن میگماشت پدر ابو الحسن علی که شوهر تقیه باشد بفاضل معروف بوده و در دمشق در شوال چهار صد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت و هشت در اسکندریه بدار بقا رفته و ارمناز قریه بوده در بر شام و تقیة الارمنازیه منسوب بآن دهکده میباشد

ترکان ملکه مادر سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی بود پوشیده نباشد که سلطانشاه برادری داشت موسوم بتکش خان که با او از یک مادر نبود و در ولایت چند حکومت مینمود و چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه در خوارزم بجای پدر نشست و اعتنائی ببرادر بزرگتر ننمود و لهذا جنگ در میانه گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطانشاه مغلوب تکش خان شد کار بمصالحه انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و هشتاد و پنج هجری بمرد و مملکت او نیز تکش خان ببرد و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بحکم تکش خان مقتول گردید

ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال ششصد و پنجاه و هفت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل را که او هم کبر سن از اینفر معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت و بنابر حالت اطاعتی که از موصلیان مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین را بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود

تماضر بنت منظور بن زبان دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت مزاوجت زوج خود خارج و مستخلص شود تماضر را نزد ابن زبیر شفیع قرار داد که ابن زبیر باستخلاص او اقبال و اقدام نماید و فرزدق بپسر ابن زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت تماضر بر فرزدق غالب آمد و این حال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت را برخواند بیت

لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا | مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا

و از آنوقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن
ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل
و اعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی باو گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم
که بپسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی
که انعام و احسانی باو نفرمائید و را و حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل شود و چون آثار حب از و بظهور رسید
در قلب خلیفه نیز اثر کرده مهری پدید میکرد و چه مودت مودت میآورد و ممکن است که اندک اندک
رو باز دیاد نهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و
شفاعت او نیز مثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان نیز مثل شفیع عریان ضرب
المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ بنی خثعم عریان نزد طایفهٔ آمده خبر داد که قبیلهٔ او را
غارت کردند و از آنوقت رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بنهب ایشان میآیند عریان
شده میآمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد تنوسه
کنیزک مغنیه بوده از علیه یا عباسه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند بیت

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
غنت بصوت طلقت عبرة	كانت بحزن الصبر محبوسه
وكيف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاووسه
وجرت ان شبهتها بانه	في جنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مسطور است
تمیمه بنت وهب زوجه رفاعة القرظی الصحابی بود و مشار الیه او را بسه طلاق مطلقه نمود و
عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از
حضرت رسول ص جویا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمودند لا حتی
تذوقی عسیلته و یذوق عسیلتک ذالزبیر بفتح زاء است تومان آغا این نام نامی چند نفر دختران
سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر و زمان یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب
بفخر الدوله میباشد تقیه دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

الا و منازی است که پیش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرد و ابو الحجاج صاحب کتاب الف با پسر مشار الیها که معروف بابو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج از فقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج مینگارد که میگوید فقیه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده و قرائت و روایت نمایم و برخی از اشعار از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینماید

اعوامنا قد اشرقت ایامها — وعلا علی ظهر السماك خیامها
والرّوض مبتسم بنور اقاحة — لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه — ترنو فیفهم ما تقول خزامها
والورد یحکی وجنة محمّرة — الخجل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النّعمان فی وجناته — خالات مسك خالها رقّامها

وبعد از اکمال تشبیب شروع بمدح حافظ السلفی کرد

وتنبّهت بعد الکری نوّامها — یا صاح قم لسعادة قد اقبلت
لمّا تجرّد للقریض حسامها — واجمع خواطرنا للنجلی فکرنا
فخر الائمّة شیخها وهمامها — مدح الامام علی الانام فریضة
ارض العراق بفضله وشآمها — الحافظ الحبر الذی شهدت له

واخر قصیده را طوری خوب گفته که لطف لطافت و رشاقت اوایل آن را فراموش نباید شد و دختر حسین بن اویس از جنبهٔ ترکمان و زنی بدیع الجمال بوده و با عمّ خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر برقوق از ملوک چرکسیه مصر او را تزویج کرد و بعدها طلاق داد عمزادهٔ او شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف باو حمله کرد و یکسال بغداد را در بندها محصره داشت شد و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شوشتر را متصرف شد اهالی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او بمسند حکمرانی متمکن کردند شد و محمود را نیز هلاک ساختند

در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب حرب کرده جزیره و حط بتصرف مشار الیها در آمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو درگذشت در انباء ابن حجر ذکر شده و شده است توتی اتون زوجه ملا بقائی که مصاحب میر نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج بیباک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و با هم ظرافت

مزاح دست میداد نوبتی ملا این رباعی گفت

کاواک شده چونی از او پشت مرا
بیدار کند بضرب انگشت مرا
هم خوابگی سست رگی کشت مرا
قوت نه چنانکه پا تواند برداشت
و بجای این رباعی در جواهر العجائب این رباعی بنظر آمد
شبها همه پشت سوی من خواب کنی

یاران ستم پیره زنی کشت مرا
گر پشت بسوی او دمی خواب کنم
توتی نیز در جواب رباعی را نوشت
روزی نبود از و بجز پشت مرا
بهتر بود از پشت دو صد مشت مرا
ملا همه ناز و غمزه است کشت مرا
بگذار که دل گرفت از پشت مرا

تا چند زنی طعنه بانگشت مرا

توتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش طبعی و لطیفه گوئی بدرجه کمال بوده نقل کرده اند که شوهر توتی با امردی بسر می برد و از زن ملتفت نمیشد توتی ازین ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را مناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش
ای خواجه بیا تا من و تو صلح کنیم

یارب چه شود و شبی بخوابم زیرش
تو با کونش بساز و من با کیرش

مرد بدین اینده و بیت متنبه شد و امرد را وداع کرد و توبه نصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی قربت و بادی انس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر بنظر آمده که نصوحا شخصی بود در شیراز ریش و بروت نداشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بود می رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در اشغال از قصص و حکایات شهوت انگیز و عشوه های دلربا و غمزه های بلاخیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می آمیخت با این عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در آن حمام آمد و نگین قیمتی از انگشتر او جدا شد دختر در حمام را بست و در جستجوی آن نگین برآمد

نصوحا لرزه بر اندامش افتاد پریشان و گریان و بخضوع قلب سر بسجده گذاشت گفت خدایا
عزتم نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بار دیگر کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نگین را
از جامه زنی بیرون آوردند نصوحا شکر خدا را بجای آورده فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و لباس مردان پوشید و پیش مجتهد رفت و بحکم توبوا
الی الله توبة نصوحا توبه کرد و از ابرار شد و توبه او در السنه و افواه مشهور گردید نقصویر [illegible]
مرشد آبادی از میر حسن عظیم آبادی شنیدم که نام او ملقبین خانم بود شعر از دو میگفت و این بیت

بیت فارسی [illegible] از افکار اوست
بد بلائی منت شناخته ام
فتنه زا لی منت شناخته ام
خوشش نقل کرد که روزی نقصویر پسر شیرخوار

خود بر دوش گرفته در صحن خانه استاده بود میر شفقی شوهر وی که مرد شاعر بود این مصراع برخواند

دیدم بدوشش اینه طفلی پری نژادی
چون مصرعی که باشد بیوند مستزادی
نقصویر بالبدیهه مصراع دیگر را گفت

حرف الشاء

ثبیته بنت یعار زوجهٔ ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبه بن ربیعه
و برادر هند بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه معدود
گردیده بارض حبشه مهاجرت کرده و از آنجا بمدینه منوره مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارزی
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن بتن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان
منع فرمودند و هند خواهر ابو حذیفه در الغزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار
مینمود و بنا بر حمیت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاد کرده گفت

فاشکرت ابا ربّاله من صغر
حتّی شبّت شبابا غیر محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره
ابو حذیفة شرّ النّاس فی الدّین

اما ثبیته زوجهٔ ابو حذیفه صحابیه ایست مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان نیز چهار زن صحابیه بوده
اند و ثبیته بنت حنظلة الاسلمیه یکی از نساء تابعیه است ثوبیه جاریهٔ ابو لهب عم حضرت

رسول ص بوده و مژدهٔ ولادت سید انام را ابولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و اول زنی
که بشرف دایگی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابوسلمة بن عبد الله بن
جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیدهٔ بعضی اینست
که سید عالمیان ابتدا الکیفیة از پستان آمنه شیر خورده اند بهر حال ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است
مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول ص ایمان نیاورده درگذشت او را برادرش حضرت
عباس بخواب دید از او پرسید که درچه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هنیقدر در شب [illegible]
رسول اکرم بجهت اینکه ثویبه را بمژدهٔ تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند نا محض دایگی حضرت رسالت پناهی در انجیل ذکر از او نموده
ثریا) معشوقهٔ عمر بن ابی ربیعة المخزومی از متقدمین شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن
امیة الاصغر است و از جمله اشعار رائقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است
که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مشار الیها را تزویج نموده و آن قصیده ایست طولانی که ابتدایش اینست

ایها الطارق الذی قد عنانی ـ بعد ما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل ـ یتخطی الی حتی اتانی
و در این قصیده می گوید شعر
ایها المنکح الثریا سهیلا ـ عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت ـ وسهیل اذا استقل یمان
ولطف این اشعار پوشیده نیست نیز بکام افتراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته
من رسولی الی الثریا فانی ـ ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
یعلم الله اننی مستهام ـ بهواکم و اننی مرحوم
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوهی نوشته و آنرا معطر و مطیب ساخته برای ثریا فرستاد
کتبت الیک من بلدی ـ کتاب موله کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد ـ یورقه لهیب الشوق بین النحر والکبد
ع له فیمسک قلبه بید و یمسح عینه بید م
چون ثریا این ابیات را بدید و برخواند بگفت

کریست و برسبیل تمثل این شعر بر زبان آورد

بنفسي من لا يستقل بنفسه
ومن هو ان لم يحفظ الله ضايع

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ابی ربیعه فرستاد

اتاني كتاب لم ير النّاس مثله
امدّ بكافور ومسك وعنبر

وقرطاسه قوهيّة ورباطه
بعقد من الياقوت صاف وجوهر

وفي صدره منّي اليك تحيّة
لقد طال تهيامي بكم وتذكري

وعنوانه من مستهام فؤاده
الى هائم صبّ من الحزن مسعر

عبد الرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نواده قتیله بنت النضر میباشد و قتیله زوجه حارث بن امیه جد ثریاست یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح اینست که دختر اوست

(حرف الجیم)

جان فدا قادین لفظ قادین بنظر میاید که تصحیف خاتون باشد بهر حال اینزن در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معضلات امور دخالت مینموده و وساطت و آنرا پیشرفت کارهای خطیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قرار مذکور منشاء آثار خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و سقاخانه ساخته بهترین صفات او اینکه اعانت ظالم را نهایت تشنیع مینموده و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر خواهری را برکنار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت **جرباء بنت قسامه** مادرزن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او آنها را نمایش و بهائی نمیماند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بناخوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن باشند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از و جرباء گفته اند و آسمان را هم بنظر کواکب جرباء میگویند ظاهراً عقیل بن علفة المری نیز دختر یا دیگری باین اسم داشته است **جعده** دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینه منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجه حضرت امام حسن ع که آنحضرت را باغوای معاویه بازید مسموم ساخت که بوصال یکی از آن پدر و پسر

رسد و نرسید از موضوع ما و ما نحن فیه خارج است **جانان بیگم** از زنهای مملکت هندوستان و پدرش عبدالرحیم خان بن بیرامخان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشته و تفسیری بر قرآن کریم نگاشته جهانگیر پادشاه از سلاطین هند صیت حسن صوری و فضایل معنوی او را شنیده بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته نزد پادشاه فرستاد پادشاه این حرکت را دلیل عفت او دانسته تحسین کرد مشارالیها بسال هزار و هفتاد در گذشت این شعر از وست

عاشق ز خلق عشق تو پنهان چسان کند
پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

الجلیلة السلطانیة دختر ملک عادل ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است مونسه نام که بواسطه جلالت قدر و فضل و علم خود این لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که پیش ذکری از آن نمودیم مشارالیها مقارن سال ششصد و هجری زنده بوده و چون فضل و علم او را اسباب مفاخرت جنس نسوان دانسته‌اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الحجی و قاضی تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبدالله الدائم و ابن سعد و ابن شحنه از مشارالیها اجازه گرفته است **جمیله** دختر ناصرالدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته اند امیره در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما رفت و خیرات بسیار از و بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در خانه مکه ده هزار دینار بذل کرد و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس راحله به پیادگان حاج بخشید مختصر در آن سفر جمیله چندان بعطا و اعطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و مواهب و خیرات او را فراموش کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد عاید مردم میگردید آن سال را عام جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از انجمله است جمیله بنت ثابت که بام عاصم معروف و پیش ذکری از و شده است و جمیله بنت عبدالله زوجه ابن ابی ثابت ابن قیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلعی در باب او جاری شده چنانکه در کشاف در سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعر از وست

جز خار غم نزیست ز گلزار بخت ما	ازغنچه خلید در جگر لخت لخت ما

جنان محبوبهٔ ابونواس شاعر وجاریهٔ صاحب حسن وجمال وفضل وکمال ومنسوب بخانوادهٔ عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره میزیسته اند بوده واخبار واشعار ابونواس را روایت نموده ابونواس باو مفتون شده واشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته وابونواس نیز بامید وصال او عزم بیت الله کرده ودرهمان وقت این ابیات مسطور ذیل را بنظم آورده

الم ترانی افنیت عمری	بمطلبها ومطلبها عسیر
فلما لم اجد سببًا الیها	یقربنی واعیتنی الأمور
حججت وقلت قد حجت جنان	فیجمعنی وایاها المسیر

وابونواس درا لطیف قطعه در تلبیه نظم کرده که نقادان بالبصیرت تحسین نموده اند حسب المناسبه آن

قطعه درین محل مسطور می شود	الهنا ما اعدلک	ملیک کل من ملک
لبیک قد لبیت لک	لبیک ان الحمد لک	والملک لاشریک لک
واللیل لما ان حلک	والسابحات فی الفلک	علی مجاری المنسلک
ماخاب عبد املک	انت له حیث سلک	لولاک یارب هلک
کل نبی وملک	وکل من اهل لک	سبح اولبی فلک
یاخاطئا ما اغفلک	عجل وبادر اجلک	واختم بخیر عملک
لبیک ان الملک لک	والحمد والنعمة لک	والعز لاشریک لک

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نسوان فقط بجنان مایل ومفتون گردیده جوده باسی زوجهٔ جهانگیر شاه پادشاه هندوستان دختر راجه اودی سنگه والی جودپور بوده ودر لطیفه گوئی وحاضر جوابی مشهور گردیده است ودر حرف حا در ترجمهٔ حال حیات النسا بیگم ذکری از حاضر جوابی این زن خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از و کرده ایم این زن در بغداد میزیسته واز خانوادهٔ معتبره ودارای علم وادب بوده وزنان را وعظ ونصیحت مینموده نزد شیخ ابوالنجیب وابوالوقت تحصیل واستماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالنجیب او را بزنی گرفت وسیده بنت عبد الرحیم ازو

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یکشب درحالتی که مصمم وضو ساختن و ادای نماز بود ارتحال
نمود و جوهره جاریه ایست نفیسه است و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که برا و تحکم و تسلطی
داشته است جویریه چنانکه درعنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از زوجات
طاهرات حضرت فخر کاینات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد
درغزوهٔ بنی المصطلق اینزن را مسلمانان اسیر گرفتند و حصهٔ ثابت ابن قیس صحابی شد و با مالک
خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت
رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جُوَیریة بنت الحارث سید قومه وَقَد اَصابنی من
البلاء مالم یخف علیک وَقد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
تمام مبلغ معهود را دادند و مشار الیها را شرف ازدواج خود ارزانی فرمودند اصحاب که این
بدیدند از قوم و قبیله جویریه هرکه را در تحت تملک داشتند محض احترام قرابتی که با پیغمبر حاصل نموده بود
ازاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدرجهٔ جویریه خیر باشد در مرآت
محی الدین مذکور است که اینزن هفت حدیث شریف از سید انام روایت کرده است
دو نفر صحابیه نیز مسماة باین اسم بوده و یکی ازان دو نفر دختر ابوجهل و زوجه عتاب بن اسید است
که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها معین بانوی
کریم الاصل معظم و مبین خاتون عظیم الشان مفخم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزندهٔ مهر کرامت
و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زنان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه
تاجدار و ولینعمت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که همیشه ملک
را بحسن تدبیری بشارو مشیر و معین و ظهیر صیانت می‌نمود و با صالت رای و متانت فکر و حصافت
عقل میران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر قلم و تحریر	دبیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سطور خامهٔ او بر بیاض صفحهٔ عدل	بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطاب مفخمهٔ معظمه طاب ثراها که هریک محض بذل عطیه و عطای وظیفه
و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

۱۰/ قطعه

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی تر دارند و وسیلهٔ افتخار دودمان
خود میشمارند و همین کمالات و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ار
تحال شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و بحکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاه صاحبقران از دار السلطنه
تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را بجلوس میمنت مانوس مزین نمود
و تفصیل این اجمال که محتوی بر تسهیل هزار اشکال است تاریخی مبسوط است که مورخین این دولت
ابد آیت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر گذاشته و اگر ما بخواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم
باید کتابی جداگانه تالیف نمائیم و آن از تناسب وضع این دفتر خارج گردد و مثنوی هفتاد من
کاغذ شود پس همینقدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرقاب جنان مبتهج و شادان باد دختر
زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه فرزند امیر کبیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان اعتضاد الدوله قوانلوی
قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او خواهر بطنی حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه است

در سال یکهزار و دویست پنجاه هجری با	محمد شه آن شاه درویش دوست
که شاهی مباهی بکردار اوست	مزیت مزاوجت حاصل نمود و در مهام

ملکی با مراعلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت در ششم ماه صفر المظفر وجود مسعود همایون
اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و ظاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر شهریار مبرور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو منصور آن معظمه ملکی را به
مهربانی با دیلکه خلقی را بکفالت پدر بود و از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
و تفنن را گاهی گل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال
هزار و دویست و نود هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خسرو دادگستر
در اقلیم اروپا خاطر بیضا مظاهر همایونی را بکشف دقایق مشغول بسیاحت ملکه معظمه روح الله
روحها لوای عزیمت بهشت افراخت طایر روحش در خلد برین سدره نشین شد اگر فقد اعلیحضرت

شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایه تسلیت بود گروهی انبوه بخاک سیاه
می نشستند آنا وزیر مرحومه ستر کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزاده معظم علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تبحر و بصیرت و بزرگ
منشی و خبرت او آفاق را گرفته و صیت آن باصقاع و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی عاقل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حذقی مفرط داشت و بر دانشمندان و کارآگاهان مملکت وقعی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور بینا مآثر خیریه اش زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند عدادان را تعداد نماید نثرها نوشته که بلآلی منثور ماند و نظمها که چون بجای قلائد
برنحور شاندازان جمله است بیت

از مرد و زن آنکه هوشمند است
اندر همه حال سربلند است
بیدانشش اگر زن است اگر مرد
باشد به مثل چو خار بی ورد

مضجع پاک ملکه معظمه ستر کبری مهد علیا جنان
خاتم روضه مقدسه معصومه قم و زاویه منوره بقعه امام هفتم سیمای آن تربت ریحان نکهت
بمیاه رحمت سیراب باد بنبی الرحمة و آله الامجاد **جهان آرا بیگم** دختر شاهجهان
از سلاطین هندوستان و از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که ترجمه حال آن نگاشته بوجود آمده
و جمیله بوده با طبع موزون و با دب و شعر از یاده بذل و بخشش مینمود مقبره او در شهر دهلی در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف به زرزری بخش رحمة الله علیه و وفات او در هزار و نود و دو هجری و بر روی
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشار الیها نگاشته شده

بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبرپوش غریبان همین گیاه بس است

جهان خاتون شاعره بوده است
شیرازیه و مالدار معاصر عبید زاکانی شعرا و ظرفا غالبا در مجلس او حاضر میشده و بکمال احترام را باو
می نموده اند این شعر رشیق از وست

مصوریست که صورت ز آب میسازد
ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد

جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل
اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او چیزی بدست نیست مگر
این بیت که باو نسبت داده اند در حرف حاء در ترجمه حال حیات بیاید **جهانی** شاعره دهلویه

و زوجه

یکی از امراء بود و این بیت از اوست

قد رعنای وی و سرو چمن هر دو یکی است
گل باغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مسماة بحاجی مهرشاه
خانم است صاحب حدیقة الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و در صماتیه محله
دارد اما محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را ذکر کرده می‌نویسد از دویست سال
قبل آبا و اجداد ما در محله حاجی قادین ساکن بوده‌اند و هم الکنون ما در همان محله متمکن هستیم و میدانیم
که حاجی قادین مشار الیها در اتخل حر حمام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک حبر
العالم است که یکوقتی قاضی اول اسلامبول بوده و محله را نیز باسم او منسوب داشته بودند حاجی
قادین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله باسم او منسوب شد
قبر حاجی قادین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبرهٔ خضر بک قریب بزیرک
در حول بوستان قره گوزپاشا شد حبی زنی مدنیه است که مکرر شوهر کرده و بعشق معروف
شده در حق او گفته اند اشبق من حبی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مروان
بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که سی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد که مادرم
بجوانی ابن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشار الیها را احضار و از و استفسار نمود آن زن در کمال
بیشرمی بعضی سخنان بپسر خود گفت که بر فرط شبق و دلالت داشت لهذا باین صفت ضرب المثل شد
و گفتند اشبق من حبی و هدبة الحشرم العذری

فما وجدت وجدی بها ام واحد
ولا وجد حبی بابن ام کلاب

رأته طویل الساعدین عنطنطا
کما انبعثت من قوة و شباب

هدبه در بیت ثانی از این دو بیت بعضی الفاظ
حبی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود ابن ام کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و
عبارت حبی این است یا بوذعة الجمار اما رأیت ذلک الشاب المقدود العنطنط
والله لیصرعن امک بین الباب والطاق فلیشفین غلیلها ولتخرجن نفسها
دونه ولوددت انه ضبث وانی ضبته وقد وجدنا خلا زنهای مدینه حبی را خوابینا مینهند
یعنی او را بمنزله ام البشر میدانستند چه بانها اقسام مواقعه را باسم شبع و غربله و تحیز و مرنبا آموخت

و این حبی غیر از حبی دختر اسود است که از طایفهٔ بنی بحتر بن عتود بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف بقینتی یزید بوده‌اند چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشته
و طوری بجهر اینه و کنیزک اورا مقهور نموده بود که گویا آنها مالک‌اند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه‌ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته‌اند احسن من قینتی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف بابن رمانه یا ابن مینا و اورا عالیه میگفته‌اند و مالک او نهایت سعی در تربیت
او نموده چنانکه از جهرهٔ موسیقی دانان آن عصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزة المیلاء
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجهٔ کمال رسید بیزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید هنوز در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکابین بیست هزار دینار سعده بنت
عبد الله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و همینقدر نیز مهریه داد ربیحه بنت محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر را
در حبالهٔ نکاح خود درآورد و بعد از آن عالیه را بچهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در عتاب او گفت من مایملک یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن دخلی کند و دیگر با او مداخله
نخواهم داد یزید این حرف را بشنید و بترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت باو رسید زوجهٔ او سعده میدانسته است که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشار الیها
را خریده بیزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و اورا مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بشرب خمر مشغول گشت و جز تعیش و صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات یزید بنغمات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وا میگذاری یزید گفت بتو وا میگذارم جار الله زمخشری از نصایح الکبار خود در شرح مقالهٔ
زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم هیچ وقت بی کدورت
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اسباب تکذیب این حرف باشد آنگاه در باغی با صفا بزم
عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت بنشست و بآواز حبابه اهتزازی حاصل
کرد و میگفت پرواز میکنم پرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانهٔ اناری گلوی حبابه را گرفت
و آنچه کردند بیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد و روح یزید گوئی پرواز کرد و خرمی

او

و مبدل بغمی شد بد شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بی کدورت بمسرت بسر برد ابعد از هفت روز
که باهمی جانکاه و جگر سوز زندگانی بپیمود و راه آخرت پیمود و زمخشری که در مقامات زهدیه میگوید اذکر

المرافی و ما منی به من خطر علی راسه مصبوبحین نعت بحبة الرمان

اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین یزید است صاحب صحایف الاخبار گوید یزید
سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز نه سخن گفت نه بطعام و شراب رغبت نمود ابن اثیر
در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف باء ضبط کرده و در اوقیانوس بتشدید باء مضبوط
است حبّابه محدثه ایست بافضل و علم که ابو سلمة التبوذکی شاگرد او بوده است و حبّابه
الوالبیه و ام حبابه از تابعیات مستند و از حبابه والبیه علماء اثنی عشریه معجزاتی در حق ائمه اطهار و شرح
ثبوت نقل می کنند حبیبه دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی قادر داشته و در دیوان حماسه

در باب مدایح پنج شعر از او ثبت کرده و آن ابیات

الی الفتی بزتلکاه ناقتی

فکسا مناسمها النجیع الاسود ⁂ انی و ربّ الراقصات الی منی
بجنوب مکة هدیهن مقلد ⁂ اولی علی هلك الطعام الیة
ابدا و لکنی ابین و انشد ⁂ وصّی بها جدّی و علمنی ابی
نفض الوعاء و کل زاد ینفد ⁂ فاحفظ حمیتك لا ابالك و احتز
لا تخرقنه فارة او جد جد

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین
عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی
محدثه بوده است مشهور به ام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و نقد ادرواة ان یدی
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و خطیب مردا
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیرهما از محدثین بغداد با و اجازت
داده و عموماً ایشان را بعفت و صلاح ستوده اند وفات حبیبه بنت عبد الرحمن در ماه شعبان
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت
از مشار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده

المجمع ۹۶
حبابه

حبیبه خانم شاعره ایست دارد بیات ماهر پدرش علی پاشا اهل هرسک میباشد محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت و دو متولد شده ایم و مشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت فرا و جت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل از وی میباشد

بترای قاشی یای ارتق ییر دیرتمه مژگانک
جگرده تیغ غمزک زخمی وار کن اتمه پیکانک

سینه نو پاره لرا چدی درونه تیغ هجرانک
نگاه مستکه جانا که شایان کوردک اغیاری

وصالکدن بزی دور ایلدک وار او لسون جانانک
او غافل بیخبر نادان عدو به هدم او مشتسین

سنی بیدین دیشلر دی ازلدن یوقدر ایمانک
امید مرحمت قلمق عبث در سندن ای کافر

امید ایتمز اسیر درد او لاغیری درمانک
حبیبه بیدوا دردن خلاص او لمقده مشکلده

حجابی دختر هلالی از اهالی استرآباد بوده و بعضی اورا دختر خواجه حاجی دانسته اند طبع خوبی داشته شعر ازو

مران بخواریم ای باغبان ز گلشن خویش
که پنجره وزد کر گل بخاک یکسان است

حجابی از نسوان گلپایگان و شاعره صبیح المنظر خوش طبعی بوده این بیت ازو

حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من
ورنه مجنون تو رسواتر از لیلی است

حجناء دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دستی داشته و این هر دو از شعرای عهد عباسیین میباشند نصیب در اصل عبد بوده و در بیابه نشو و نما نموده بعدها اورا بمهدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار اورا بشنید اورا آزاد و تمجید و مکنی به ابوالحجناء کرد و کنیه در عرب چون مخصوص بطبقه عالی است بمعنی اسباب مفاخرت نصیب گشت و حجناء دخترش را مشهور ساخت وقتی مهدی خلیفه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول التفرج بود حجناء و پدرش بحضور خلیفه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند بیت

رب عیش ولذة ونعیم   وبها مشرف المیدان بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار وزاهر الحوذان   ثم من ناضر من الشب الاخضر یزهی شقائق النعمان
مد الله بالمحاسن حتی   قصرت دون طوله العینا حففت حافتاه حیث تناهی
بخیام لعین كالظلمان   زینوا وسطها بطارمه مثل الثریا یحفها القمران
ثم حشو الخیام بیض کامثال المهی فی صرائم الکثبان یتجارین فی غناء شجی

اسعد

اسعدانی یا نخلتی حلوان فبقصر السلام من سلم الله و ابقی خلیفة الرحمن
ولدیه الغزلان بل هن ابهی عنده من شوارد الغزلان یا المنظر و یوم سرور
شهدت لذیته کل حصان خلیفه را بسیار خوش آمد و تحسین کرد و بهر یک از پدر و دختر هزار درهم
عطا نمود پس از زمانی حجنا بحضور عباسه بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از قحط و غلاو تنگی نان خواند

اتیناك یا عباسة الخیر لے حمی ... وقد عجفت ام الهاری و کلت
وما ترکت منا السنون بقیة ... سوی رمة منا من الجهد رمت
فقال لنا من ینصح الرای نفسه ... وقد ولت الاموال عنا فقلت
علیك ابنة المهدی عوذی ببابها ... فان محل الخیر فے حیث حلت

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با سه هزار درهم باو داد حجنا برای ادای تشکر این ابیات بنظم آورد

من ضرب تسع و تسعین محککه ... مثل المصابیح فی الظلمات تلق
اما الحسود فقد امسی تغیظه ... غما و کاد بریح الریق یختنق
و ذو الصداقة مسرور لنا فرح ... بادی البشارة ضاح وجهه شرق

حذام عربیه ایست از عشیره عنزه دارای رای صائب و گفتار متین و در حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها ... فان القول ما قالت حذام

و این شعر بدرجه اشتهار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این شعر را
لجیم شوهر حذام در وقتی که ما بین حذام و صفیه که آن نیز زن دیگر لجیم بوده نزاعی واقع میشده می
خوانده و مقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل و اذا کالوهم که بمعنی و اذا کالوا لهم میباشد و حذام مبنی بر کسر است حرة
زینب ام المؤید است که از نسوان مائه پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشعریه
نیز گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابو الحسین الاندلسی است که در ادبیات یدی
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهة معاش درمانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی
او را بزنی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را بنظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس
رسانید عنایت و مرحمتی به او نمود

انی الیك ابا العاصی موجعة

انّی الیک ابا العاصی موجعة ... ابو الحسین سقته واکف الدّیم
قد کنت اربع فی نعماه عاکفة ... فالیوم اوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الأنام له ... وملکته مقالید النّهی الامم
لاشئ اخشی اذا ماکنت لی کنفا ... اوی الیه ولا یعرو لی العدم
لازلت بالعزة القعساء مرتدیا ... حتّی تذلّ الیک العرب والعجم

حکم مبلغی باو عطا کرد و بوالی بصره که مشار الیها از اهالی آن ناحیه بود حکم نمود که جهاز عروسی او را
ترتیب دهد حسن المغنیّه مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود اشاره بآنست

وسوف یرونه فی بیت حسن ... مقیما للشراب وللسّماع

حسنه یکی از جواری مهدی عبّاسی است که سمت همخوابگی هم با و داشته و اکثر مورّخین مشار الیها را
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید
تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را بزهر آلوده بدختری داد که نزد آن زن برد و با و بخوراند خلیفه
بین راه بآن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت
حسنه در نوحه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب
هلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر خلیفه
ثانی است و در ذیل عنوان امّهات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلک
ازدواج خنیس ابن حذافة السّهمی الصّحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست
بزنی بابی بکر دهد ابو بکر جوابی در این باب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمد و با و تکلیف
کرد عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر ربیبهٔ حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت
من حالا میلی بتاهل ندارم عمر بنهایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی ص آمده و جواب
عثمان را بعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند
و دختر ربیبهٔ خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آن وقت ابو بکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من ملول
مباش من میدانستم که نبیّ اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بمن تکلیف کردی از آنجهة سکوت

کردم که نخواهیم سر رسول الله را افشا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشتند هر آینه من حفصه را میگرفتم اکثر ارباب سیر تزویج حفصه را با حضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه اینزن از اهالی غرناطه و در جمال و کمال بیمانند و مثال بوده و در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و بنابرین او را شاعرة الاندلس گفته اند و این قسم معلوم میشاید که از جمیع زنان اندلس که طبع و فضلی داشته اند اینزن برتر است و از اشعار حفصه یک بیت مسطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهةً نظم آورده است

یا سید الناس یا من ‌ یؤمل الناس رفده ‌ امنن علی بطرس

یکون للدهر عده ‌ تخط یمناك فیه ‌ الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده مینوشتند و حفصه درین اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مزبور وظیفه در حق او برقرار گردد که مادام العمر آسوده باشد و دو بیت ذیل را نیز حفصه یکی از زنهای صاحب حسن باکرم غرناطه نوشته و باو مرسول داده

یا ربة الحسن بل یا ربة الکرم
غضی جفونك عما خطه قلمی
تصفحیه بلحظ الود منعمة
لاتحفلی بردی الخط والکلم

ایند و بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

اغار علیك من عینی رقیبی
ومنك ومن زمانك والمکان
ولو انی خبأتك فی عیونی
الی یوم القیامة ما کفانی

نیز اینچهار شعر را وقتی بیکی از آشنایان خود نوشته

ازورك ام تزور فان قلبی
الی ما تشتهی ابدا یمیل
فثغری مورد عذب زلال
وفرع ذوائبی ظل ظلیل
وقد املت ان تظما وتضحی
اذا وافی الیك بی المقیل
فعجل بالجواب فما جمیل
اباؤك عن بثینة یا جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره ایست اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او از نساء

مشهورهٔ قرن چهارم بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا ربّ انّی من عبیدک علی — جمر الغضا ما فیهم من نجیب
اما جهول ابله متعنت — او فطن من کیده لا یجیب

این دو بیت نیز از اشعار ایشانست

لی حبیب لا ینثنی لعتاب
و اذا ما ترکته زاد تیها — قال لی هل رأیت لی من شبیه
قلت ایضا و هل تری لی شبیها

حکیمهٔ دمشقیه عارفه بوده است از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید بخدمت شاگردی اینزن داشته در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده گوید مشار الیها روزی نزد حکیمه رفت حکیمه بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوهر تو احمد بن ابی الحواری میخواهد زن دیگر تزویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بدو نفر زن مشغول سازد بعد از ان شرح تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حلیمه بنت ابی ذویب دایهٔ حضرت فخر کائنات علیه اکمل الصلوة و ازکی التحیات است و او را حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است اینزن از آن شاعی که بارضاع حضرت رسالت پناهی پرداخت سعادت او را شامل گردید بلکه قوم و قبیلهٔ او بفیض و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة — مقاما علی فی ذروة العز و المجد
و زادت مواشیها و اخصب ربعها — و قد عمّ هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکوشید و در وقتی که آنحضرت را برای مشی و حرکت میداد و این مصراع را می خواند

یارب اذا اعطیته فابقه — و اعله الی العلا و ارقه — و ادحض اباطیل العدی بحقه

حمده بنت واثق او را حمدة الهیتیه نیز گویند و از نسوان اواخر قرن چهارم هجری و بغداد الیست بو عظ مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث تحصیل نموده و ابن سمعانی از وی اخذ فقه و حدیث کرده است حلیمه بیکی آغا زوجهٔ سلطان

حیدر

حیدر و دختر حسن بیگ ترکمان آق قویونلو مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در بیست و پنجم رجب سال هشتصد و نود و دو هجری از بطن این زن بوجود آمده بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان حیدر بحکم میرزا جهانشاه از اردبیل بطرف دیاربکر تبعید شد حسن بیگ فرمانفرمای دیاربکر خدیجه نام دختر خود را بسلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیگ دانسته اند و بعقیده برخی حسن بیگ خواهر خود خدیجه بیگم را بزنی بسلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در فضل و ادب صاحب رتبه و مقامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال این زن در فصاحت یگانه عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولما ابى الواشون الا افتراقنا ... ومالهم عندي وعندك من ثار

وشنّوا على اسماعنا كلّ غارة ... وقلّت حماتي عند ذاك وانصاري

غزوتهم من مقلتيك وادمعي ... ومن نفسي بالسيف والسيل والنار

این ابیات نیز از حمدونه است و از درجه لطف طبع او انها نماید بیت

وقانا لفحة الرمضاء واد ... سقاه مضاعف الغيث العميم

حللنا دوحة فحنا علينا ... حنوّ المرضعات على الفطيم

وارشفنا على ظمأ زلالا ... الذّ من المدامة للنديم

يصدّ الشمس انّى واجهتنا ... فيحجبها ويأذن للنسيم

يروع حصاه حالية العذارى ... فتلمس جانب العقد النظيم

اگرچه این اشعار باسم ابو النصر المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند که منازی در بلاد شرقیهٔ عرب هنوز قدم در عهد وجود نگذاشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمدونه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت همینکه منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دویم از شعر دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنوّ المرضعات على الفطيم منازی گفت من على العظيم نگفته علی

خود را

الیتیم کفته ام معری کفت لا لا با سیاق سخن علی العظیم مناسب و نظرش بلفظ مرضعات بوده مبارکی تجبل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه بچه درجه خوب کفته که مثل مغاربی شخص صاحب طبعی میل بانتحال آن نموده است حمدونه خواهری زینب نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و چون در وادی آتش زنهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادبیت بودند عربیات میکفته حمدونه و خواهرش زینب را اشهر عربیات کفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المعذبة یعنی حمنه که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده اینزن از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان دو نفر صحابیه دیگر میباشند و ازین دو حمنه بنت جحش از عصبه ایست که قصه افک را جعل کرده اند و آنها حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشد و حمنه بنت سفیان بن امیه ابن عبدشمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر الصحابی است و دارای جربزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو مینموده ابتدا حارث بن خالد المخزومی با جهاجر بن عبدالله بن خالد او را بزنی کرفت مشارالیها این ابیات شوهر خود را هجو کرد

کهول دمشق و شبّانها ۝ احبّ الیّ من الجالیه

صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسك و الغالیه

و قیل یدبّ دبیب الجراد اعیا علی الفال و الفالیه

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او کردید بعد از ان روح بن زنباع الجذامی که ندیم عبدالملک اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز باین دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

بکی الخز من روح و انکر جلده ۝ و عجت عجیجا من جذام المطارف

و قال العبا قد کنت ثیابهم ۝ و اکسیة کردیة و قطائف

روح هم او را طلاق داده کفت خدا شوهری تر الضیب کناد که شراب خورده و در آغوش تو قی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را در سلک ازدواج درآورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

زن دیگر حمیده گفت این اثر قرین روح است و فیض را هم به این شعر هجو گفت شعر

سمیت فیضا وما شئ تفیض به ۔ الا بسلحك بین الباب والدار

و گویند دو شعر مسطور را نیز در حق شوهر خود فیض گفته

وهل انا الا مهرة عربیة ۔ سلیلة افراس تحللها بغل

فان نتجت مهرا کریما فبالحری ۔ وان کان اقرافا فمن قبل الفحل

اما آنچه شایع است اینکه بیت از مالک بن اسماء میباشد و در وفتی گفته که حجاج بن یوسف خواهر حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در هجو شوهر اول خود گفته ابوالفرج در جلد چهاردهم اغانی نقل از دیوان حماسه از صد باب الملح نموده و بطور مسطور در ذیل نگاشته است

فقدت الشیوخ واشیاعهم

وذلك من بغض اقوالیه ۔ تری زوجة الشیخ مغمومة

وتمسی لصحبته قالیه ۔ فلا بارك الله فی عوده

ولا فی غضون استه البالیه ۔ لعمری دمشق وفتیانها

احب الی من الجالیه ۔ نكحت المدینی اذ جائنی

فیالك من نكحة غالیه ۔ له ذفر كصنان التیوس اعیا

علی المسك والغالیه

حمیده بانو بیگم زوجهٔ نصیر الدین

محمد همایون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هندوستان بوده و محمد همایون منکوحهٔ دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و بارگاهی مربع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه بیاد شوهر خود بنا نمود و پانزده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و پنج هزار تومان باشد بمصرف این بنا رسانید و آن بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبرهٔ همایون مشهور است تا چند گاهی هر کس از خانوادهٔ سلاطین دهلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ و دارا شکوه در همان محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم درین بقعه بخاک رفته اند حمیراء لقبی است که حضرت رسول صلعم بعایشه داده بودند و گاه گاه پیغمبر میفرمودند کلمینی یا حمیراء و تصغیر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حلیفه بنت اللیث القمی دختر عبد الرحمن بن احمد

ابن عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال ابن خیر و بعضی علمای دیگر بمشار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحهٔ دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم اینشعر را بشاه اسمعیل عرض کرد
تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
که پادشاه جهان را جهان بکار آید
حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت را بعرض رسانید
ترک غم جهان بکن تا ز حیات برخوری
هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند
تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
حیات خانم در جواب اینمصراع خواند
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمهٔ شعری را بحیاة النسا بیگم و مهر النسا بیگم الملقب بنور جهان که هر دو زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیگم زوجهٔ جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته مسماة به مهر النسا بیگم ملقب بنور جهان متصف بصفات مذکوره و مکالمهٔ مسطورهٔ در فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده اند و نیز بعضی از مولفین گویند جهانگیر پادشاه پنج زن داشته و مکالمهٔ فوق را با شرحی نسبت بآنها داده چون طائلی در تحت آن نبود نگارش آن نپرداختیم بحقیقت گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود میل مفرطی بنور جهان بیگم پیدا کرده وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها در جای با صفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر رسید دو کبوتر در دست داشت چون انید خترا بدید دست او را گرفته در گلستانی ببازی مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و رفت شاهزاده آمد دید یکی از کبوترها مفقود و دید پرسید آن کبوتر چه شد نور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت اینطور پرواز کرد این حرکت خوش آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون نور جهان ساخت معذلک اتفاقا این دختر ابتدا بعلیقلی خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاوجت جهانگیر شاه در آمده است گویند وقتی نور جهان

بجهان کیر شاه کفت دهن شما خوشبو نیست جهان کیر شاه از زوجهٔ دیکر خود که مسماة بجوده بائی بود استفسار
نمود او در جواب کفت من بوی دهن مرد دیکر را نشنیده ام تا بدانم دهن شما خوشبوست یا نیست
نورجهان از نجواب جوده بائی زیاده منفعل کردید **حیاتی** زوجه نورعلی شاه مشهور و مسماة
به بیبی جانی بوده قواعد و معارضات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته
تقریبا ده هزار شعر منظم آورده که غالبا مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نورعلی شاه بملا محمد نام خراسانی

شوهر کرده این چند بیت از افکار اوست		منع دلم از ناله مکن در پی محمل
کز ناله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	چارهٔ درد من بیچاره را
داند و عمدا تغافل می کند	ولها	ایا طایر قدس عرش آشیان
مجو دانه از دام این خاکدان	ولها	قفس بشکن و بال و پر باز کن
به کلکشت و کلزار پرواز کن		**حاجبه** از زوجات خاقان مغفور

خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر بشیخعلی خان زند میرسد و شاهزاده شیخعلی میرزا
ولد خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجبه زهد و قدسی بکمال داشته

وخط و ربطی بقدر کفایت شعر را نیکو میکفته این فرد از او		طواف کعبه مرا حاجبه میسر شد
خدا زیارت اهل دلی نصیب کند		**حذام** هیش شرحی از حذام و شعری که در

حق او کفته اند و مثل شده است ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال کوید حذام این بیت کفت

الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا		فلو ترک القطا لیلا لناما

و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبخون حرکت کرده چه میکوید ای قوم روانه
شوید زیرا که مرغان قطا در پرواز اند و آنها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم
که دو چاره مقهور الجماعت نشویم قوم وقتیکه حذام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمده آنها را

غارت نمود بعد از آن وسیم ابن طارق که از آن قبیله بود کفت		اذا قالت حذام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام		در حیوة الحیوان هم همین طور کفته است

حلیمه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکرة الخطاطین ذکر او

شده پدر مشار الیها پیشوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بتدریس پرداخته تعلیم
از سید محمد حلی تعلیم خط گرفته ذهبی و جدا نفن را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری مجاز
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله قصد بقی است که محمد راسم افندی از خطاطین اتزان
درحق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

نمقت مخلة وعطية من كريم مبين وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين
زهراء زمانها وحمراء اوانها ذات اثنتي عشرة سنة تلك القطعة المليحة سمية
السعدية اعني حليمة ابنة من انبتها الله نباتا حسنا فتقبلها ربها وزينها
سرا وعلنا فلاغرو والنسوة اللاتي قطعن اقلامهن وكتبن وللنساء
نصيب مما اكتسبن غطاها الستار بجلابيب القانتات العابدات السائحات
ما تليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل
مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السراي الخاصة محمد راسم عفا العفو عنه وعن والديه
بحبيبه ابا القاسم في السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله الصلاة

حنیفه اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر
جمال الدین عبد الصمد المحبوبی و دختر قبیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهای حنفی هستند که
باین اسم دختر داشته و همه مکنی با بوحنیفه معروف بامام اعظم که این کنیه داشت نه از جهت است
که دختری مسماة بحنیفه داشته بلکه از قرار گفته موفق الخوارزمی و اکثر اصحاب مناقب ابوحنیفه غیر
از حماد ذکوراً و اناثاً فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق یعنی دوات است و ابوحنیفه
خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب مینوشت و برای ضبط و نوشتن رؤس مسائلی که می
شنید همیشه نزد خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم
زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه جی نقل کرده و از نوادر شمرده است

حرف الخاء

خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه
اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن
قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لوی

میباشد در زمان جاهلیت جناب خدیجه را طاهره میگفتند حضرت رسول ص بان مخدره کبری لقب دادند واین اشعار بر بزرگی وتقدم او بر سایر زوجات طاهرات مینماید وخلافی در مرتبت و برتری ایشان بر سایر زوجات مطهره نبویه نیست وقبل از بعثت ایشان سعادتمند بشرف مزاوجت نبی اکرم ص مشرف گردیده وحضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها وقاسم وطیب وطاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند وخدیجه الکبری پیش از همه زنان قبول اسلام وایمان نموده وبیست وچهار سال وچند ماه با پیغمبر اسلام ص رسالت در یک برج بوده وبعد از آن را بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کار نبوت مال جناب خدیجه را دانسته اند از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول ص دائما خدیجه را وصف وثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده رشک بردم و گفتم خدیجه بیش از پیرزنی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده حضرت رسول دلتنگ شده فرمودند لا والله بهتر از خدیجه نایل نشده ام در وقتی که تمام مردم کافر بودند او مؤمن بود در زمانی که خلایق مرا تکذیب مینمودند او مرا تصدیق میکرد در اوانی که هیچکس بمعاونت من نمیپرداخت او بمال خود با من مواسات نمود وخداوند از بطن او چند فرزند بمن عطا فرمود عایشه گوید چون من این کلمات را از حضرت نبوی استماع نمودم بر خود حتم کردم که من بعد از خدیجه بدنگویم جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت وپنجسالگی در مکه معظمه بدار البقا ارتحال فرمود بنابراین مزاوجت او با حضرت رسول صلی الله علیه وآله بیست وهفت سال و چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجه الکبری زنی عاقل با تمکین ومالدار بود وحضرت رسول ص در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محیی الدین مسطور است که خدیجه بایت حدیث از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر وجلالت خدیجه بدرجه اشتهار دارد وهمراهی او با حضرت فخر کاینات وسیل آنحضرت باو بقدری معروف است که زیاده برین حاجت بشرح نیست

خدیجه اشعاری در مدح حضرت رسول ص گفته	بذکرکم یطفی الفؤاد من الوقد	ورؤیتکم فیها شفاء اعین الرمد
ومن قال انی اشتفی من هواکم	فقد کذبوا والموت فیه من الوجد	ومالی لا املی سرورا بقربکم
وقد کنت مشتاقا الیکم علی البعد	تشابه سری فی هواکم وخاطری	فابدی الذی اخفی واخفی الذی ابدی

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ سلطان
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر دو نفر زن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ابن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام از آثار خیریهٔ
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در فندقلی اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ پرنیاد خاتون زوجهٔ
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده خدیجه الست دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در سیاق خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
ست خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و بکمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را با دبدبهٔ زیاد
برداشته و بخاک سپردند و یاد از سرگذشت حزن انگیز پدرش کرده نوحه سرائی نمودند خدیجه
السلجوقیه دختر داود بن میکائیل بن سلجوقی برادرزادهٔ رکن الدوله طغرل بیک از سلسلهٔ سلاجقهٔ
ایران و چنانکه پیش ذکر شد اینزن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی بالقائم بامر الله ابن القادر بالله العباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد و در جهاز مشار الیها اوانی مرصع و طلا بسیار زیاد بوده با تجمل بسیار بوده و
ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح آنرا وجیزاً
نگاشته خدیجه بنت بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بن بدران الحسینی است و او از محدثه و از اشیاخ امام سیوطی میباشد در
سال هفتصد و نود و هشت متولد شده و در دو سالگی وی را بمجلس جوهری و مقدسی که هر دو محدثی شهیر
بوده اند حاضر نموده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنا به بود و اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعدها این فقره اسباب مفاخرت

ان

آن طفل بوده وانتقال ده انتخاص شمرده میشد میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض
وسعادتی از اینراه شامل و عاید او میگردید خلاصه امام سیوطی از اینزن اجازه گرفته و در کتاب
المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت القیم** معروف بامة العزیز البغدادیه
بوده و پیش ذکری از او نموده ایم پدر مشار الیها حمام چی ناطور بود چون دختر خود را دارای استعداد
علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی
حاصل کرده بکسب علوم متنوعه پرداخت چندگاهی مجلسی منعقد ساخته برای زنان وعظ مینمود بعد ترک
وعظ گفته در خانه خود عزلت اختیار کرد تولد مشار الیها در سال ششصد و هشت هجری و وفاتش در
ششصد و نود و نه در نود و یکسالگی اتفاق افتاده خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کریمه محدثه
و سایر مشاهیر آن عصر حاضر شده و در مصر نیز از علی بن المختار العامری و ابن الجمیزی کسب علم کرده و در دمشق نیز بکار
تعلیم حدیث پرداخته در ادبیات منفرد زمان خود بوده و مقامات حریری را باحسن وجوه تدریس
مینموده و بسیاری از مشاهیر آن عصر کتاب مزبور را نزد او درس خوانده اگرچه علم تجوید را نیز از استاد
اینفن اخذ کرده ولی در آن تبحری حاصل ننموده است **خدیجه بنت المامون** دختر مامون
خلیفه عباسی و از فصحای شعرا بوده است وقتی جاریه مغنیه مسماة بشاریه ابیات ذیل را که از نتایج
افکار مشار الیها است در مجلس متوکل عباسی خوانده

بالله قولوا لی لمن ذا الرشا
المثقل الردف الهضیم الحشا — اظرف ما کان اذا ما صحا
واملح الناس اذا ما انتشی — وقد بنی برج حمام له
ارسل فیه طائرا مرعشا — یالیتنی کنت حماما له
او باشقا یفعل بی ما یشاء — لو لبس القوهی من رقة
اوجعه القوهی او خدشا

خلیفه را ابیات خوش آمده زیاده از حد تحسین
کرده از شاریه پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این قسم اشعار از و منافی
مینمود شاریه خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات باسم
خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخیر از اشعار مسطوره خدیجه را شاعره ترک معروف فطنت خانم باین طرز گفته

آزرده ایلرای پری نازکت تنک سنک — بوی سمند ولسه ده پیراهنک سنک

حاضر

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن بن عبد الله النوری از محدثه های اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی مینموده پدرش در سال ۶۱۸ هجری در جنگ دمیاط بدست فرنگیها کشته شد جدش قاسم به جزولی معروف بود و پدر قاسم را که حسین باشد ابن الحارثیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این خانواده کلیةً دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده (ن ور) انها را تعداد و شرح حال از هر یک بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب بن حبیبة** الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در مسامرات خود روایتها از او وارد **خرقاء** اسمش میه یا میا شده که او را مخفف کرده میگفته اند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا		علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان می گفته اند و در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی میه را با بعضی کنیزکان که همتن او بودند دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او بطریقی سخن گوید مشکی پاره در دست داشت آنرا بهانه کرده نزد میه آمده گفت این مشک را بپینه کن میه التفات مطلب شده گفت من خرقاء میباشم یعنی کاری از دستم بر نمی آید غیلان چنان فرض کرد که میه مطلقا توجه و میلی باو ندارد مایوس شده قصد رفتن کرد و ریسمان پوسیده هم بدست او بود میه برای انکه محبت او یاس حاصل ننماید غیلان را آواز کرده گفت یا ذا الرمه ان کنت خرقاء فجاریتی صناع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر من بیکاره هستم کنیز من کارگر است غیلان دانست که از جانب معشوقه کششی هست و از آنروز غیلان معروف بذو الرمه و میه بخرقاء نامیده شد خلاصه ذو الرمه در شعر مسطور در فوق میگوید حقیقت کمال حج وصول بمحبوب است و عرفا در مضمون این شعر تحقیقات کرده اند که خارج از ما نحن فیه میباشد و بعضی این شعر را این طور روایت کرده اند

تمام الحج ان تقف المطایا		علی لیلی و تبلغها السلام

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام قال تمام الحج لقاء الامام **خرقاء الصحابیه** زنی زنگباری بوده است در عصر سعادت

یعنی

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله آن زن دایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
لقب ریطه بنت سعد است که بحمق وبلاهت معروف بوده ریسمان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنابراین
درحق حمقا بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناکثة غزلها و بجای ناکثة ناقضه هم دیده شده است
و هر وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا نیز مثل است
خرقاء ذات نیقة) و (خرقاء عیابه) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران میگوید
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن
کار مشکلی نیست خلیدة المکیه مغنیه ایست که در کتاب آغانی ذکری از آن شده
و این زن و دو زن مغنیه دیگر که ربیحه و عقیله نام داشته اند مملوک ابن شماسه بوده به
شماسیات معروف میباشند (خنساء) شاعره ایست بنهایت معروف و مشهور که هم
درک زمان جاهلیت نموده و هم بفیض عصر سعادت و شرف قبول اسلام نایل گردیده پس وی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعرا و اشخاصی که در علم نقد شعر تبحر کامل دارند او را
بر تمام زنهای صاحب طبع مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر معروف باشد پرسیدند
اشعر شعرا کیست گفت انا لولا هذه الفاضلة یعنی اگر این فحبه نبود من اشعر بودم گویند وقتی
بشار بن برد که نیز از شعرای مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است مگر اینکه در اشعار او ضعفی
زنانه ظاهر است گفتند آیا خنساء هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در تصدیق برای
گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخنساء از ادب دور است چه مشار الیها بشرف حضور حضرت رسول (ص) و قبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه مهاجرتی نموده
و کسی که دارای این مزایا باشد خلاف ادب نسبت باو روا نباشد اما شک نیست که از عبارت
مزبوره جریر قصدی جز مدح نداشته است بنا بر مسطورات ابن اثیر حضرت رسول اکرم (ص) بشنیدن اشعار
خنساء مایل بودند و او شخصا در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند و می
گفتند هیه یا خناس اکثر اشعار خنساء در مرثیه برادران اوست ابن اثیر گوید خنساء ابتدا طبع غزلی نداشته
و نادرة شعر میگفت همین که برادران او کشته شدند از فرط رقت و تاثری که او را حاصل آمد طبعش
روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها نظم آورد و پوشیده نباشد که خنساء دو برادر داشته یکی

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که از یک
پدر بودند بحلم و جوانمردی معروفند معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح
گردیده بعد از انکه قریب یکسال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات
کرد و خود صخر در این معنی گفته است

اری ام صخر لا تمل عیادتی	وملت سلیمی مضجعی ومکانی

خلاصه مرگ این دو برادر اسباب تاسف و هم
وغم شدید خنسا گردید گویند عمر در چهره خنسا بعضی زخمها دیده پرسید اینها چیست خنسا گفت از گریه‌ها
که بر برادران خود کرده ام اثر زخمها در صورت من پدیدار گشته است عمر گفت برادران تو در آتش اند خنسا گفت
بر حزن و اندوه من افزود تا حال بجهة انها آنها میگریستم من بعد برای اینکه در آتش میباشند گریه میکنم از غیاث
روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم پیراهنی کوتاه از پشم پوشیده بود و گفتم پیراهن را چون فقط
پوشش سینه است صدار میگفتند گفتم ای خنسا صدار میپوشی و حال آنکه حضرت رسول صلعم نهی فرموده اند خنساء
گفت نمیدانستم که نهی شده اما علتی دارد که این جامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا
پدرم بشخصی مسرف تزویج داد و او اموال خود را تلف کرده و تهی دست ماند در ان حال بمن گفت ای خنسا نزد
که رویم و طلب گشایش نمائیم گفتم باید نزد برادرم صخر رویم چون نزد صخر آمدیم و عرض حال کردیم او اموال
خود را دو قسمت نمود و گفت هر یک ازین دو قسمت را بخواهید بردارید زوجه برادرم با وی گفت
مال خود را با ایشان مناصفه قسمت مکنی بس نیست که آنها را در قبول یکی از دو قسمت مختار نمودی صخر گفت

والله لا امنحها شرارها	وهي حصان قد كفتني عارها
ولو اموت مزقت خمارها	وجعلت من شعرها صدارها

خواستم ظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا زنده ام این صدار را
از بدن خود دور نخواهم کرد اشعار مراثی خنساء در حق صخر و معاویه در جلد سیم آغانی مسطور است
محیی الدین در مسامرات گوید وقتی بخنساء گفتند صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر
السنة الغبراء وذعاف الكتيبة الحمراء گفتند صفات معاویه را بیان نما گفت کان حیا
الجدب اذا نزل وقری الضیف اذا حل روزی از خنسا پرسیدند مصیبت کدام یک ازین دو برادر
تو بیشتر اثر کرد گفت اما صخر فسقام الجسد واما معاویه فحرقة الکبد انگاه این دو بیت انشاد نمود

اسدان محمر المخالب نجدة — غيثان في الزمن الغضوب الاعصر
قمران في النادي رفيعا محتد — في المجد فرعا سودد متخير

در کتب ادب و سیر مسطور است که عرب وقتی بازاری عمومی داشتند که از آن سوق عکاظ میگفتند و این بازار در موسم مخصوصی افتتاح میشد شعرا و شجعان عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره مینمودند و برای نابغه ذبیانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در آنجا جمع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نابغه شده دید اعشی با خنساء مشغول مشاعره میباشند خنساء مرثیه را که خود در حق صخر گفته شروع بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست

قذى بعينك ام بالعين عوار

چون این دو شعر را بخواند

وان صخرا لتأتم الهداة به — كانه علم في رأسه نار
وان صخرا لمولانا وسيدنا — وان صخرا اذا نشتو لنحار

نابغه زیاده از حد تحسین کرد و گفت اگر ابو بصیر ابتدا انشاد شعر نکرده بود و من او را اشعر ناس نخوانده بودم ترا ای خنسا اشعر الجن میگفتم اما حالا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات ثديين یعنی تو از جمیع زنان اشعری خنسا گفت ای والله ومن کل ذی خصيين یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنابغه گفت من هم از تو اشعرم هم از خنسا و برای اثبات مدعای خود دو شعر خود خواند

لنا الجفنات الغر يلمعن بالضحى — واسيافنا يقطرن من نجدة دما
متى ما تزرنا من معد عصابة — وغسان نمنع حوضنا ان يهدما
ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا — وقائلنا بالعرف ان لا تكلما
ولدنا بني العنقاء وابني محرق — فاكرم بنا خالا واكرم بنا عما

نابغه بعضی تصرفات در ابیات حسان کرد و حسان منفعل شد از تصرفات نابغه فقط بر اغراق مضامین اشعار حسان میافزود و میتوان گفت مشرب حسان در شعر صدق بالطبع بود چنانکه در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانما الشعر لب المرء يعرضه — على المجالس ان كيسا وان حمقا
وان اشعر بيت انت قائله — بيت يقال اذا انشدته صدقا

وازاشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است بیت

یذکرنی طلوع الشمس صخرًا … وابکیه لکل غروب شمس

وازنتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که درباب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه … بورک هذا هادیا من دلیل
تحسبه غضبان من عزة … ذلک منه خلق ما یحول
ویله مسعر حرب اذا … القی فیها وعلیه الشلیل

ابوالفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته و منشاء تمثیل این سخن که مثنا الیها
وقتی از سوق عکاظ بر میگشت و سید محلی که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند واو برا
انها شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت
آن مراثی در حق چه کسان است بشنو خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما … ومانعها من کل باغ یریدها
ابوعتبة الفیاض ویحک فاعلمی … وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئک اهل العز من آل غالب … وللمجد یوم حین عد عدیدها

خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا
کالسعدان وغرض او این بود که درمیان آل غالب نظیر مذکورین درین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه
وسعدان گیاهی است که از برای شتر بهتر از آن یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی
جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای
گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورده وانشاء نمود

ابکی اباعمرو بعین غزیرة … قلیل اذا تغفی العیون وقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا … بساحته الابطال قبا یقودها

مثل دیگر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست و آن ماء ولا کصداء میباشد و گوینده آن نیز زنی بوده لیکن
سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه این است که مشارالیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود
روزی محض تحریص آنها بقتال بایشان خطاب نموده گفت یابنی انکم اسلمتم طائعین
وهاجرتم مختارین والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ما خنت اباكم ولا فضحت خالكم ولا هجنت حسبكم ولا غيرت نسبكم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل فی حرب الكافرين واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا علی قتال عدوکم مستبصرین وبالله
علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی
علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامة

یعنی ای پسران من شما طوعًا ورغبة مسلمان شدید و باختیار هجرت نکردید قسم بآن خدا که جز او خدائی
نیست شما فرزندان یک مرد هستید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
وخال شما را رسوا ننمودم وعیبی بر حسب شما وارد ننمودم ونسب شما را تغییر ندادم و شما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم خود مومنین را بصبر و
ثبات و پرهیزکاری امر میفرماید و رستکاری را نتیجه این صفات و اعمال قرار میدهد چون فردا
سلامت صبح نمودید با تیقظ و بصیرت بجنگ دشمن بپردازید و از خدا یاری جسته بخصمان غلبه
کنید چون نایره قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید و با سرداران در آویزید بغنیمت و
کرامت فایز میشوید و در بهشت صاحب مقام و جای خواهید شد ابن اثیر گوید پسران خنسا
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در بیشه حرب نهادند و داد دلیری دادند و هر
چهار یکدفعه شهید شدند چون خنسا خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت داد و امیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آن را استمرارًا می گرفت و از اشعار خنساء که ادبا پسند
و تحسین کرده اند ابیات ذیل است

واوجعنی الدهر نهشا وخزا		تعرقنی الدهر قرعا وغمزا
		وافنی رجالی فبادوا جمیعا

وازاشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت بدیع است بیت

یذکرنی طلوع الشمس صخرًا | وابکیه لکلّ غروب شمس

وازنتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که درباب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

ذل علی معروفه وجهه | بورك هذا هادیا من دلیل
تحسبه غضبان من عزة | ذلك منه خلق ما یحول
ویله مسعر حرب اذا | القی فیها وعلیه الشلیل

ابو الفضل میدانی گوید مثل معروف مرعی ولا کالسعدان را ابتدا خنسا گفته ومنشا تمثیل این است که مشار الیها وقتی از سوق عکاظ بر میگذشت و سید مجلی که در آن جمعی دور هند بنت عتبه بن ربیعه را گرفته بودند وا و برای ایشان شعر میخواند خنسا گفت از چه قبیل اشعار میخوانی گفت مراثی گذشتگان خود را میخوانم خنسا گفت آن مراثی در حق چه کسان است بشنو خواند

ابکی عمود الابطحین کلیهما | ومانعها من کل باغ یریدها
ابو عتبة الفیاض ویحك فاعلمی | وشیبة والحامی الذمار ولیدها
اولئك اهل العز من آل غالب | وللمجد یوم حین عد عدیدها

خنساء بعنوان ستایش و مدح گفت مرعی ولا کالسعدان وغرض او این بود که در میان آل غالب نظیر مذکورین مدین اشعار نیست و مرعی یعنی چراگاه وسعدان گیاهی است که از برای شتر بهترین یافت نمیشود و تقدیر مثل مذکور این است که هذا مرعی جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوب است اما نه بخوبی چراگاهی که دارای گیاه سعدان است پس از آن خنساء بهمان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود بنظم آورده وانشا کرده

ابکی اباعمرو بعین غزیرة | قلیل اذا تقفی العیون رقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا بدا | بساحته الابطال قبا یقودها

ومثل دیگر نیز شبیه بمرعی ولا کالسعدان هست وآن ماء ولا کصداء میباشد وگوینده آن نیز زنی بوده اما سیر گذشت خنساء در جنگ قادسیه این است که مشار الیها با چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود روزی بمحض تحریص آنها بر قتال بایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انکم اسلمتم طائعین وهاجرتم مختارین ووالله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحدة

ماخنت ابا کم ولا فضحت خالکم ولا هجنت حسبکم ولا غیرت نسبکم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمین
من الثواب الجزیل فی حرب الکافرین واعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
یقول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاغدوا الی قتال عدوکم مستبصرین وبالله
علی اعدائه مستنصرین واذا رایتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظی
علی سیاقها وجللت نارا علی اوراقها فتیمموا وطیسها وجالدوا رئیسها
عند احتدام خمیسها تظفروا بالغنم والکرامة فی دار الخلد والمقامه

یعنی ای پسران من شما طوعا ورغبة مسلمان شده اید وباختیار خود هجرت نموده اید قسم بآن خدا که جز او خدائی
نیست شما فرزندان یکمرد میباشید چنانکه فرزندان یک زن هستید من به پدر شما خیانت نکردم
وخال شما را رسوا ننمودم وعیبی بر حسب شما وارد نیاوردم ونسب شما را تغییر ندادم وشما
میدانید که خداوند عالم چه ثواب جزیلی برای مسلمین در جنگ با کفار مهیا فرموده بدانید
که سرای باقی بهتر از دار فانی است وخدای عز وجل در کتاب کریم خود مومنین را بصبر و
ثبات وپرهیزکاری امر میفرماید ورستگاری را نتیجه این صفات واعمال قرار میدهد چون فردا
سلامت صبح نمودید با تیقظ وبصیرت بجنگ دشمن بپردازید واز خدا یاری جسته بر خصمان غلبه
کنید چون نایره قتال را مشتعل ببینید خود را بر آن آتش زنید وبا سرداران درآویزید بغنیمت و
کرامت فایز میشوید ودر بهشت صاحب مقام وجای خواهید شد این اشعر گوید پسران خنسا
نصیحت مادر خود را گوش کرده علی الصباح قدم در میدان حرب نهادند وداد دلیری دادند وهر
چهار یکدفعه شهید شدند چون خنسا خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
وارجو من ربی ان یجعلنی بهم فی مستقر رحمته یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت دادی فرمود
وامیدوارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید گویند بعد از کشته شدن پسران خنسا
عمر برای او وجه معاشی مقرر کرد که تا زنده بود آنرا استمرارا می گرفت واز اشعار خنساء که ادبا پسند
وتحسین کرده اند ابیات ذیل است

تعرقنی الدهر قرعا وغمزا	واوجعنی الدهر نهشا وحزا
وافنی رجالی فبادوا جمیعا	

واصبح قلبي لهم مستفزا — كان لم يكونوا حمى يتقى
من الناس اذ ذاك من عز بزا — وكانوا سراة بني مالك
وزين العشيرة مجدا وعزا — وهم في القديم ضخام الاديم
والكائنون من الباس حرزا — بشم الرماح وبيض الصفاح
فبالبيض ضربا وبالسمر وخزا — وخيل تكردس بالدارعين
وتحت العجاجة يجزن جمزا — جززنا نواصي فرسانها
وكانوا يظنون ان لا تجزا — ومن ظن ممن يلاقي الحروب
بان لا يصاب فقد ظن عجزا — نعف وتعرف حق القرى
ونتخذ الحمد ذخرا وكنزا — ونلبس في الحرب نسج الحديد
وفي السلم تلبس خزا وقزا — **خازن الدوله** مسماة بگل بدن باجی از

زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والدهٔ خاقان را در روضهٔ رضوان گرفت حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی در حرمخانه داشته باشد و آنچه از نقد و جنس و مقرری بتوسط والدهٔ خاقان بهر یک از شما میرسیده بعد ها بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از مشورت گفتند محض احترام مرحومهٔ معظمهٔ والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید بریاست منتخب شود بنا برین گل بدن باجی باین سمت انتخاب و بشغل صندوقداری برقرار شد و مقامی منیع یافت و این شعر را سجع مهر خود قرار داد (معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان) و فی الحقیقه اعتبار مهر او باعلی درجهٔ کمال بود و اگر کرورها تنخواه حواله مینمود همین که قبض میرسید با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت و اقتداری فوق العاده در حرمخانهٔ خاقانی بهم رسانید و کارها را بر طبق میل خاقانی منتظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و ملقب بخازن الدوله گردید و دو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر و میرزای مشفق و چند نفر محرر داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطا مینمودند ثبت مینمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود **خوله** دختر ثعلبه از صحابیات است

بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصه این زن مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی
گردیده خلاصه این داستان اینست که مشار الیها زوجه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس یعنی
بروی خشم گرفت و صیغه ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آنوقت
موجب بینونت منجز و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغه طلاق و امیز زنان چون خوله اینعبارت
از شوهر خویش بشنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی و تکلیف
شخصی خود سوال نمود و از انجا که بیکس و فقیر و مادر چند کودک صغیر بود ناله میکرد و تالمی شدید داشت
چرا که اگر اطفال کان را میگذاشت و میرفت از بی پرستاری بهلاکت میرسیدند و اگر با خویشتن میبرد
از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلعم بحسب حکم مزبور که صیغه ظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی بران ضعیفه بتفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد
و حکم ظهار بظهور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله
الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینکه حکم ظهار از طلاق جدا شد یا اینکه
تفریق و بینونت و حرمتی را که طلاق موجب میگردد منجز و مطلق باشد و از ظهار مقید و معلق تا حینی
که مظاهر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید میباید کفاره شرعیه بپردازد پس حرمت مس زن بر
شوهرش دائمی است که کفاره بجای نیاورده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
ان حکم حرمت بطور تنجیز و تابید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار همینکه زوج یکی از کفارات ثلث
مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و غدغن بر داشته میشود و کفاره ظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدایتعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما نهوا عنه فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم
یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خوله را بزوجیت وی اعادت دادند و این مسئله در باب الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است گویند عمر در ایام خلافت خود روزی با چند نفر به پیرزنی برخورد و بدلی تمادی

ایستاده با مشارالیها گفتگو کرده و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان بعمر گفت بجهة پیرزنی جمعی را معطل نمایی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون جلیل القدری است که شکایت بدرگاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود والله اگر تا شام میایستاد و با من تکلم میکرد میایستادم و جز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و نمیرفتم و برای نماز هم که میرفتم اگر او باز طالب گفتگو بود معاودت مینمودم **خوله** خواهر سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخدره با جلالت و شان بوده است و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است وفات نموده و متنبی مراثی خوب برای او بنظم آورده و از آنجمله مرثیه ایست که مطلعش اینست

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و حسن این مطلع بر ارباب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرك ان تسمی مؤبنة	و من یصفك فقد سماك للعرب

و در شعر میگوید شان تو اجل از این است که تصریح باسم تو شود و بیت دیگر این است

کان فعلة لم تملأ مواکبها	دیار بکر و لم تخلع و لم تهب

در شعر فعله بوزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله در ناحیه دیار بکر بود و بمردم احسانها نموده و خلعتها میداد میگوید خوله درگذشت و حالا مثل اینست که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و بمردم بذل خلاع و اموال ننموده و ابیات مسطوره در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعاریست که در مدح زنان گفته شده

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل و الحسب
و ان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	و لیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم محمد الاکبر معروف بابن حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحابیات نیز خوله نام داشته‌اند **خیره** تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در هنگام رضاع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در مهد گریه و بیقراری نمیود حضرت ام سلمه پستان
در دهان او گذاشته ویرا ساکت و آرام میکردند و معتقدین حسن را اعتقاد آنکه علم و ورع
حسن از برکات آن شیر و پستان میباشد و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دو زن
محدثه بوده اند خیــزران جاریهٔ مشهورهٔ سیتین خلیفه عباسی مهدی و ما در هادی
و هرون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریهٔ هرون نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت
پسران خود مشار الیها اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه مهدی
و منادمت مینموده و مطایبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون
آمده عرق کرده در آئینه نظر نموده و رخسارهٔ خود را مانند برگ لاله دید که ژاله بر آن پاشیده این مصرع بر دیوار نوشت

انا التفاحة الحمراء علیها الطل مرشوش
وفرج عرضها شبر علیها العهن منقوش
خلیفه آن مصرع را دید و در زیران نوشت
درصورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
این شعر که فضل بن یحیی بن خالد برمکی را ستوده آمده
و در این شعر
کفی لك فضلا ان افضل حرة
غذتك بثدی والخلیفة واحد
اصبح الفضل والخلیفة هرون رضیعی لبان خیر النساء

مداهنه میباشد و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است ابن اثیر و سایر مورخین گفته اند چون
خیزران در زمان خلافت هادی بسمت مهد علیائی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل
شده بود پسرش هادی از اینوضع دلتنگ شده خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلکه بقولی
میخواست او را مسموم نماید خیزران ملتفت شده بکنیزان خود حکم کرد هادی را مقتول ساختند گویند
بشار بن برد دو بیت مسطوره در ذیل را در هجو مهدی خلیفه و موسی الهادی ولیعهد او گفته است

خلیفة یزنی بعماته
یلعب بالدبوق والصولجان
ابدلنا الله به غیره
ودس موسی فی حر الخیزران

خان زاده دختر میر یادگار تبریزی بوده طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته این شعر از وست

شبی در منزل ما میهمان خواهی شدن یا نه
انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند معروف بوکیل و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید سعید آقا محمد
طاب ثراه بوده و بعضی او را خالهٔ شاه شهید دانسته اند در هر حال اینزن را در عالم تاریخ وقعی و

وعظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان مبتلا بناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری این مرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم طینت
مضجعه بعزم شکار مهارلو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از آنحال اخفا و اعلام
نمود و شاه جنت جایگاه از همانجا دو اسبه با دو نفر تا طهران تاخت و کار سلطنت را که شرحی
که در تاریخ ضبط است بساخت خدیجه دختر احمد بن الظنبا بوده و مشار الیها فاضله متبحر
و معروف بابن الحنبلیه میباشد بنت ابن الحنبلیه زنی محدثه و مادر زین الدین عمر البالسی از اساتید
ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشار الیها در ماه رجب هشتصد و هفتاد و نه هجری
درگذشته است خدیجه بنت الملک دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از سلاطین
ترک مصر است مشار الیها زوجه قاسم البشتکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکری از او نموده گوید این زن
بعد از همه فرزندان اناث ملک اشرف وفات کرده بعقل و درایت و کفایت کار و اداره
امور شهری داشته در سال هشتصد و بیست و شش هجری درگذشته است یکی از لطایف مسطوره در اوقیا
نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب در پیشگاه ملک اشرف پدر خدیجه مشار الیها حاضر بود سعد الدین
نام طبیب داخل شد ملک بشهاب گفت در حق این سعد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
سعد السعود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمهٔ کسی مهمان باشد سعد الاخبیه و اگر بعیادت
یکی از مسلمانان رود سعد ذابح و لطف این کلام بر ارباب ذوق معلوم است بلع بضم با و فتح
لام یعنی بلع کننده است خرنق بنت هفان شاعرهٔ عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی	فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
فلا و ابیک آسی بعد بشر	علی حی یموت و لا صدیق

خزانه در فتوح واقدی مسطور است که خزانه دختر خالد بن جعفر بن قرط در فتوحات عراق با سعد بن
ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیهٔ اشخاصی که در اول محاربه بدرجهٔ شهادت رسیدند سروده

فیاعین جودی بالدّموع السّواجم — فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزنا علی سعد وعمرو ومالك — ویسعد مبید الجیش مثل الغنائم
هم فیتة الغرّ الوجوه اعزّة — لیوث لدی الهیجاء شعث الجماجم

خولہ بنت الازور خواہر ضرار بن الازور زنی صحابیہ وشاعرہ بودہ است دارای فصاحت وشجاعت ودر فتوح واقدی ناثرا ومذکور است مشار الیہا در فتوحات مصر وشام حاضر بودہ وکارہا کردہ وابیات ذیل از نتایج افکار اوست ودر وقتی کہ برادرا و ضرار در جنگ انطاکیہ اسیر شدہ گفتہ

الا مخبر بعد الفراق یخبّرنا — فمن ذا الذی یا قوم اشغلکم عنا
فلو کنت ادری انّہ اخر اللّقا — لکنّا وقفنا للوداع وودّعنا
الا یا غراب البین هل انت مخبری — فهل بقدوم الغائبین تبشّرنا
لقد کانت الایّام تزهو لقربهم — وکنّا بهم نزهو وکانوا کما کنّا
الا قاتل اللہ النّوی ما امرّه — واقبحہ ماذا یرید النوی منّا
ذکرت لیالی الجمع کنّا سویّة — ففرّقنا ریب الزّمان وشتّتنا
لئن رجعوا یومًا الی دار عزّهم — لثمنا خفافا للمطایا وقبّلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقیّد — ترکناه فی دار العدوّ ویمّمنا
فما هذہ الایّام الا معارة — وما نحن الّا مثل لفظ بلا معنی
اری القلب لا یختار فی النّاس غیرهم — اذا ما ذکرتهم ذاکر قلبی المضنی
سلام علی الاحباب فی کلّ ساعة — وان ابعدوا عنّا وان منعوا منّا

نیز این مرثیہ را در همان باب گفتہ است

ابعد اخی یلذ الغمض عینی — فکیف ینام مقروح الجفون
سابکی ما حییت علی شقیقی — اعزّ علیّ من عینی الیمین
فلو انّی لحقت بہ قتیلا — لهان علیّ اذ غیر المهین
وکنت الی السلوّ اری طریقا — واعلق منہ بالحبل المتین
وانّا معشر من مات منّا — فلیس یموت موت المستکین
وانی ان یقال مضی ضرار

وكم في الحرب يقصم للغبون | وقالوا اكم بكاؤك قلت مهلا
اما ابكي وقد قطعوا وتيني

مزروعه بنت عملوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق ضرار شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ایا ولدی قد زاد قلبی تلهبا | وقد احرقت منی الخد ود المدامع
وقد اضرمت نار المصیبة شعلة | وقد حمیت منا الحشا والاضالع
واسال عنك الرکب کی یخبرونی | بحالك کیما استکن المدامع
فلم یك فیهم مخبر عنك صادقا | ولا منهم من قال انك راجع
فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی | فقلبی مصدوع وطرفی دامع
وفکری مفسوم وعقلی موله | ودمعی مسفوح وداری بلاقع
فان تك حیا صمت لله حجة | وان تکن الاخری فما العبد صانع

وعفیره بنت غفار وسلمه بنت ذراع ولبنی بنت سوار وسلیمی بنت النعمان وام ابان وهند بنت عمرون وزینب الانصاریة زنهای صاحب شان وشجاعت بوده و در وقعه های یرموك واجنادین رشادتها نموده و با ستون خیمه در میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیمی بنت سعد که زاهده عابده و دختر زید بیشا و پدرش یکی از عشرهٔ مبشره میباشد چون اشعار خوله و مزروعه شنید بعبارات بلیغه آنها را نصیحت کرد و تسلی داد دارمیة الحجونیة صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود از بنی کنانه که بیمنی داشت با چرده سیاه و چون در کوهی که حجون کعبه در آنجا واقع است منزلیست او را حجونیه میگفتند معاویه در اثنای حج از دارمیه جویا شده گفتند هنوز زنده است او را احضار کرد و با او گفت ما جاء بك یا ابنة حام یعنی بچه جهة آمدی و درین سؤال کنایه بسیاه چردگی دارمیه بود مشار الیها در جواب گفت گویا مقصود تو ازین سؤال عیب جوئی و مطایبه باشد بدانکه من از بنی کنانه هستم ونسبتی با فرزندان حام ندارم معاویه گفت راست میگوئی آیا میدانی ترا برای چه احضار کردم دارمیه گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه جهة علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت میورزی و با من خصومت دارمیه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذه نخواهم بود معاویه گفت نه دارمیه

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با تو دشمنی
بجهة اینکه چیزی را خواستی و ادعا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشتی و با شخصی در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و الیق بود و من کسی را دوست میدارم که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت و او خود دوستدار فقرا و مساکین بود و صاحبان
دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها ریختی و پیرو هوای نفس خود گردیدی و بعدل
و انصاف حکم ننمودی بلکه بظلم و اعتساف متمسک شدی معاویه گفت خصومت تو با من
برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو فربه است دارمیه گفت درین اوصاف
هند مادر تو ضرب المثل شده است نه من معاویه گفت [illegible] و یا کمن مقصود من فهم عیب تو
نیست چه اگر شکم زن بزرگ باشد طفل تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودکی را که شیر میدهد بسیر میکند و اگر رانها بزرگ و فربه باشد جائی را که می نشیند پر مینماید و تمکینی
او را خواهد بود معاویه باین کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
باو گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت بلی دیده ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که این ملک و سلطنت که ترا مفتون نموده ابدا او را بخود راغب نساخته
بود و این جاه و جلال که ترا مشغول و زبون دارد مطلقا در او اثری نداشت معاویه گفت
آیا کلام علی را استماع نموده دارمیه گفت بلی کلمات آنحضرت شفای قلوب بود و صیقل [illegible]
و چنانکه روغن زیتون بالخاصیه زنگ را زایل میکند کلام امیرالمؤمنین علی ع هم زنگ [illegible]

را از دلها میزدود معاویه مطابق معنی این شعر		شهدت بحسن صفاتها ضراتها
والفضل ما شهدت به الأعداء		گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت

مرتضی ع و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه بدارمیه گفت آیا حاجتی بمن داری دارمیه گفت
در اینحال آیا ممکن است که حاجت من نزد تو موقع قبول یابد معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته
باشی انرا بر میآورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که پشم آنها مایل بقرمزی باشد و شتربانان
آنها هم با شتران باشند معاویه گفت آنچه خواستی بتو دهم نزد تو مثل علی خواهم شد دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست‌تر گردی معاویه خندید اذا لم اعد بالحلم منی علیکم

فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم　　خذیها هنیئا واذکری فعل ماجد

جزاك علی حرب العداوة بالسلم　　بعد از ان بدا رمیه گفت قسم بخدا اگر علی زنده

وبجای من بود یک شتر هم بتو نمیداد دار میه گفت والله علی از مال مسلمین یکبار شتر هم بکسی نمیداد و
اعتبار این خبر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و هر کس شرح احوال و ترجمه مفصله این
مصنف و کتاب او را بخواهد بعبقات الانوار از تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر غیاث
الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد الله ظلاله وانا له فی الدارین ماله رجوع
نماید دلاشوب صاحبه سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی واز حلائل سلطان
ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دویم
محرم سال هزار و نود و نه هجری تخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبح ده　　یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و ده از ده روز کم سلطنت کرد و چون درگذشت پنجاه و یکسال از عمر او
دختر کوهنزی متخلص بابن تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را باو نسبت میدهند

مکر رسوای عشق از مردم عالم غمی دارد　　که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

دعد زوجه نمر بن تولب العکلی و نمر شاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و جوانمردان عرب است

اهیم بدعد ما حییت وان امت　　اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

وازین شعر و جمیل و نمر بد معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و هند مشابه اعلام جنس است برای
نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال میشود و علت غیر منصرف
بودن ان تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دفاق کنیزکی مغنیه و صاحب جمال بوده
در ادبیات مهارتی داشته ابتدا با یحیی بن ربیع بحواب شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده
و احمد را باضافت اسم مشار الیها ابن دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت
و بد طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار دفاق نمود و او چند شوهر بدفعات نمود
کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشآمت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

قلت

قلت لمّا رایت دار دفاق — حسنها قد افتر بالعشاق
حذروا الرّابع الشقیّ دفاقا — لا یکونن بنجمه فی محاق
الدعو بضعها فان دفاقا — شؤم حرها قد سار فی الآفاق
لو تضاجع بعلا فهب سلیما — بل جریحا او جرحه غیر راقی

آخر الامر دفاق در سلک ملازمان حمدونه دختر هرون الرشید منسلک گردید و حکایات و مزاحهای غریب از ایشان معروفست چون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دفاق بی بدل بوده است دفره از ثقات تابعیات طبقهٔ اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دفره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مشار الیها از عایشه روایت نموده است بقول بعضی دفره ادراک زمان حضرت رسول ص را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته است دلشاد خاتون دختر دمشق خواجه ابن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن کبیر و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه جمال الدین ساوجی بوده چنانکه قصیده غرا در جلوس او نظم نموده که مادهٔ تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیلست

مبشران سعادت برین بلند رواق — همی کشند ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هفت ماه رجب — باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین معز شیخ اویس — پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق — فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده و در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بغمزاده خود اشرف بن تمرتاش مفتون دیده لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت در واقع بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش مینمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

طبع موزونی داشته این مطلع از افکار اوست
اشکی که سر ز گوشهٔ چشمم برون کند
بر روی من نشیند و دعوی خون کند
حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

دلشاد شاعره بوده است که از علما شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و متسما باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را باو نسبت داده اند

طاعات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر به چشمهٔ زمزم وضو کنند

دنانیر جاریهٔ مغنیه بوده است که یحیی بن خالد برمکی ورا آزاد کرده و بصباحت منظر و مهارت در موسیقی و آواز خوش و نغمات دلکش معروف و مشهور است بعلاوه در نظم و نثر هم یدی طولی داشته و فن موسیقی را از بذل که در حرف باء ترجمه حال او نگاشته شد و از اساتید بذل که فلیح و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و سایر مشاهیر موسیقی دانهای آن عصر باشند اخذ کرده ابو الفرج در اغانی مینویسد اسحق موصلی گفته پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم او را مکرر بخواندن آن نغمه وادار نمودیم و بدقت استماع کردم عیبی در آن نیافتم که اظهار نمایم بموجب مسطورات ارباب سیر هرون الرشید میلی مفرط باواز دنانیر داشته و هر وقت بخانهٔ یحیی برمکی میرفته او را احضار بخواندن و نواختن امر میکرده و انعامی وافر باو میداده عقیل آزاد کرده صالح بن هرون را حسن و جمال دنانیر آشفته و مفتون ساخته و در باب وعده مطال او گفته

یا دنانیر قد تنکر عقلی
وتحیرت بین وعد ومطل
شغفی شافعی الیک والا
فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی

ابن ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بگلستانی رفته و دنانیر با او بوده چون صفای گلها و نزهت آن گلستان را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد

الورد احسن منظرا
فتمتعوا باللحظ منه

و از دنانیر خواست که این بیت را بشعر دیگر توأم سازد گفت

فاذا انقضت ایامه
ورد الخد ینوب عنه

انشاد این شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که همه مستجلب تعجب و شگفت است مخصوصا داستان وفای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده نگاشته شده است

دنانیر جاریهٔ ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و از صلحای

شعرا عیا شد و او جاریهٔ شاعره و مغنیه داشته مسماة بدنانیر که ارباب فضل و ادب مخصوصا رفته با مشار الیها مفاوضه و مشاعره می‌نمودند علی بن عثمان الکلابی که از ادبای آن زمان بیاید گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم وی غایب بود با جاریه‌اش دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای صحبت دنانیر بمن گفت یا ابا الحسین تو را محزون و مغموم می‌بینم گفتم برادری داشتم از قریش درگذشت اینک از دفن او باز میگردم دنانیر قدری فکر کرده این دو بیت را بر خواند

بکیت علی اخ لك من قریش — فابکانا بکاؤك یا علی
فمات وما خبرناه ولکن — طهارة صحبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از ذکاوت و کیاست و فهم و فراست دنانیر را بتو معلوم کنم آنگاه بمشار الیها نوشت انك امة ضعیفة لکعاء فاذا جائك کتابی هذا فعجلی بجوابی والسلم و دنانیر در جواب نوشت ساءنی تهجینك ایای عند ابی الحسین و ذلك من اعیا العی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی نگاشته شده و او را بمهارت در ادب و خصال حمیده ستوده اند و بر فوت او ابن کناسه گفته

الحمد لله لا شریك له — یا لیت ما کان منك لم یکن
ان لم یك القول قل فیك فما — افحمنی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف میباشد و ابراهیم خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه‌ها دارد دنیا ابن خلکان گوید دنیا جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیك الجن گویند مشار الیها پسری از دیك الجن بهم رسانید و آن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیهٔ پسر خود انشاد کرده

بابی بنیك بالعراء المقفر — وسترت وجهك بالتراب الاعفر
بابی بذلتك بعد صون للبلی — ورجعت عنك صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی — لترکت وجهك ضاحیا لم یقبر

دیك الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سروکاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد و برای هر دو مرثیه‌ها گفت ابو الفرج اصفهانی در آغانی گوید دختری که بدست دیك الجن

مقتول شد مسماة بورد و ابتدا نصرانیه بوده مشار الیها او را مسلمان و تزویج نمود دنیا
جاریهٔ ابو عیینهٔ بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیه بفاطمه بنت عمرو
بن حفص هزار مرد تعشق بهم رسانیده چون فاطمه انجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش بشجاعت و نباهت
معروف بود هر وقت ابو عیینه میخواست شعری در حق معشوقه خود فاطمه نظم آورد از ذکر اسم او
احتراز کرده بنام جاریه خود دنیا انشاد مینمود

وَمُحِبّی اشدّ من کلّ حبّ ··· ما لقلبی ارقّ من کلّ قلب
اشتهی قربها وتکره قربی ··· ولدنیا علی جنونی بدنیا
والبلایا تکون من کلّ ضرب ··· نزلت بی بلیّة من هواها

دولت بانو بیگم دختر محمد اعظم شاه
ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فصاحت
بکمال داشته و انجمله اسباب حظوت او نزد آن پادشاه گردیده است دهناء
زوجه عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناة است دهناء طبعی
موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری باو نبوده بنا بر این دهناء و پدرش بوالی مملکت یمامه
که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت بردند و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من
دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجهة این بی شرمی که از دهناء بظهور رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر
والی بکیسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه با زوجه خود را راضی سازد عجاج این دو بیت را نظم کرد

اظنّت الدهنا وظنّ مسحل ··· انّ الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل ··· عن النفاد وهو طرف هیکل

دهناء چون شنید و بیت شنید بیتین مسطور را انشاد کرد

وخشیة الشرطی والمشیر ··· والله لولا خشیة الامیر
لکان من صعبة عسیر ··· لجلت من شیخ بنی الغفیر

عجاج که این دو شعر استماع نمود باستمالت و نوازش دهناء پرداخت در ان حال مشار الیها این بیت را نظم کرد

الیک والتقبیل بعد الشم ··· تالله لا تخدعنی بالضم
الا بهزها زبیلی همتی

حرف الذال

ذات الاذنین لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را خضر او حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده ولی بنظر بحکم وَلَاتَنَابَزُوا بِالْاَلْقَاب اینحرف بنظر مستبعد میآید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی دو گوش است و دو زن که در تحت مزاوجت یکمرد باشند هر یک ضره آن دیگر میباشند

ذات الخال از جواری هرون الرشید و مغنیه ایست مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات مسطوره ذیل را هرون الرشید در وصف مشار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانی — وحللن من قلبی بكل مكان
مالی تطاوعنی البریة كلها — واطیعهن وهن فی عصیان
ماذاك الا ان سلطان الهوی — وبه غلبن اعز من سلطانی

بعقیده بعضی این ابیات از احنف شاعر است و او از قول هرون بنظم آورده است و در هر حال اسم ذات الخال خنث بوده چون در لب بالا خالی سیاه مطبوعی داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا هرون در دو بیت مسطوره تصریح باسم این سه کنیزک نموده

هن سحر وضیاء وخنث — ان سحراً وضیاءً وخنث
تلثی قلبی وترباها الثلث — اخذت سحر ولا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره بآنجا است

ذات الخمار لقب هنیده بنت صعصعه است و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اینکه مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنیده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت سبب از او پرسیدند گفت بر خود بالیدم که چهار نفر مرد مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت وقوع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من باو پنجاه نفر شتر می بخشم از آن روز هنیده را ذات الخمار

گفته محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از نظایر این داستان که اغرب از آن نیز میباشد حال فاطمه بنت عبدالملک زوجه عمر بن عبدالعزیز است که سیزده مرد محرم داشته و همه شان خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بی نقاب و بحجاب نشسته ظاهر شود اما آن محارم پدرش عبدالملک بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویة بن یزید و جد مادرش معاویة بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن عبدالعزیز بوده اند لاکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را درک نکرده است مادر فاطمه مذکوره دختر یزید بن معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمهٔ حالش در حرف الف نگاشته شد اما وجه ملقب شدن او باین لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول ص اسماء نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفرهٔ آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة فرمودند ای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان عز اسمه در بهشت دو نطاق تو عنایت خواهد فرمود از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق بروزن کتاب نوعی از جامها است که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر بلیاقت و کفایت دختران او بودند خلافت باشکال بعمر نمیرسید و همه کس میداند که وقعه جمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز پسر خود عبدالله بن زبیر را در وقتی که در کعبهٔ معظمه اجلها الله تعالی متحصن گردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات تحریض نمود **ذلفاء** از جواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهارتی کامل داشته و جمال او نیز بکمال بوده در حق او گفته اند

قد اخرجت من کیس دهقان	وانما الذلفاء یاقوتة

ذلفاء در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم همه کلیهٔ مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاری که در حق او بنظم آورده اند و در اغانی مسطور است ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحتری العبادی

انما الذلفاء همی	فلیدعنی من یلوم	احسن الناس جمیعا
حین تمشی وتقوم	حبب الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحب لترضی	وهی للحبل صروم	حبها فی القلب داء

مستحسن لایم در مستطرف مسطور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک اموی ذلفاء را بوجهی که تقریباً معادل بیست و چهار تومان حالیه باشد از صاحب اول او خرید بعد از آنکه خلافت بسلیمان بن عبد الملک رسید ذلفاء نیز در تحت ملکیت او درآمد اما محبتی کامل بمالکت اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلّی او نشد و تعشق خود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده آنکاه بخواه گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی و علاج ما لا یسمّی طال الحجاب و ابطاء الجواب و القلب طائر و العقل عازب و النفس و الهه و الفؤاد مختلس و النوم مختلس رحمة الله علی قوم عاشوا جلداً و ماتوا کمداً و لو کان الی الصبر حیلة او الی ترک الغرام سبیل لکان امراً جمیلاً گویند شبی سنان نام مغنّی در حوالی سرای خلافت ابیات ذیل را برای دوستان خود می خواندند بیت

محجوبة سمعت صوتی فارّقها — من آخر اللیل لما نبّه السحر
فی لیلة البدر ما یدری مضاجعها — اوجهها عنده ابهی ام القمر
لم یحجب الصوت احراس و لا غلق — فدمعها لطروق الصوت منحدر
لو مکّنت لمشت نحوی علی قدم — تکاد من لینها فی المشی تنفطر

ذلفاء صدای سنان را شنید و برای استماع ابیاتی که مشار الیه میخواند از فراش خلیفه بیرون آمد و اشعار مسطوره را بشنید و مناسب حال خود دید و بیاد خواجهٔ قدیم و صاحب نخستین که گفتیم با آنکه روح و تن او بهر دو بود منقلب شد بنای گریستن و زاری را گذاشت سلیمان از صدای گریهٔ او بیدار شده علت گریهٔ او را پرسید ذلفاء این دو شعر را بسبیل ارتجال انشاء کرد و بلطف احتیال وانمود که این اشکی واشکباریم از غیرتست که چرا صاحب این آواز بتشبیب من دهان باز کرد

الا ربّ صوت رائع من مشوّه — قبیح المحیّا واضع الأب و الجد
یروعک منه صوته و لعله — الی امة یعزی معاً و الی عبد

صاحب تزیین الاسواق این حکایت را برخلاف صاحب اغانی نسبت بعنوان نام جاریهٔ عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمهٔ حال حمیدهٔ مغنیه

بنا سابق مینویسید بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او متغیر شده
بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد زیاده از حد پشیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته
اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان نمی‌آورد و هم او راست که گفت
ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری شواعر عصر عباسیان میباشد و ابو
نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده که گفته

تتشهی فیا شل الخلفاء ‖ عجبا من حماقة الذلفاء

میگوید تعجب است از حماقت ذلفا که سر
خزرهٔ سطیر خلفا را آرزو مینماید در شان انشاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهة جامه
سخن سنجی و شاعری بدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
نیز که از ثقلاء آن عصر بود بر حسب اتفاق وارد آنخانه گردید ابن طرخان از بابت نقش طبیعی
و کاهلی مروان حرمتی در حق او بظهور رسانید و ابو نواس را بالای دست مروان نشانید
و این معنی بر طبع ابن حفصه گران آمد و خواست در ضمن شعری اشعار کند که تخفیف و توهین عشاق و تحمیل
مکروهات و ناملایمات بر ایشان رسم تازه نیست

در طریق عشق اول منزل است ‖ بذل مال و جاه ترک نام و ننگ

و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی ذلفاء
در حق خود استنباط نماید بیند و ملاحظه این بیت بخواند

ماذا لقیت من الهوی و لقینا ‖ غیضتن من عبراتهن و قلن لی

ذلفاء از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده
از اینجا لا ابیتی انشاد نمود که مشعر بود بر عجم انف و خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی
صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و پادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سرودن
این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بحضرت خلافت از جای برانگیختی و آن بیت این است

قد هجت بالبیت الذی انشدتنی ‖ حبا بقلبی بالامام دفینا

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار ردیت اشعار شد بلند پروازی ذلفا را التقاط کرد و دانست
که او منکر وی نیز هست آرزوی ذلفا استهزا کرده گفت

تتشهی فیا شل الخلفاء ‖ عجبا من حماقة الذلفاء

و از مفاوضات اشار الیها باشعار این عصر
حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

لا والله ... طلاق ذلفاء ... فلا و عشرین ... انی وجدت

خود ذکر کرده وگفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ظرفای زمان کرباس خلفای بنی عباس بود بمنزل ذلفاء ورود نمود و شعر ذیل را برا و انشاد نموده پرسید که آیا بیتی مناسب این مضمون میدانی

اهدی له احبابه اترجة — فبکی واشفق من عیافة زاجر

ذلفاء بدیهة بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خاف التلون فی الوداد لأنها — لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت آفرینها کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با و واگذار کند و نزد احدی اظهار ننماید که از افکار ابکار اوست ذلفاء ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از ان ابن احنف این دو بیت را باهم انشاد کرد

حرف الراء رابعه مشار الیها غیر از رابعه عدویه وشامیه وجیلانیه است که بوی ذکر میشود ابن حجر در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از و نموده و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالسی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشار الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین بن الاشقر او را بزنی گرفته اما قبل از وی چندی زوجه شهاب الدین بکنون بوده است بطور استطرا د اظهار میدارد که دو شعر ذیل را اکثر برابعه عدویه نسبت داده اند

تعصی الاله وانت تزعم حبه — هذا لعمرک فی الصنیع بدیع
لو کان حبک صادقا لأطعته — ان المحب لمن یحب مطیع

و علی القاری در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود وراق نوشته شده

رامه بنت الحصین التجانیه است که شاعرهٔ بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از اوست

یا لیت شعری ولیت اصبحت غصصا — هل اهبطن قریة لیست بها دور
لقد تبدلت من نجد وساکنه — او ضابها الدیک یدعو والسنانیر

کلمهٔ عند همین حالت را دارد یعنی لیت در شعر رامه مبتدا است چنانکه عند در بیت متنبی فاعل کم که لفظ آنها اراده شده به معنی ریا القیسیه شاعرهٔ بوده است بصریه از شعرای حماسه و این بیت از اوست

فما وجد مغلول بتیماء موثق — بساقیه من ضرب القیود کبول

قلیل الموالی مسلّم بجریرة / له بعد نومات العیون عویل
یقول له البوّاب انت معذّب / غداة غدٍ او مسلّم فقتیل
باکثر منّی لوعة یوم بان لی / فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیّة امشی القصد ثمّ یردّنی / عن القصد روعات الهوی فامیل

و بعضی این اشعار را بصاحبة الهلالیة نسبت داده اند رابعة العدویة ام الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویة از نساء مشهورهٔ مائة اول هجری و از اهالی بصره بوده است در سلوک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشار الیها مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشیری در رسالهٔ خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که ترا دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا در داد و گفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه امتیازات در صفای ضمیر و کمالات نفسانی بر اکثر رجال تفوق داشت از آنرو او را تاج الرجال میگفتند و بدرجهٔ در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعهٔ زمان خود میباشد از مشاهیر عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از وی پرسید و بعد از اختبار از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی / وحبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا / وهواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه / فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجدا وما ثمّ رضا / وا عنائی فی الوری وا شقوتی
یا طبیب القلب یا کلّ المنی / جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائما / نشأتی منک وایضا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی / منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت از و

بسر رسید و وی حل نمود روزی سفیان برابعه گفت درجهٔ ایمان و اعتقاد خود را بحضرت
حق جل و علا برای من بیان نما رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از
کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد ازان این مناجات را انشا نمود

احبك حبين حب الهوى — وحبا لانك اهل لذاك
فاما الذي هو حب الهوى — فشغلي بذكرك عمن سواك
واما الذي انت اهل له — فكشفك لي الحجب حتى اراك
فلا الحمد في ذا ولا ذاك لي — ولكن لك الحمد في ذا وذاك

مختصر ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از وی مینمایند وفات او در
سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد
و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیه بنا بر مسطورات صاحب
نفحات الانس این زن نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است
گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی ابیات را قرائت مینمود

حبيب ليس يعدله حبيب — وما لسواه في قلبي نصيب
حبيب غاب عن بصري وشخصي — ولكن عن فؤادي ما يغيب

وبعضی اوقات بیتین ذیل را میخواند

اني جعلتك في الفؤاد محدثي — وابحت جسمي من اراد جلوسي
فالجسم مني للجليس مؤانس — وحبيب قلبي في الفؤاد انيسي

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب
عوارف المعارف دو بیت آخری را برابعهٔ عدویه نسبت داده است و در احیاء العلوم
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بزوجیت احمد بن ابی الحواری که از اکابر
العصر میباشد نایل گردد و او را از آن میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من
بحال خود مانع از اختیار اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من نیز از تجرد
مشغولم و مقصودم از زوجیت پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیادی بمن
رسیده میخواهم تو آنرا بصلحاء و فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا را

آشنا شوم چون ابن ابی الحواری این شنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات طیب میساخت و میگفت نیز در زنهای خود ببر و از مسطورات روضهٔ یازدهم روض الاخبار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر مسمّاة باین اسم بوده که از عابدات نساء بشمار میآید و او را رابعه قیسیه میگفته اند رابعهٔ جیلانیه از عارفات معروفهٔ عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر اعیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودر آهنگی بگیلان رفته مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر مستعد آن صالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را همی بتصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق گذرانده از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله مقامه دریافت و از آن بزرگوار بتعلیمهٔ ذکر دوام نایل شد در ریاضات مشروع و اربعینات صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد و شار الیها را بلقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و انحال جمال معرفت را از خط تیز ربطی بکمال بوده و از جملهٔ آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ عظام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم المعظم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوة و الدر النظیم ساخته و فزون از دو هزار تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از اخراجات را شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و اینزمان آن مکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات جاریهٔ آن املاکی است در گیلان از قرار تفصیل شش دانگه قریهٔ خواجان من بلوکات سوقد از اعمال رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب تیمچهٔ مشهوره باسم شوهرش حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت محاذی قیصاریه مع ما یتبعها من کل الذی کان من الحجر و غیرها و شش دانگ قریه صیقلان و شش دانگ قریه تاریخ گل که هر دو از قرای بلوک ورز رشت

مع متعلقاتهما من الاراضی الرّطبة والیابسة والنابتة والکروم والاشجار وغیر ذلک وقف
موقّفه تولیت این صدقات را بامرحوم حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعده
با اعلم وافضل واعرف اولاد ذکورش و مع الانقراض با اناث نسل ذکورش و مع الانقراض
ذکوراً واناثاً با اعلم واعرف واتقی طبقهٔ رشت بالجمله مشار الیها بعد از انجام مزار مزبوره از
کرمان بقم آمده بیست سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و همانجا درگذشته
و مدفون گشت رحمة الله علیها و قبالهٔ اوقاف مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از
علما و مجتهدین دارالمرز بنظر رسیده است رابعهٔ اصفهانی از زنان زمان [illegible]
سامانی بوده و طبعی موزون داشته این دو بیت از اوست

بیت
سنگین دل نامهربان خویشتن — دعوتم اینست بر تو کایزدت عاشق کناد
چون بهجر اندر بهیچی پس بدانی قدر من — تا بدانی درد عشق و داغ مهر و غم خوری

رباب دختر امرء القیس بن عدی الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة والثناء و دارای فضل و جلالت
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت را برباب داشته و احترام زیاد با او نموده چنانکه فرموده اند

لعمرک انّنی لاحبّ دارا — تکون بها سکینة والرّباب
احبّهما وابذل جلّ مالی — ولیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا — حیاتی او یغیّبنی التّراب

از حضرت سکینه مرویست که
حضرت امام حسن ع اعتراضی ببرادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمود
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آن موقع بنظم آورد و ابو الفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بحضور
الخلیفه آمده طوعاً قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السّلام مایل بوصلت
با او گردیده او نیز باین معنی راغب شده سه دختر داشت مسمّاة به محیات و سلمی و رباب محیات را
بخود حضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود و
ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنا بر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

بیاخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر بسر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منتهی از مطلب و مرثیهٔ حضرت سید الشهدا انشاد کرد

انّ الذی کان نورا یستضاء به	بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاك الله صالحة	عنا وجنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به	وکنت تصحبنا بالرحم والدّین
من للیتامی ومن للسائلین ومن	یغنی ویأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم	حتی اُغیَّب بین الرمل والطّین

رباب زوجهٔ اقیشر اقیشر شاعر مشهور اسدی و رباب عم زادهٔ او بود و اقیشر مزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار کرد مشار الیه تمام چهار هزار درهم را با و مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را بنظم آورد

کفانی المجوسیّ مهر الرّباب	فدی للمجوسیّ خال وعمّ
شهدت بانك طیب المشاش	وانّ اباك الجواد الخضمّ
وانّك سیّد اهل الجحیم	اذا ما تردّیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها	وفرعون والمکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیلهٔ خود استعانت کردی و پس بتو اعانت نمودم من که یکباره ترا حاجت روا نمودم سزای من آیست که اینگونه نسبتها دهی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابوجهل بنشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابوجهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم بیشتر بوده و کنیهٔ ابوجهل بعد الطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذهل که خداش بن حابس التمیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمده چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و او برفت و عشق

وهو اخداش را نگذاشت که ترک این تمنا کوید را و کوی دیگر پوید لهذا اسپ منزل رباب معاودت کرده همینکه با نخل نزدیک شد این ابیات سرود

الا لیت شعری یا رباب متی اری	لنا منک نجحا او شفاء فاشتفی
فقد طال ما عنیتنی و رددتنی	وانت صفیّی دون من کنت اصطفی
لحی الله من تسمو الی المال نفسه	اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی
فینکح ذا مال دمیما ملوّما	و یترک حرّا مثله لیس یصطفی

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده بجداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پدرم بیا و مراد و باره خواستگاری کن بعد ازان بمادر خود گفت هل انکح الّا من اهوی والتحف الّا من رضی یعنی آیا مرا بغیر انکسی که دو[illegible] داشته و باو راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر چنین است [illegible] اش تزویج کنید مادرش گفت خداش قلیل المال است ترا چگونه باو دهیم رباب [illegible] مع المال شیئ لفعال فقبحا للمال از ینطرف رباب والدین خود را الزام واز آنطرف خداش بامداد بگفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل گردید لهذا خداش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العَوْدُ اَحْمَدُ والمراة ترشد والورد یحمد واز آنروز العود احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که اینزن بعد از مزاوجت با خداش با یکنفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانیده و شوهر او آگاه شده او را بکشت و چهار نفر از صحابیات مسماة برباب بوده و آن چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند ربیحه دو مغنیه مشهوره مسماة باین اسم بوده اند یکی جاریهٔ ابن رامین و دیگری جاریهٔ ابن شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و ربیحه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر این شخص را که خلیدة المکیه و عقیله نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در گفته منسوب بابن شماس مینامند و ربیحه جاریهٔ ابن رامین نیز با سعده و سلامة الزرقاء از یک مالک بوده اند و در حق این ربیحه و دو [illegible]

هل من شفاء لقلب لجّ محزونا	
الی ربیحة انّ الله فضّلها	صبا وصبّ الی ریم ابن رامین

مجُنُهما وسماع ذی اقانین | و اینه دو بیت از قصیدهٔ طویله بیبا شد و جمع

حال مغنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است ربیحه بنت محمد بن علی بن
عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان
بن عبد الملک به بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین
مبلغ مهر زنی گرفته بود و ذکری ازین ربیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه نموده ام ربیعه
بنت النضر دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر
میباشد مشار الیها پس از شهادت پسرش بحضور حضرت رسول صلعم عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر
در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد حکم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی
نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بنت القلیجی
دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار
میآید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین سبکی
اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است رزینه جاریه ایست
که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول صلعم او را آزاد کرده از صحابیات شمرده
میشود و خدمت حضرت رسول صلعم نموده و دختر او امة الله از راویات حدیث بوده و مخصوصا
سنت بودن روزهٔ عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری روایت
مشار الیها را تصحیح نمینماید رشحه کاشانی اسمش بیگم دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا
علی اکبر متخلص بنظیری است دو پسری ازو بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته اثیرن شنیده
و صاحب طبع بوده و بعضی از بیتین در مباست خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را
مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر او ست

آن بت که چهره یار بسته ز سنبل نقاب | یا یا فنون کرد که بتان در دل شب آفتاب
دل رفت و زخون دیده مارا | پیداست برخ از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که باز | تیر دلداری بدل زاید و نگانی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دیدش عنقم | کسی ندیده شکار کسی کند شهباز

اشکم ز هجر تو هر روز تا سمک | آهم ز دست خوی تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
نیز تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته‌اند سلطان رضیه چون
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت
مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته‌اند بعد از فوت التمش حکمرانی بپسرش
رکن الدین فیروز شاه رسید اما چون سخیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از شش
ماه امرا و اعیان که این وضع را درست نمیدانستند رکن الدوله فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیما بین مشار الیها و یاغیان جنگ در گرفت
و رضیه غالب بشد آخر او را گرفته و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت
دهلی نشاندند و این در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد و بطرف دهلی آمد
و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید **رضیه** از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشار الیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
و رضیه خاتون از مصاحبه‌های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عشامنه رضیه دادی میگویند **رقیقه بنت ابی صیفی** دختر ابی صیفی بن
هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشار الیها را از صحابیات دانسته
اما ابن اثیر از ابو نعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبد المطلب همسن بوده و هر دو در زمان جاهلیت

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و ما ذکر رقیقه را بمناسبت صاحبت الرؤیا بودن او منیائیم اما وجه ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله بود رقیقه در عالم رؤیا دید شخصی بصدای کرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده و اوان ظهور او نزدیک گردیده مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و حی باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهره طولانی اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و از هر بطنی یکنفر او را متابعت کند و همگی ابدان خود را با آب شسته تطهیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن بر کوه ابوقبیس صعود کرده آنشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است و پس بنا براین متابعت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط مذکوره بکوه ابوقبیس رفتند و عبد المطلب ببرکت وجود خیر البرایا استسقا نموده اینده عا خواند

اللهم ساد الخلة وكاشف الكربة انت معلم غير معلم ومسئول غير منجل وهذه عبادك واماؤك بعائذات حرمك يشكون اليك سنيهم التي اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علينا مغدقا مرتعا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشيبة الحمد اسقى الله بلدتنا	وقد فقدنا الحيا واجلوذ المطر
فجاد بالماء جوني له سبل	سحا فعاشت به الانعام والشجر
منا من الله بالميمون طائره	وخير من بشرت يوما به مضر
مبارك الاسم يستسقى الغمام به	ما في الانام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیه کریمهٔ حضرت نبوی یا ربیبهٔ آن بزرگوار است و درکتابیکه نگارنده رساله ایست مخصوص در اینمسئله یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج ایشان ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

نمودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد ها از آنجا بمدینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول ص عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و در حق مشارالیها
و عثمان گفته اند | احسن زوجین یری انسان | رقیه و بعلها عثمان |
ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبدالله نامیدند
و آن پسر پنج شش سال ماند بعد از آن خروس چشم او را درید صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس درگذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است ابتدا دو
پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشند عقد کردند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد و ابولهب و زوجه اش
شرمسار شدند قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند   **رقیه**
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة النساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت
بسیده مشارالیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیه و خواهر او حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبرهٔ در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است   **رقیه**   دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده اینزن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر زن صحابیه
هم مسماه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه و پوشیده
نیست که جمع رقیه رقیات میباشد قیس الرقیات پدر عبیدالله است و عبیدالله از مشاهیر شعرای
بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا بهم

اینجمله محل کلام

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید

کأنّ اسماء اضحت بعض اسمائی ‎ ‎ ادعی باسماء نبزا فی قبائلها

بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة

والثناء دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله

بنت زبیر و زبیر از عشرهٔ مبشره میباشد ابتدا مشار الیها را شخصی موسوم عثمان بن عبد الله

بزنی گرفت و از وی عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت

الحسین را تزویج کرده بنا براین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ

نکاح خالد بن یزید درآمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد

الیس یزید السیر فی کل لیلة ‎ ‎ وفی کل یوم من احبتنا قربا

احن الی بنت الزبیر وقد علت ‎ ‎ بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا

اذا نزلت ارضا تحبب اهلها ‎ ‎ الینا وان کانت منازلها حربا

وان نزلت ماء وان کان قبلها ‎ ‎ ملیحا وجدنا ماءه بارداً عذبا

تجول خلاخیل النساء ولا اری ‎ ‎ لرملة خلخالا یجول ولا قلبا

اقلوا علی اللوم فیها فانّنی ‎ ‎ تخیرتها منهم زبیریة قلبا

احب بنی العوام طرا لحبها ‎ ‎ ومن حبها احببت اخوالها کلبا

وبعضی بیت مسطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری ‎ ‎ تخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملک بن

مروان این بیت شنیده بخالد گفت حضرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله ومن

نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده

کذا فی الاغانی رمله بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه و عمزادهٔ هند بنت عتبه

زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شده خود

اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا باین بیت تعییر کرده ‎ ‎ لحی الرحمن صابئة بوج

دهکر

ومکة او باطراف الحجون — تدین لمعشر قتلوا اباها
اقتل ابیك جائك بالیقین

رملة بنت الحارث صحابیه ایست انصاریه که دختر حارث بخاری و زوجه معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم خانهٔ داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بانساحت میآمده و طرف توجه میشدند در انخانه منزل برای ایشان معین میکردند
رمیکیه جاریه ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش بنام اعتماد ذکری ازو شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان ذکور و اناث معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگرچه مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتمد که از ادبای ملوک الطوایف سلاطین مغاربه محسوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او بغایت محظوظ میگردیده و بنابر محبت وافر معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان بینوا در پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در گل ولای راه میروند و شیر میفروشند او نیز هوس کرد که پابرهنه در گل راه رود و بشغل ایشان تشبه نماید درهمانحال درایوان قصر گلی ترتیب داده مرکب بانواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد مشکها بر دوش افکنده در آن گل راه رفتند و بسان نسوان بادیه تکلف شیرفروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دوچار ذلت گشت و با رمیکیه در قلعه اغمات مقید و محبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بحبتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت ولا یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را بصفت ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از آنکه از تخت امارت اشبیلیه اخراج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فیما مضی کنت بالاعیاد مسرورا
فساءك العید فی اغمات ماسورا
تری بناتك فی الاطمار جائعة

یغزلن للنّاس ما یملکن قطمیرا
ابصارهنّ حسیرات مکاسیرا
کانّها لم تطأ مسکا وکافورا

یزرن نحوک للتّسلیم خاشعة
یطأن فی الطّین والاقدام حافیة

همانا بیت اخیر اشاره است بیوم الطین که اشارت رفت

روب متی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و شصت و هشت در هندوستان واقع شده وا و ایرا د مینماید میگوید روب متی مغنیه بود هندیه بجمال حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد اکبرشاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود زهر نوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد ریّا دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بوده چون عاشق او عتبه درگذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز مرثیه تمام تر ابیات مسطوره در ذیل را گفته آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

اعلل نفسی انّها بک لاحقة
امامک من دون البریّة سابقة
خلیلا ولا نفس لنفس موافقة

تصبّرت لا انّی صبرت وانّما
ولو انصفت روحی لکانت الی الرّدی
فما احد بعدی وبعدک منصف

ریّا خواهر و هم پیشه سلامة القس جاریه مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ریا و سلامه را ستایش نموده و اینها هم دو شعر از اوست گوید

لقد فتنت ریّا وسلّامة القسا
فلم تترکا للقسّ عقلا ولا نفسا
فتاتان امّا منهما فشبیهة الهلال
واخری منهما تشبه الشّمسا

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ریحانه دختر شمعون بن زید بن قنافه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت رسول صلعم بوده حضرت بمشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر هر چیز ترجیح داد

حرف الزاء

زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجه هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی

مستعد بوده هرون الرشید با او در امور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده با رزون را دلالت بخیرات کردی و در راهها و در وادیها برکها و چاهها ساخته بتخصیص در راه کعبه در تخصیص شهر تبریز را او بنا کرده و امروز آثار خیرات آن ملکهٔ کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهر است در مرثیهٔ محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان جهان ناخوش بی تو	بغداد پریشان و مشوش بی تو
رفتی تو و من بی تو بماندم فریاد	تو در خاکی و من در آتش بی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است و پوشیده مباد که شاه مزبور پنج پسر و پنج دختر داشت بجا در شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دلرس بانو دختر شاه نواز خان در سنه ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود و نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب مینوشت میل کلی باشعار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و جیره خوار او بودند و شوهر اختیار نکرده در سنه ۱۱۱۳ وفات یافت و آنچه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود نوکر بیگم ممدوحه و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و یا از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدر مکاتیب مینویسند که مخفی مباد ازین دعای بد کاهیده ام و در حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمیماند خان ازین مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم

رباعی

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا	بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل	هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد	کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت	غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

رباعی

کار ما آخر شد و آخر ز ما کاری نشد	مشت خاک ما غبار کوچهٔ یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره	مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد

رباعی

ای آبشار نوحه کنان بهر چیستی	چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

درد ستیه درد بود که چون من تمام شد — سر را به سنگ میزدی و می گریستی

رباعی

از تاب و تبم مهر سما را که خبر کرد — وز گریه من ابر و هوا را که خبر کرد
بیرون همه سر سبز و درونم همه پرخون — از حالت من برگ حنا را که خبر کرد

غزل ایضا

گرچه من لیلی اساسم دل چون مجنون در نواست — سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ — در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونم بظاهر گرچه برگ تازه ام — حال من در من نگر چون برگ سرخ اندر حناست
دختر شاهم و لیکن رو بفقر آورده ام — زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

در کتابی بنظر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اکثر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاد و باهم بی باکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم — پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست
بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت — پاک بازان محبت را بود دایم حیا

وی این بیت را زیران نوشته فرستاد

چون تو مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست
آن چیز کدام است که چیندی بخورد — گویند روزی رازی این شعر را نزد بیگم فرستاد
بیگم بتعجیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد — استاده شود ولی بکند باز ببیرد
از مادر خود بپرس که آن چیز کدام است — آن چیز همان است که پیدا شده ای زان

آورده اند که روزی بیگم در باغ بگلگشت و تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته برخواند چهار چیز که دل میبرد کدام چهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقاً عالمگیر هم عقب دختر میآمد بیگم از گوشه چشم نگریست و مصرع اخیر فی الفور بدل کرده بآواز بلند خواند

نماز و روزه و تسبیح و دیگر استغفار — چهار چیز که دل میبرد کدام چهار

نقلست که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی سرهندی فرستاد از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم وی بطور مزاح زیر آن نوشت شاید رسیده بر لب زیب النسا لبم بیگم ازین جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت

ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذو الفقار علی سر بریدمی زینت النسا بیگم خواهر زیب النسا بیگم زینة المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد قبر زینت است

بر لوح مزارش این بیت از کلام او کنده است
سایهٔ از ابر رحمت قبرپوش ما بس است
مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است

زهره تخلص و نام شاهده ایست زهره جبین در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای روزگار ناظم و ناثر زبان اردو و دری گویند در شهر لکهنو مکان و مسکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم چشمان ربود غزل اردو بفصاحت میسگوید و نستعلیق را خوب مینویسید و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان درآمده زندگی بعیش بسر میبرد از ترانهای او

پروانه را بسینه ام بغل گیر کرد شمع
همای چه بیجاست که در پیش مردمان
این جرأتیست که من دارم کهن خواهد شدن
رفته رفته تا بحالم مهربان گردد طبیب
زهره در بزم غزل تازه نوائی دارد
جز از من که برد تا به غلام بابا

غلام بابا خان نام رئیس بندر سورت است و این مقطع قول اوست که بمدح او گفته نام او مذکور فرشته

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان سجع گفتی و چنان شیرین و رنگین بهم پیوستی که مردمانرا شیفتی و فریفته خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی انداخت سر به پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دینی پدید آورد و نیمی از ترسائی و نیمی از مسلمانی گفت عیسی را فرزند خدا نتوان گفت چه او روح خدا و بندهٔ خداست و فرمان کرد که در هر شبانروز پنج نماز بگذارید و مسلمانرا میازارید از زنا کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام بلند گشت مسیلمه چون این بشنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در آویزد در رزم و بدبعیت است که بخرمیت گردد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد و بنزدیک او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و بانفاذ تحف و هدایا پرداخت و خواستار ملاقات شد چون از هر دو جانب رشتهٔ مهر و صفاوت محکم گشت بدیدار یکدیگر شتافتند و از هر دو سوی خیمها برافراشتند و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمه افراخته کردند پس مسیلمه در آنجا در آمد و سجاح نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از بیگانه بپرداختند مسیلمه از خرافات خود را براو قرائت کرد و در طلب مناکحت او آیتی آورد و سجاح نیز بحکم وحی خود بشریح

او را آورده پس سه روز با هم بخفتند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد
گفت مسیلمه را بر حق یافتم و بصحبت او شدم گفتند مهر تو چیست گفت جنبش مهر فقعه مهر را از خاطر من
ببرد قوم او را ملامت کردند چندانکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین نمود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو نماز صبح و خفتن را بکابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را برای او
مسلم داشت لاجرم سجاح بمراتع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
آنوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را نیروی توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا آنگاه
که معویه بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعه
بن قیس بن عبدود بن نضر بن مالک بن عامر بن لوئی بن غالب القرشیه العامریست و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمر بن
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از وی پسری
داشت که عبدالرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد بالجمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول سفر حبشه نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن او نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بروی
افتاد قصه این خواب را با شوهر نیز برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده ببود تا خدیجه وفات
کرد آنگاه بنمایندگی خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بحباله نکاح
رفت و او را چهار صد درهم کابین بست و در سال هشتم هجری پیغمبر خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی رسول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که گاهی
سوده بسخنان فرح بخش رسول خدا را خندان میساخت گویند وقتی عرض کرد که من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را بدراز کشیدی که من بینی خود را گرفتم تا مبادا خون برود پیغمبر بخندید فرمود بالجمله

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود
و اگر دین شما ساقط شد از این پس پشت حصیر را مغتنم دانید و از خانه بدر مشوید و هیچ سفر مکنید ابو هریره
گوید بعد از پیغمبر تمامت ازواج سفر حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما [illegible]
دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عامه روایت کرده اند و در آخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسماء بنت عمیس چنانکه
در حبشه دیده بود فرمود از بهر او ترتیب نعش کردند و بدان نعش برداشتند و اول کس بود که از بهر
او نعش بساختند عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سترتها سترها الله بعضی گویند نخستین برای زینب
بنت جحش نعش بساختند واقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت
ستیده بیگم بنت سید ناصر از سادات جرجان و معاصر رشید وطواط بود شعر را چنین نیکو میفرمود

دلی دارم بپهلو بیقرار از هجر یار خود — چه کردم پیش لی در دان ز درد بیقرار خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد دل خارا — چو یاد آرم من سرگشته از یاد و دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم — که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود — چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
ز استغنا ندارد گوش یکبار آن جفا پیشه — اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
بکار خویش حیرانم که از عشق بتان هرگز — سر و سامان نمی بینم من مسکین بکار خود
ازین سوزیکه من دارم ز عشق او پس از مردن — بخواهم سوخت آخر سنگ لوح مزار خود

حرف السین

نواب علیه شاهجهان بیگم دامت شوکتها

بنت نواب جهانگیر خان بهادر شمشیر جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه
مشهور آفاقست در سنه ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمده بهوپال که محل حکمرانی نواب
علیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طولاً بفاصله (۱۱۱) درجه و عرضاً (۲۳)
درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله بیست و دو صوبه هند که حکمای فرنگ او را دسته الدنیا
مینامند یعنی وسط هند خاتون محمود خصلت در پشت فرمانفرما و حکمران آن اقلیم یار است بفضایل صوری
و معنوی آراسته نواب علیه مشار الیها در سال فرخنده فال ۱۲۸۵ بعد از وفات والدین خود بسریر

شکرانی فرا گرفت و تمام مملکت نوداکه (۲۲۵۲۱۱۲) میل مربع کسر ستها و دران هفتصد هزار
نفوس تخمینا ساکن میشوند سیر نموده و بجربه پیموده در آبادانی ملکت و آسایش رعایا سعی
بلیغ داشتند از پیشگاه علیحضرت ملکه انگلند و قیصر هند کوئین وکتوریا و توانیان دولت برطانیه
موردِ تحسین و آفرین گردیده بحصول خطاب (کرون آف اندیا) ورئیس اعظم دلاور طبقه
اعلای ستاره هند سرمایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر الشان
المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علّامه وقت یکصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
و تالیف فرموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار همچنان ذات بابرکات خاتون مکرم
بیگم ممدوحه وحید العصر عمارت عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و غدیر شاهجهان وغیره
بصرف لکوک زر مسکوک بنا نموده دار الاماره را ذات العماد فرموده و بداد و دهش
و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستان
و جاده های آهنی و پلهای محکم اساس و تشیید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای
مدت دراز گذاشته و ای استعداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب
النسوان و خزینة اللغات ثابت و محقق است بطریق تفنن طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی
موزون مینمایند برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکره شمع انجمن
و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن وغیره
مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکرة الخواتین بواسطه آئین بند
شهرستان سخندانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس آشنا بالشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم
ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران ژرف بین بحیز تحریر آمده هویدا

بر جستن غم و نگاه چار سو کنیم	رباعی	باشد که رفته رفته ترا رو برو کنیم
این چیست و چیز ساغر کم ظرف و تنگ ساست تا		مستی اگر کنیم شکوه سبو کنیم
افتاد بگور هم گذران سر و روان را	رباعی	من مرده خوشم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی بسلیمان و سکندر		گر تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم ز حسن یار من ریزد تجلای دگر	غزل	چشمم بود در منظر محو تماشای دگر

هر ذرهٔ خاک درش خورشید تابان دیگرش | از پرتو مهر رخش دارد تجلای دگر
خوبان دنیا گو همه خوشند از سر تا بپا | نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
از بوریای زاهدان بوی ریا آید بجان | بهر نماز عاشقان باشد مصلای دگر
باور مکن قول عدو ساغر کجا و شیشه کو | ای محتسب این های و هو دارم ز صهبای دگر
من میروم سوی حرم دل میکشد سوی صنم | من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
جانم به تنگ آمد از او یا رب چسان سازم بدو | من میزنم رای دگر او میزند رای دگر
ای عشق بی پروا بیا تا وارهم از ماسوا | جز درد تو نبود مرا در دل تمنای دگر
از شرم رنگ آل او دیگر بود احوال او | گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
ای مونس غمخوار من خلقی پی آزار من | بس شهر ایزد یار من دارم نه پروای دگر
شاه جهانم بیگمان هم تاجور دیندیان | جز یاد داور در جهان دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبدالله بن عبد شمس بن خالد بن صداد و بروایتی ضرار بن عبدالله بن قرط بن
رزاح بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی حثمه است و اسمش لیلی است
و شفا بر اسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن
مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرده است
و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دخترکی رومی بود که در
سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او
شتافته با شیرین ساز مودت میکرد و روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت
بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود برده در رود فرات غرقه ساز آن غلام شیرین
را بگرفت و ببرد و خواست در رود غرقه کند شیرین چندان بنالید که برو رحم آورد و او را
در جائی بآب افکند که بتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و براهبی پناه جست و معتکف
گشت آنگاه که خسرو بتخت جای کرد روزی گروهی از لشکریش بران دیر عبور کردند شیرین
آن انگشتری بدیشان داد تا بنزدیک خسرو آوردند و پرویز سخت شاد شد و کس فرستاد
تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن بر

نقاشان چین بود شیفته او گشت و طاق بستان را بپیراست و صورت او را نیز در سنگ رسم
کرد و اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را نسبت صنعت فرهاد دانند بر خطا رفته اند
چه در کوه بیستون تمثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که پی
دنبال یکدیگر اند تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات
و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان به سنگ
است که هر یک را بسطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
است گوماتای ماگوشی دوم اترینا سیم نیدینتبیرای چهارم فراوارتش پنجم مارتیای ششم چترانتخمای
هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سکوفا ساکان انجمله با تمثال داریوش یازده
باشند و آن لوحها که بر سنگ پرده اند و بران خطها مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر برین یازده تن غلبه جسته و ایشانرا اسیر فرمان و عرضه شمشیر
ساخته اکنون با سر قصه شیرین آییم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه ازان
واقعه برگذشت شیرویه کس نزد شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بسرای من
درآی و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
انجمن نشوند من نزدیک تو حاضر نشوم شیرویه ناچار رضا داد قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و
از پس پرده بنشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی
سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان درآرم که هر خواسته و مال که مرا بوده با
دهی و آن سیصد تن بنده که زرخریدان منند مرا بسپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو
را گشاده و او را وداع گفته باز آییم پس بکنار تو خواهم بود شیرویه اینجمله را بپذیرفت و شیرین بسرای خویش
باز آمد و آن مال و بندگانرا بگرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و جمعی
بداد تا از بهر خسرو رباطی بسازند و آن بندگان را بجملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را
بر گشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس بر خواسته پشت
بر دیوار نهاد و بمرد و مردمان از آنحال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند
و با شیرویه بگفتند شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المومنین و حسنین مخیر کرد که هر یک را
خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهت احترام فاطمه ع به حضرت امیر المومنین علیه السلام راضی
نشد بحضرت امام حسن ع هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد ۲ راضی نشد لهذا قبول مزاوجت حضرت امام حسین ع
را نموده در حباله نکاح آنسرور در آمده در خدمت آنجناب بود تا روز عاشورا در کربلا آنجناب وصیت
بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من و برگشتن ذوالجناح بخیمه گاه ذوالجناح را سوار شو و بجای
که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة و الثناء
بنا بوصیت آنحضرت همینکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار ذوالجناح
نموده روانه شدند ذوالجناح چنان آهسته سیر کرد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
بزمین ری در اندک زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید فرمود ای فاطمه دراینشهر
دوستان و محبان پدرت هستند و اخوال و اقربای من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
میباشند کفیل امورات تو خواهند شد و من بوصیت پدرت که مامورم باید بروم جایز نیست که از
حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود و در آن غار رفته غایب شد
بسیار شایع است میان مردم که دیده شده واست در قله آن کوه چیزی که شبیه بود بمقنعه و
ازار و ممکن است مرد نزدیک آن مقنعه و ازار نشود بلکه زنیکه آبستن بپسر هم باشد نمیتواند
نزدیک بشود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در رود بار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه
بود چون شنید که دختر سید الشهدا ع بولایت ری وطن ساخته است در خدمت آنمخدره آمده بخدمت
گذاری مشغول بود و چندان در خدمت آنمخدره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد
ملک شاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه شمیران برده و او را بسیار
گرامی داشت

حرف الضاد

صفیه زوجه دهم رسول خدا بنت حی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر
است مادر او ضره بنت سموال باشد نخست زن سلام بن مشکم بود از و جدا شده و بنکاح کنانه بن

الربیع بن ابی الحقیق درآمده و کنانه در حرب خیبر کشته شد و صفیه اسیر گشت و رسول خدا ایش خاص خویش
و تزویج کرد و آزاد ساخت و اعتاق او را صداق او فرمود و چون از خیبر کوچ خواستند کرد راحله
پیغمبر را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زانوی
خود را بر ران پیغمبر نهاد و بر نشست آنحضرت با جامهٔ او را پوشیده داشت و بار رداء مبارک بر
پشت شترش بست و خود پیش روی سوار شد و چون شش میل راه طی مسافت کردند در منزل شبار خواست با او
زفاف کند صفیه رضا نداد پیغمبر برنجید و در منزل صهبا با ام سلیم مادر انس فرمود ساختگی صفیه کن که با او زفاف
خواهم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود بالجمله ام سلیم او را خوشبوی
کرد و بیاموخت که از رسول خدای سر بر نتابد پس در آن منزل زفاف کرد و آن شب ابوایوب
انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد و در گرد خیمهٔ پیغمبر بحراست بود بامداد که پیغمبر از خیمه برآمد
بانگ سلاح ابوایوب بشنید فرمود کیستی گفت منم ابوایوب صفیه زنی جوان است شوهر و
پدر او را مقتول ساخته اید بیم کردم که مبادا ناشایستی از او پدید آید فرمود اَللّٰهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَيُّوبَ
كَمَا حَفِظَ نَبِيَّكَ بالجمله ام سلیم گوید صبحگاه صفیه را بیکسوی لشکرگاه بردم و پرده بر کشیدم
تا غسل کند و گفتم پیغمبر را با خود چگونه یافتی گفت امشب تا صباح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
پیش زفاف رضا ندادی عرض کردم جهودان نزدیک بودند بیم کردم که ترا آسیبی زنند پیغمبر را
این سخن خوش آمد بالجمله رسول خدای در صباح زفاف قروت و روغن و خرما و سویق طلب
کرد و چنگالی کرده ولیمه بداد و صفیه خرما در آب گذاشته صبحگاه از آن نبیذ مردم را بداد و بعد از
ورود بمدینه رسول خدای صفیه را در خانهٔ حارث بن النعمان فرود آورد و زنان انصار چون وصف
جمال او را شنیده بودند بدیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی ناشناخت خود را میان
انداخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون شد از قفا چادر او را بکشید و گفت ای شقیرا صفیه را
چون یافتی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود مگوی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
ام سنان اسلمیه گوید از زنان پیغمبر چهار تن بلباس دیگرگون بدیدار صفیه شدند عایشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویریه پس حفصه با جویریه همی گفت زود باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویریه گفت او از قومیست که زنان ایشان نزد شوهر کم بخت باشند عایشه گوید نوبتی در سفر

شتر صفیه ماند و شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دهی تا او را
منزل رساند عرض کرد من باین یهودیه چیزی ندهم پیغمبر برنجید و دو ماه یا سه ماه ترک او گفت زینب
چنان از آمدن پیغمبر مایوس شد که سریری که از بهر او بود برداشت از پس این مدت یکروز رسول
خدای بخانه او درآمد و آشتی کرد گویند در مرض موت رسول خدای زنان در گرد او انجمن بودند
صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
یکدیگر غمز کردند پیغمبر بدانست و مکروه داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
نیز گفته اند یکروز پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت بپرسید گفت عایشه و حفصه میگویند ما
بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است و هم زنان اوئیم فرمود چرا نمیگوئی پدر من هرون و عم
من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت اتقی الله یا حفصه و یکروز عایشه در
تشنیع صفیه با پیغمبر گفت بس است ترا که او چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
را خشم آمد و گفت لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَ بِهَا الْبَحْرُ لَمَزَجَتْهُ یعنی کلمه گفتی که اگر
لونی داشت و در بحر افتاد دریا را دیگرگون ساخت در سال سی و شش هجری و بروایتی در زمان
حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن نماز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
اند یک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص نواب صدر محل
یکی از شاهدان بزم واجد علی شاه است شاعری است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات
بزبان اردو از اشعار اوست بیت

میں ہوں جدا الگ الگ لوگ جدا الگ الگ
منہ کو پھرا کے یار نے مجھ سے کہا الگ الگ
چلیو خدا کیواسطے باد فنا الگ الگ
میں ہوں فدا سی دور دور مجھ سے دوا الگ الگ
نالی کئی الگ الگ آہ رسا الگ الگ
سب کا ہی لطف الگ الگ سب کا مزا الگ الگ
جوش جنان میں راتدن سب سے رہا الگ الگ
ہینی ملائین یعنی کو ہاتھ مرا یا جب ادھر
شمع جلانی آئی ہیں آج وہ میری قبر پر
خاک ہو زندگی بھلا تیری مریض عشق کی
ہجر میں خوب خاک اڑی انکو ہوا نہ کچھ اثر
حسرت و آرزوی وصل اور مصیبت فرقتا

حرف الضاد

ضبیعه بنت خزیمه بن ثابت انصاری ذو الشهادتین خواهر ام عطیه الانصاری از جلیا

صواحبات پیغمبرست در مرثیه پدر خود گوید | عین جودی علی حزینة بالدمع

قتیل الاحزاب یوم الفرات	قتلوا ذا الشهادتین عتوا	ادرک الله منهم بالترات
قتلوه فی فتیة غیر عزل	یسرعون الرکوب للدعوات	نصروا احمد الموفق ذا العدل
ودانوا بذاک حتی الممات	لعن الله معشرا قتلوه	ورماهم بالخزی والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آزری بود این مطلع از او | در دلم بود آرزو بیتابیش از بس آرزو
دیدم آن روی و فزون شد آرزو بر آرزو | آورده اند که شوهر پیری داشت آنهم شاعر
بود گاهی با هم کلمات مطایبه بر زبان میاوردند روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا به محرم انگیزی نیست | هم پیر و ضعیفی و ترا چیزی نیست
با این همه میدهی بهیسم زدن | خود قوت آن ترا که برخیزی نیست
شوهرش نیز این رباعی درجواب گفت | ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر فتنه انگیزی نیست | دارم همه عیب را که گفتی اما
عیبی بتر از بلای بی چیزی نیست

حرف الطا

طلیحه بنت عبدالله در سرای رشید ثقفی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبیدالله دانند در باب طای حجه نامی در صواحبات دیده نشد

حرف العین

عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و هو عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی است و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبدالله است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود بنام خواهرزاده خود مکنی باش که عبدالله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سبیع بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است و کابین او چهارصد درهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی ببست عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه در سرای پیغمبر بود و هنگام وفات رسول الله بیست ساله بود و این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده | لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

عمره دختر سعد بن عبد الله بن غدار بن ثعلبه الاغادیه است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون
خواستار درآمدی فیقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ
یعنی خواستنده میگفت خواستارم بی توانی پاسخ میداد من زن توام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد
که شتر را بخوابان بالجمله چهل و اند شوهر کرد وازیشان فرزندان آورد که همه پدر قبیلهٔ بزرگ شدند نخستین زن
مردی از قبیله ایاد شد وازپس یشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت و خارجه را
بزاد ولقبی بنام خارجه گشت واز خارجه قبیلهٔ بزرگ پدید آمد انگاه عمرو بن ربیعة بن حارثة بن عمرو
مزیقیا او را بسرای آورد وسعد را بزاد که پدر قبیله حیا وطایفه مصطلق است وایشان اندر خزاعه
بعد ازو در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه درآمد ولیث ودئل وعریج را بزاد که پدران قبایل بزرگند
انگاه زوجهٔ مالک بن ثعلبة بن اسد شد وغاضره وعمر را بزاد وپس جشم بن مالک بن کعب بن
القین بن جسر از قضاعه او را بگرفت وعرابه که پدر بطن بزرگی است بزاد انگاه ضجیع عامر بن
عمرو بن لحیون البهرانی از قضاعه شد وبهرا وثعلبه وهلال ولجوه وعنبر را بزاد وازپس او زن عمرو
بن تمیم شد واسید وجهیم را بزاد کویند لیست واند قبیلهٔ بزرگ نسب بام خارجه میرسانند حکرشه
دختر اطرش بن رواحه است در خبر است که بر معویه درآمد متوکئة علی عکاز لها یعنی
درحالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که بن آنرا باهنی زده وده محفوف داشته بود پس معویه را بخلافت
سلام داد وبنشست معویه گفت من امروز نزد تو امیر المؤمنین شدم وازین پیش نبودم قالت
نعم اذ لا علی حی گفت امروز چون علی علیه السلام زنده نیست تو در نزد من امیر المؤمنین
شدی معویه گفت تو آنکس نیستی که شمشیری حمایل کردی ودر صفین میان دو صف دریستادی
وهمی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من
قطنها ولا یهرم من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوا ما لا یبید ولا تنصرم
همومها وکونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم
بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوه
واستدعاهم الی الدنیا فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله

دو نفس

دوداں بن

وایاکم والتواکل فان ذلک ینقض عری الاسلام ویطفئ نور
الحق وهذه بدر الصغری والعقبة الاخری یا معشر المهاجرین
والانصار امضوا علی بصیرتکم واصبروا علی عزیمتکم
فکانی بکم غداً قد لقیتم اهل الشام کالحمر النا
الناهقة تقصع قصع البعیر

و جمله سیکویند امیر دمشق بر شماست که خویش را وا پائید زیان نرساند شما را کسی که گمراه شد گاهی که بطریق هدایت
سپارید همانا آنکس که در بهشت جای کند هرگز ملول و محزون نشود و آنکس که از بهشت مادی جوید
هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد پس بخرید بهشت را بجای خانه که نعیمش پاینده
نباشد و اندوهش منقطع نگردد و از جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق خود توانا هستند
هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محجوب
و تاریک است نه ایمان دانند و نه حکمت شناسند ایشان را بسوی باطل دعوت کرد و اجابت
نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شدند الله الله ای بندگان خدا در دین
خدا ثابت باشید و کار دین با بیکدیگر باز نگذارید که این خصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو
نشاند هان ایها المهاجر و الانصار این حدوثه ایست مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بر بصیرت و صبر
بر عزیمت فرمائید گویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ در خواهند داد
مانند حمارها از نهیق و دهانها از دود و دم آکنده خواهند ساخت چون شتران از نشخوار چون معویه خطبه
عکرشه را تا بدینجا قرائت کرد روی با او آورد و گفت گویا می بینم که بر همین عصا که در دست
داری تکیه زده و انسبحان راهی کوئی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه
دختر اطرش است اگر نه قضا را این فته بود لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خداوند دگرگون
نشود هان ای عکرشه چه بر این داشت ترا که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین
یقول الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم وان اللبیب اذا کره امراً لا یحب اعادته
گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک وتعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزها

که اگر آشکار شود بد میاید شمارا همانا مرد عاقل چیزی را که بکرده طبع اوست اعادت آنرا دوست
نمیدارد و تذکره آنرا مکروه میشمارد معویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خویش را باز
نمای گفت صدقات مارا ما خود میدارند از اغنیای ما تا بخشش میکنند بر فقرای ما امروز کار
بمیزان عدل تخته نمیشود چه مارا بهره و نصیبه نیست از مساکین ما جبر کسری نمیشود و فقرای مارا
سعت عیشی حاصل نمیگردد اگر اینکار ساخته رای تست مثل تو کس باید بغفلت را پشت پای
زند و دامن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رای تست روا نیست مانند تو کس اعانت
خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد معویه فرمان کرد صدقات ایشان را بخشش کنند و از
طریق عدل و انصاف انحراف بجویند عصمتی سمرقندیه از بلی سخندان و خوش کلام بود
و گاهی اشعار لطیف و عجیب میفرمود

تا فکندست مرا بخت بد از یار جدا
غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

حرف الفاء

فاقره زوجهٔ مره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت گفتار در میان زنان نامبردار بود
چنان افتاد که شوهرش سفری دراز پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عبدی بود
که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بسوی عبد رفت و هر گاه تصمیم عزم میداد
گرباد و در آمیزد هم خویشتن داری میکرد دیگر روز عشق او افزون و صبرش اندک شد و همچنان هنگام
قصد فساد نفس خویش را مخاطب داشت فقالت یا نفس لا خیر فی الشرة فانها
تفضح الحرة و تحدث الخزة و از آن امر اعراض کرد دیگر باره خواهش نفس فزایش
گرفت و او را آهنگ داد همچنان عنان بکشید و گفت یا نفس موتة مریحة خیر من
الفضیحة و رکوب القبیحة و ایاك و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و
لوم الدیار اندک خویشتن داری کرد زمانی دیر بر نگذشت که باز نفس خواهش آغازید
و این کرت دست فضیحت بازید قالت ان کانت مرة واحدة فقد یصلح الفا
و تکرم العائدة گفت اگر یک کرت بود فواید عواید آن را توان برد و اصلاح مفاسد
آن توان کرد این بگفت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر
باش چون شب برسید او را بکنار در آورد و با او بخفت و کام براند چون از آن کار قبیح بپرداخت

وانش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضحت نفسی یعنی بهره اندک بردم و خود را
فضیحت نمودم اما از انسوی شوهر او هره که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آهنگ مراجعت
نمود در عرض راه غزالی را نگریست که بانگ بر آورد با آن علمی که متداول بود از نعیب غراب بشنید بدا
که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند نشست و اسب بتقریب براند وقتی پس در رسید که غلام
از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار ناسنجا پشیمان شده این سخن اعادت کرد خیر قلیل و
فضحت نفسی هره چون این سخن بشنید در بگشود و در آمد و گوشت میان دو کتف او از غایت
غضب لرزش همیداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعده چیست گفت از آن کلمه
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و هره این شعر بخواند

نحی الله رب الناس فاقر میتة	واهون بها مفقودة حین تفقد
لعمرك ما تقتاد فی منك لوعة	ولا انا من وجد علیك مسهد

وآنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت

فاطمه دختر اسود بن عبد الاسد برادرزاده
ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی است و او از اشراف قبیله بنی مخزوم است در ایام توقف
پیغمبر در مکه دست بدزدی بر آورد و هنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول آوردند
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او با خود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری
نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس نزدیک او شدند و او را از در
ضراعت بشفاعت بر انگیختند اسامه نزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد
از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای دیگرگون شد و فرمود لا تشفع فی حد فان الحدود
اذا انتهت الی فلیس لها مترك ای اسامه آیا حدی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامه چون این بدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر
فرمود آن گروه مردمان امم سالفه عرضه هلاک شدند از بهر آنکه چون یکتن از اکابر ایشان دست
بدزدی بر آوردی او را ترک گفتندی و حد بروی نراندندی و چون ضعیفی این گناه کردی اقامه
حد بروی روا داشتندی سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخزومی را قطع کردند

انگاه بروی ترحم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجه قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه خود چنانی که از مادر زاده و باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد قنا النساء بیگم یکی از پرده گیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد	صد فتنه خوابیده و محشر بسر آمد
بکن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را	[illegible] ده در هر دو عالم نشئه صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفه باب الله مروج مذهب

بابی بها این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از اجله فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزاده وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی مجتهد است که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات فرقانی با حظی وافر بود و از سوء قضا شیفته کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست و اصحاب میرزا علی محمد باب با ارادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدر الدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروس پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان برمیآمد و بتخت بر فراز تختی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند انگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی چیره نگردد مستمعین بر پای میشدند و بپای سر او میرفتند و بر دست و پای و چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بقتل عم خویش فتوی براند در سنه ۱۲۶۳ اصحاب او هنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشته موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین با اصحاب خویش باهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفرسنگی

بسطام است مقام کرد وحاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند وچند کرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین باب
رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب
کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار را از ایام فترت شمرده میشود
امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است انگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد واین
ادیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد وقران خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد
وهر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده
بر خویش روا مدارید که شمارا عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند
سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه وطریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی
داشتند از ارادت باب برگشتند و یکباره بیرون شده طریق مساکن خویش پیش داشتند
وجماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده انگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت
چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب برایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را
بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد و علی اعلی
طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش ده بدیه همی
عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا انکه به بند نور کجور از مضافات
مازندران رسید و در انجا بحکم شاهی دستگیر سپاه شده اورا بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر
اورا نصیحت کردند نپذیرفت اورا در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۸ افتاد
وطبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان او ست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والبلا — همه عاشقان شکسته دل که دهند جان ببرد بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه — لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدمی نهاده ببسترم — واذا رأیت جماله طلع الصباح وکانما
نه چه زلف غالیه بار او نه چه چشم فتنه شعار او — شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا
تو غافل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی — چکنم که کافر جاهلی ز خلوص نیت اصفیا

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری
اگر آن خوش است تو درخوری وگر این بد است مرا سزا

بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء

لمعات وجهک اشرقت بشعاع طلعتک اعتلا
ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلا بلا

چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برکمین
فنا الی مهر ولا و بکی علی مهجلا

چه شود که آتش حیرتی بزنی بقله طور دل
فسککته و دککته متدکدکا متزلزلا

پی خوان نعمت عشق او همه شب ز خیل کروبیان
رسد این صفیر مهیمنی که گروه غمزده الصلا

من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا برو
بنشاط قهقهه شد فرو که انا الشهید و به کربلا

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
بنشین چه طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا

هله ای گروه امامیان بکشید ولوله اصیات
که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر برملا

گرتان بود طمع بقا ورتان بود هوس لقا
ز وجود مطلق مرلقا بران صنم بشوید لا

ولها

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا
بزن ای صبا تو بحضرتش بگروه زنده دلان صلا

هله ای طوایف منتظر ز غیابت شده مقتدر
مه منفجر شده منتشر متهتکا متجللا

شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان
که ز وهم و کمال جهانیان جبروت اقدس عشق علا

بتموج آمده آن یمی که به کربلاش بحر می
متظهر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا

صمدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لا احدم
پی اهل افئده آمدم و بهم الی المقبلا

منم آن ظهور مهیمنی آن منیت بی منی
منم آن سفینه الهی و لقد ظهرت و قد علا

هله ای گروه عمائیان بزنید هلهله ولا
که جمال دلبر ما عیان شده فاش و ظاهر و برملا

بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما ظهر
رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلا

طلع العماء تکلفت دیکت الثناء تصفقت
ورق البهاء تذرفت تکرز والیه مهر ولا

نوران نور ز شهرها طیران طور ز شهرها
ظهران روح ز شهرها و لقد علا و قد انجلا

دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه با صفا
شده مختفی شده در خفا متستر لاشتد ترا

کسی از نکهه داطاعتش بگرفت حبل ولائش
کندش بعید ز ساحتش و بدنه تحرسیادلا

قتیله بنت النضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف بن عبد الدار واو زوجه

عبد اللہ بن حارث بن امیہ بن عبد شمس بن عبد مناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شدہ بہ فرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیلہ این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم فرستاد چون مرثیہ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن رسیدہ بود او را معفو میداشتم ابیات

یا راکبا ان الأثیل مظنة	من صبح خامسة وانت موفق
بلّغ به میتا فان تحیة	ما ان تزال بها الرکائب تخفق
منی الیه وعبرة مسفوحة	جادت لمائحها واخری تخنق
فلیسمعن النضر ان نادیته	ان کان یسمع میت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیه تنوشه	لله ارحام هناك تمزق
صبرا یقاد الی المدینة راغما	رسف المقید وهو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجیبة	فی قومها والفحل فحل معرق
ماکان ضرك لو مننت وربما	منّ الفتی وهو المغیظ المحنق
النضر اقرب من قتلت وسیلة	واحقهم ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کلثوم بیگم از نساء لکھنو بودہ زبانش شیرین و کلامش نمکین و طبعش رنگین این اشعار از وست

یقین کیجے دولت سرا میں یار نہیں	دل طپیدہ پہلو میں جو قرار نہیں
نہ مجھکو دیجیے بوسہ میں آپ لیلونگی	میں آپ ہی تو اٹھا کے کسیکی جا نہیں
ستایا مجھکو زمانے نے آخرش چو رنگ	کیا نہ کوئی یاروں نے مجھے وار نہیں
فلک زدہ ہی جو کلثوم کہتے ہیں حساب	ابھی تو ہمنے بھی دیکھا کسیکی یار نہیں

کوکب تخلص ستارہ بانو دختر شیخ الشعرا مصلح الدین سعدی شیرازی است این مطلع از وست

عشقبازان روی بسوی قبلہ آن کو کنید	ہر کجا محراب ابرویش نماید رو کنید

کاملہ بیگم دہلویہ از مخدرات عہد اکبر شاہ ہندی بود در مرثیہ فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی مخور این غم کہ دلت تنگی کرد	با پای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست کہ مرغ روح بیند رخ دوست	زین واسطہ از قفس شتاب آہنگی کرد

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بوده است این بیت از و یافته شده

سبز دکه تخت بر داستان بودم	کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از وست

هر پری روی که او با عاشق خود یار نیست	تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است گاه گاهی شعری میگفته این بیت از و

هیچ گه آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست	راست بود است آنکه در عالم گلی بیخار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل کنیت یافت و دیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر [illegible] عبد الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من فحل	بجبل نعلمه و سهل
کستة من بطن ام الفضل	اکرم بها من کهلة و کهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل	و خاتم الرسل و خیر الرسل

و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر یکی میمونه زوجه رسول خدا است و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصماء و دیگر عزه و دیگر هزیله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز بعضی زینب بنت خزیمه هلالیه را خواهر او دانسته اند و هند بنت عوف بن الحارث بن حماطه بن جریرة بن حمیر مادر ایشان است لبابه الصغری خواهر لبابه کبری است و نسب حسین مذکور شد در اسلام لبابه صغری سعدی در دست نیست و او مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجه عامر بن ربیعه گویند مهاجره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جمله ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه و بعضی گفته اند که هنگام غسل دادن زینب

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبدالله بن
هلال بن عامر بن صعصعه حی عامریه هلالیه مادرش هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث از قبیلهٔ حمیر
در روایتی از کنانه بود نخست او را برّه نام بود پیغمبر میمونه فرمود و هند مادر میمونه را دامادهای
بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهارا یعنی از زنان که هند
باشد دامادهای نیکو فراهم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام الفضل
با عباس عم پیغمبر بود و هند را جز حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی
نیز دختران داشت اسماء بنت عمیس را جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی
قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسماء را از همهٔ این شوهران فرزند شد
بالجمله دختر دیگر او را که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی
بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست بالجمله میمونه در جاهلیت زوجهٔ مسعود بن عمرو ثقفی بود چون
از او جدا شد بنکاح برادر حویطب بن عبدالعزی یا حویطب بن عبدالعزی یا فروة بن عبدالعزی
یا سبرة بن ابی رهم یا عبد یالیل بن عمرو درآمد شوهر دوم نیز وفات کرد و رسول خدا او را در سال
هفتم هجری هنگام مراجعت از عمرة القضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او
زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل و چهار سال در همان منزل وداع جهان گفت و در محل قبهٔ
زفاف مدفون گشت گویند میمونه زنیست که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند
بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت اجورهن وما ملکت
یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات عماتک وبنات خالک و
بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها
للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین
از این آیت مکشوف افتاد که هرگاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را به پیغمبر هبه کند بر رسول
خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را تزویج

سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را به پیغمبر هبه کرد و
که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهار صد درهم دانسته اند
بالجمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انائی آب برداشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده بودم
فرمود لیس علی الماء جنابة وهم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخاست و در ببست پیغمبر باز آمد و در بکوفت میمونه در نگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بتقاضای حاجت بیرون شدم و وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
بر او نماز گذاشت و خواهرزادهای او یزید بن الاصم و عبدالله شداد بن الهاد در قبر او در آمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است که هفت حدیث
متفق علیه است و در فرد بخاری و دو در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کنیزکانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
شیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود با جمال خویش
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از جهان برفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متقیه لقب فارعه دختر هشام بن عروة بن مسعود ثقفی است و با حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف در آید زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار سمر اقطار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه بر زبان او میرفت

جمله

از قضا یک شب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت شنید فارعه را اصغا نمود که این شعر انشاد میکرد

	الا سبیل الی خمر فاشربها		ام لا سبیل الی نصر بن حجاج	

عمر گفت مَن هذه المتمنیة این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره باند فقال له انت الذی تتمناك الغانیات فی خدورهن لا ام لك اما والله لازیلن عنك رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت توئی آنکس که زنان پرده نشین از پس پردها آرزوی تو می کنند سوگند با خدای که حلیه جمال را از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک بسترد و آنگاه نیک در روی او نظر کرد و گفت انت محلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من میگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متمنی یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه اصبت من المتمنیة مثل شد و از آن سوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش در آورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک از حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم همرای بود ایشان را مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود و از جوش عشق نصر را انصرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتك حبا لو كان فوقك لاظلك ولو كان تحتك لاقلك یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالا گیرد مظله گردد و اگر در تحت قدمت در آید ترا حمل کند شمیله در زیر کلمات و نوشت وانا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که سخن نگاشته چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت وانا مجاشع گفت ما هذا لهذا الطبق این سؤال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و واژونه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر ترا حکم داد که از مدینه بیرون شدن نفرمود هم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش نصر ناچار بیرون شد و در سرای

دیگر سکون نمود و بلای عشق دروی استیلا یافت چنانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان
بصره این بیت را بخواندند واَدْنَفُ مِنَ المُتَمَنّیٰ همین مثل کردند حجاج نیز این قصه بشنید و بدیدار او
شتافت و بروی رحم کرد و باز خانه شد و شمیله را گفت گردهٔ نانی با روغن بیالای و نزدیک
نصر برده او را قوتی بخش پس شمیله نان برگرفت و نزدیک نصر شد و او را بسینه خود بچسبانید
و از آن نان قدری بخورانید در زمان نصر نیز وکرفت بگفتن از آن مردم که بعیادت نصر
حاضر بود گفت قاتَلَ اللهُ الاَعْشیٰ مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون از و بازگشت همچنان نصر رنجور گشت روزی چند بدینگونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما
از آنسوی فارعه در سرای مغیرة بن شعبة الثقفی همی زیست یکروز بامدادان مغیره بروی درآمد و نگریست
که فارعه خلالی در کف دارد و بتخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان خلالك
من الغدا انك مجشعة وان کان من العشا انك لبشعة اعتدی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که بشبگیر کرده عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
دانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت
سخنت عینالك من مطلاق وما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هر دو حیثیت بود گواری
بلکه بدینه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر برآوردن شظایای سواک بود مغیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی او را بزنی گرفت
و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و حلاوت گفتار
نامبردار بود و سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مدرک دوم ضبیس بن شریس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفات
خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار جفت یا کنم پس مدرک ابتدا سخن کرد
فقال ان ابی کان فی العز الباذخ والحسب الشامخ وانا شرس الخلیقة غیر
رعدید عند الحقیقة گفت پدرم امکانتی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا
نیز نهادی سخت و شرکست چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناک نشوم قالت لا عتاب علی الجندل

حکایت از انچه از مردوجه ستایش کنی آن مثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کردد و تدارک آن نتوان کرد باجمله از پس مدرک ضبیس بن شرس سخن کرد فقال انا فی مال اثیث وخلق غیر خبیث وحسب غیر غثیث احذ والنقل بالنقل واجزی القرض بالقرض گفت من بامالی فره وخلقی سره ونژادی خالص واستوارم بدرا بدی کیفر کنم ونیکی را به نیکوئی پاداش دهم فقالت لایبرك غائبا من لایبرك شاهدا این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالندی والباس حسن الخلق فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظور علی القل والکثر وبابی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم نمل و باس من در میان ناس معروف و موصوفست و جبلت من بسجاحت خلق و عدالت در حکم مفطورست مال خود را چه فقیر باشم و چه غنی از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده در نه بندم قالت الخیر منیع والشر مجذود این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک و ضبیس را دست طرد و رد بر سینه طمع گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حللت منی محل الاهزع من الکنانة والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك گفت ای شماس محل و مکانت تو از برای من چنان زیبا و درخور است که سهم در کیش و حبه نیز و گوهر در مرسله و قلاده چه ترا خلق نیکو و خلق مستور است و آنگاه شماس را جفت گرفت میسون بنت بحدل است و او را معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده نزدیک معویه آوردند میسون از آنگاه که از سرای خود برنشست تا آنوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود یاد میکرد و افسوس میخورد و از اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیگر روز معویه گوش فرا داشت و میسون این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد

لبیت تخفق الارواح فیه — احب الی من قصر منیف
واکل کسیرة من قعر بیتی — احب الی من اکل الرغیف
واصوات الریاح بکل فج — احب الی من نقر الدفوف
ولبس عباءة وتقر عینی — احب الی من لبس الشفوف
وکلب ینبح الاضیاف حولی

احبّ الیّ من هرّ الوف
احبّ الی من بغل زفوف
احبّ الیّ من علج عنیف

وبکو یتبع الاظعان طلب
وخرق من بنی عمّی ضعیف

چون معویه این اشعار را شنید قال ما رضیت ابنة بحدل حتّی جعلتنی علجا عنیفا گفت دختر بحدل راضی نشد تا گاهی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبد العزیز در زمان شاهرخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود شیرینی کلام و طبع موزونش دل می ربود اشعار مرقومه از منشآت اوست

پیچ هر خاریکه آن از خاک من حاصل شود — زاهد ار مسواک سازد مست و لا یعقل شود

ولها

گردم بر اوج برج مه خویشتن طلوع — هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

ولها

یارب که سرشتم ز چه آب و چه گلست — میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی — از پیر ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مرآة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهر شاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقاً شوهر مهری خواجه حکیم عبد العزیز در پایان قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه باضطراب و عجلت خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن بتعجیل چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده — سر مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف و پیری قوت و زور — چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید و صلهٔ لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود — از می دیم بیک جرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در همه کس که زدم بی خرد و لا یعقل بود
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع — داشت خود او بزبان آنچه مراد دل بود
در چمن صبحدم از گریه و زاری دلم — لاله سوخته خون در دل و پا در گل بود
آنچه از بابل و هاروت روایت کردند — سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را — حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

مهستی از زنان گنجه بود و در بعض تذکرها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و این اشعار از و دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا
افکند و بکشت و گفت این خوست مرا

سر باز بقدر سے نهد بر پایم
دم میدهد تا بکشد پوست مرا

افسوس که از طرف گلت خار گرفت
زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت

سیماب زنخدان تو آورد مداد
شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت

شبها که بناز با تو خفتم همه رفت
درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت

آرام دل و مونس جانم بودی
رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت

من عهد تو سخت سست میدانستم
بشکستن آن درست میدانستم

هر دشمنی ای دوست که با من کردی
آخر کردی نخست میدانستم

جام را بر کف دست تو نوشت دیگر
ید بیضا و کرد دست تو دست دیگر

مطلع غزل وله

از من طمع وصال داری
الحق هوس محال داری

وصلم نتوان بخواب دیدن
این چیست که در خیال داری

جائی که صبا گذر ندارد
آیا تو کجا مجال داری

گویند شبی مهستی پیش کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که بر گشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد
و ز جمله خسروان ترا تحسین کرد

تا در حرکت سمند زرین نعلت
بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چندا پری رخی خنیاگری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه بسر میبرد بحدیکه هر کار و هر چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن به نوچیان وی تقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار صحبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بر کمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در ماده تاریخ آن مسجد گفت چو محراب مسجد خاص و عام است فلک گفتا که این بیت الحرام است

چون پادشاه لطافت شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکه هندوستان جایزه بدو بخشید و این رباعی ازوست

روز حشر الهی چو نامه عملم / کنند باز که از روز باز خواه منست
بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل / کمی و بیشی اگر باشد آن گناه منست

گرانی می کند بار تبسم لعل جانان را / که آن لب از نزاکت بر ندارد سرخی پان را

حرف النون

نورجهان بیگم بانوی حرم جهانگیر

پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیانست و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران اینست ازوست

نورجهان گرچه بصورت زنست / لیک بباطن زن شیرافکن است

گشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است / کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض و لب / دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که هنگامیکه زن و مرد باهم جمع شوند کرا لذت

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد / بوقتیکه مردان بجز از نکوکر الذتی باشد بجان من

ونیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نورجهان بیگم این بیت بر زبان آورد

بخون من اگر شاها دلت خوشنود میگردد / بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقشست

برمزار ما غریبان نی چراغی نی گلی / نی پر پروانه یابی نی صدای بلبلی

وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت بر دراهم و دینار نقش کرد بیت

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور / بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

مهنانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز جمال دلکش و فطرت بلند وی برینها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنا بران مهنانی مسطوره این رباعی گفته در چارسوی بازار آویزان کرد مقرر براینکه هر کس آن رباعی را جواب گوید در حباله نکاحش در آید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامده وهی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم / از خانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم / وز پشه ماده شیر نر می طلبم

بعد از فوت بخالی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه دلی بمطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهند رو که تحصیل زر است	تن خانهٔ عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است	هر بیشه از و چشید و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (ویکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان)

اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین ویکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارمین پسر ژورژ سیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لوییزا ویکتوریا دختر دوساکس کبورگ بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم بتخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را بتخت نشاندند از او هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روسیا گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشتند پدر و مادر آن معظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و منتهای مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم نیز فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پرنس ویکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد وارث سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والاگهر خویش خوش کرده اوقاتش را تماماً صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا سن هجده سالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس گرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی ده هزار لیره مقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عموی خود رفتند و از آن وقت ببعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والدهٔ

خود شان بعضی از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرت خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هفده سالگی والیهٔ پرنسس با پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینگتن مهمان شدند در عرض این مدت فیمابین پرنسس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد دائی پرنسس نیز خیلی میل و آرزو داشت که امعظمها را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنسس بسن هیجده رسید که بقانون ملت
انگلیس حد تکلیف و رشد است در این وقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنسس و والدهٔ ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنسس را زیاده محترم و بر مادرش مقدم داشتند باینطور پرنسس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز گیلیوم چهارم در قصر وینذر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنسس که هیچ از این واقعه اطلاع نداشت باستراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از وینذر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنسس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمهٔ قصر خواب بودند حتی دربانان بزحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند به پرنسس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنسس در خواب شیرین است
و کسی جرأت نمیکند امعظمها را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنسس را بیدار کن ما وزرای درباریم
و برای مطلب مهمی نزد ملکه محترمه خودمان آمده ایم و اگر خواب پرنسس حرام شود با این مهم بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنسس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنسس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیت
بزوجه عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کردند کسی پرسید چرا باو ملکه خطاب
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه نمیخواهیم از نوشتهٔ من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و اهمیت بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه به چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس همگی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم تبعیت و انقیاد و خلوص صداقت خورده
دست معظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آنها و درجه قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن
معظمه زحمات بیفایده نکشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
به سنت جیمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تجمل و دستگاه سلطنتی بقصر آمده خطابه خوانده شد که ویلیام پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او و تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در انجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و بصیرت و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه اوت اعلیحضرت معظمه بقصر وینذر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر بدارالحکومهٔ شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملتی و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این مملکت حکومت را در کمال خوبی دستورالعمل داده و خوب از عهده برآمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهده نطق
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنج هزار لیره مقرر کرد و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت
قبل از ظهر بنای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی برافراشتند

انوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسکهٔ شاهزادگان و خانوادهٔ سلطنت از
عقب و دوازده کالسکهٔ ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های
اعلیحضرت معظمه تمام شش اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انگلیس میرفت بعد
از آن کالسکهٔ سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انگلیس حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
ملکهٔ معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
شروع کرد باجرای لوازم تاج گذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان
من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهیم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جز او کس نیست
آیا شما که حاضرید و باین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه بآواز بلند
شنیده میشد که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن برسم معمول نماز و دعا برگذار
شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریة و انجیل گذاشته
قسم یاد کردند که باین توریة و انجیل عهد میکنیم آنچه آنروز در مجلس شوری بشما وعده کردم برخلاف
آن عمل نکنم ولی بامداد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات
دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد المعظمه از جائی که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
قدیم الایام جمیع سلاطین انگلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً با روغن مقدس
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
در بر کرده انگشتری و تعلیمی که از اثاثهٔ پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و ناقوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده
باکمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
نمایندگان مذهب اقرار براطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیده

اطاعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از اینقرار است زمینهٔ آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز
با نقرهٔ خز دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ با یک یاقوت احمر مربع
و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت سبز و هزار
سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز
و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هفتصد و شصت لیره است مجلس تاج گذاری منقضی شده پادشاه
با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی
و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه ما را سلامت
بدارد تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از شب
تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانها و موزیک خانها و سایر گردش
گاهها قدغن شد که مردم را مجانا راه داده مطالبه پول از احدی نشود و آن روز بعد از تاجگذاری
پادشاه برای اینکه خود شان از مردم نمایان باشند هر روزه بکالسکه نشسته در باغهای عمومی لندن گردش
میکردند در تمام شهر با قطعات ذور و ذرات ایشن جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهة
مسنجا و زراء شصت و نه هزار و چهار صد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی شد و حال آنکه در موقع تاجگذاری
ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه دلبرتایت پرنس لیوپلد
که دائی اعلیحضرت ملکه بود بر تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل شباب و مبادی عمر
ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای معظمها صعب و دشوار میدید باین لحاظ
چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی
داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنند ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول نمینمودند
و میگفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع مملکت و احوال اهل مملکت اطلاع
حاصل ننموده و تجربتی که لازم است ... از ... بخشیده است ... از چندی ... پادشاه بلژیک

بخیال

بخیال عروسی افتاده و برای این کار پسرهای خود را بلندن بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاده و کاغذی نوشت
که این دو پسر من دو برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در پذیرائی
شاهزادگان اعلیحضرت کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشان را
نزد خود شان نگاه داشتند شاهزادگان مشار الیهما هر دو جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اخلاق
بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در انگلستان
توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر
خود را بدائی خود شان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا رسماً به مجلس
پارلمنت اظهار شود و در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مواظب
صحبت ایشان بود بعد هر دو شاهزاده به مملکت المان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خود شان را
در باب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین
و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی
بتمام آنها برای شخص اعلیحضرت شاهانه تنهائی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنت
برای ایشان کمکی لازم و خیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارک است ماه دیگر که معظمه برای افتتاح
پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نیت خود شان را در خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای
مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصی پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبت
سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس رویالی باو مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی
معین شد روز هشتم انماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بوکینگهام ملبس بحضور
ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهر نشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده
پادشاه نیز نشان و حمایل ژارتیر (زانوبندرا) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه چنانکه
معین کرده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت
فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر
بود ثانی پسر همینکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی وزی اعلیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرفان اعلیحضرت خالی کرد و بلا فاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان درگرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
اوده نیز در همین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگر بار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ اعلیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از انجا بپایتخت معظمه انگلیس و بعد از سیر چند روز دو
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از انکه اعلیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه به مهمانی المعظمه آمدند اگرچه طبیعةً امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما اعلیحضرت ملکه آنمرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و اعلیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا مرگ مرا بعد از شوهرم قرار نده الغرض چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیری بجانب
ایشان خالی کرد ولی چون مقدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت خداوند
ده اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز یک ایرلاندی
هنگام توقف اعلیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغفله با چوب دست خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم منکری به پیشانی آن اعلیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمول از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
اعلیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحده فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رفتند و سه محاربه شدید در جنگ الما

وبالاکلاوا

وبلاک لاوا و اینکرمان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ماه بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس البرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سالی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحبمنصبان و سربازان زخمی جنگ قریم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا گردید بفاصلهٔ دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس البرت ببازدید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطریس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول اعلیحضرتها
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس البرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متالم و متاسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس عزا در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت اعلیحضرت معظمه است از آنجا که ملت انگلیس منتهای رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا بتهنیت و تبریکات این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا این قدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده و اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل و جان پادشاه و ملکهٔ محترمهٔ
خود را دوست میدارند و بدعاگوئی ایشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه   زوجهٔ ابوسفیان خصمی او با رسول خدا و انگیختن وحشی برا قتل حمزه سیدالشهدا
در غزوهٔ احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند نقابی از چهره آویخته در
میان نسوان کالمکفت انکاد نقاب از روی برکشیده گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمهٔ تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمهٔ تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود همچنین بیاد است خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این اصح است
از آنکه گویند جامه بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست او مس کنند یا آنکه قدحی

زنان

آب آوردند و چهره دست برآنها آب فرو برد و بعد از آن زنان دستها خود را فرو دادند با جمله بند
اسرای خود باز شدند و هر بستی که در سرای داشت خرد در هم شکست و گفت ما از شما عذر ورا بودیم و چنین
طریق جهل سپردیم آنگاه بزغاله بر سم هدیه بحضرت رسول ص فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندکند
وکم بار کیرند پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هذا من برکة رسول الله صلی الله علیه وآله
هفت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاکدامن از نژاد سومره بودند در
حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاختند و بنیاد مردم سومره برانداخت اهل و عیال
مردم سومره فرار مینمودند و بگوشه ها می خزیدند ایشان نزد آن تفرقه از جمله فراریان بودند اتفاقاً در اثنای
راه از همراهان خود جدا افتادند آواره ماندند و هناک رو براه نهادند و گریزان سر گشتند افواج شاه
که تعاقب اهل فرار بهزیمت جا و ریز بودند برخی از آن با ایشان فرار رسیدند آن پاکدامنان توسل
بخداوند جستند چاره کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
زمین از هم شگافته گردید و آن هفت گلدسته عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور
ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشه های ایشان از جهة عبرت ابنای روزگار بیرون
مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای متبرکه زنان جوق جوق و دسته
دسته بزیارت آن مریم صفتان میشتابند و ببرکت صدق نیت و ولای دست مرادی میابند
منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از تعلقات جسمانی و هوای
نفسانی مجرد شده مشاهده امور غیب و معاینه اسرار لاریب مینمایند و در وجد آیند در آن هنگام
هرچه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوه مشیت می پذیرد مزار ایشان در ارض سیاهوکی
واقع است همدمی تخلص شریفه بانوئی بود عفیفه از سادات جرجان واقعه در مملکت
ایران این غزل از مشار الیها دیده شد

واله شده سبز خطانم چه توان کرد — من سوخته لاله رخانم چه توان کرد
زان ناوک دلدوز نگاهم چه توان کرد — صد تیر بلا و ستم و جور رسیده
دیوانه لیلی صفتانم چه توان کرد — مجنون صفت از عشق بتان نعره زنانم
نامست شده چون روز بانم چه توان کرد — جز نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست
ای همدمی از جور رقیبان ستم کار

برعرش برین رفعت فقانم چه توان کرد
جامه کالکونی درآمدست درکاشانهٔ من

واین بیت نیز از وی دیده شد
خبر ای همدم که افتاد آتشی در خانه ام

حرف الیاء

یاسمن بو زوجه میرزا عسکری دامغانی

از قرار مذکور چندی در کلبرکه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشتند شوهرش در انجا مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدهلی رفت و تا پایان عمر بعزت وفراغت بسر برد خط ثلث ونسخ وشفیعا ونستعلیق را بخوبی مینوشت واین ابیات از وست

با آه و ناله کردم صید خود وحشی نگاران را
بزور جذب کردم رام با خود کج کلاهان را

بنوشیدم سحر که چون شراب بیریائی را
گرو کردم بجام می لباس پارسائی را

شدم همدم بمیخواران بخلوتخانه حیرت
شکستم ساغر و پیمانهٔ زهد وریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم هم پیشهٔ مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق بینوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود بیقیاس بر هوشمندان صاحب خرد و ممیزان نیک و بد ظاهر است که پربهاتر زیوری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوارتر خلعتی که بقامت قابلیت آدمی موافق و برازنده محاسن ست ومطالعهٔ تواریخ واشعار و تذکره در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایهٔ بلندی و پیرایه کرامت وارجمندی است والحق مذاق جانرا در سر خوان محامد و فضایل بجای نمک و دیده فهم وادراک را در دید حقایق و دقایق بمنزله عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است وجواهر کلمات در خوردن غمها هر یک دندانی بنا برین حسب الامر سلاله دودمان عزت وحشمت نقاوه خاندان رفعت واحسان زیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان روائی نواب علیه عالیه شاهجهان بیگم الملقب به کرون آف اندیا و رئیسه اعظم دلاور طبقه اعلای ستارهٔ هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعهٔ مسرت بخشا و بهجت افزا مسماه به تذکرة الخواتین که مبنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع درآمد و در توصیفش

سفینه چند بیتی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم گردید این طرفه سفینه که در وی کشتی…
قماش معنی است گیرند بکف چو اهل فضلش چون کشتی نوح و کوه جودی است هر س…
ز اهل حال بحق هر گوشه ز اهل قال نزیست هر صفحه ز قوت روح خوانی کز وی صد ع…
توان زیست هر سطر ز معنی روان بخش جوئی که ز آب زندگانی است در پوست چ…
نگنجد از شوق پر بسکه ز رنگ و بوی تهنیت هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم م…
لیلی است امید که بدولت اقبال بمطالعه آن پردازند
و خاطر را از فواید آن بهره ور سازند بحق الحق
والنبی المطلق بتاریخ شهر ربیع الاول
سنه ۱۳۰۶ بخط اقل بندگان
میرزا احمد شیرازی
بزیور طبع درآمد